

واقعات میرویس و شاه حسین ژوزف تفلیسی^۱

نوشته: ژوزف تفلیسی
اسرا دوغان^۲؛ مہری آریانفر^۳

مقدمه

دولت صفویہ نیازی بہ معرفی ندارد. این دولت بہ علل متعدد، از جملہ بی تدبیری سران آن، بہ تدریج دچار اضمحلال شد و سرانجام بہ دست گروہی افغان کہ بہ ایران ہجوم آوردند، از ہم پاشید، اما دامنه ساختار این حکومت، تا قرون معاصر نیز ادامہ داشت. شناخت زمینہ‌های اضمحلال این دولت، از چشم همسایگانش پنهان نماند و آنان را بہ ثبت روایات شنیداری و دیداری در این خصوص واداشت. این مقالہ، ترجمہ و مقابلہ نمونہ‌ای از این دست منابع است کہ در قلمرو دولت عثمانی و بہ زبان ترکی نوشتہ شدہ است. اصل آثار، در مجموعہ‌های خطی ترکیہ، محفوظ است.

عنوان نسخہ دوم؛ کہ توسط یک دانشجوئی مقطع کارشناسی ارشد اہل ترکیہ، بہ عنوان پایان نامہ دوبارہ خوانی، ترجمہ و بررسی شدہ است^۴ «واقعات میر ویس و شاه حسین» است. نویسندہ پایان نامہ، از

1. YOZEFO TİFLİSİ'NİN "VÂKİ'ÂT-İ MİR VEYS VE ŞÂH HÜSEYİN ADLI ESERİ

۲. دانشجوی مقطع دکترا، گرایش تاریخ تمدن و ملل اسلامی، دانشکدہ ہیات دانشگاه تہران.

3. esra_dogan@hotmail.com

کارشناس ارشد گرایش تاریخ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دانشکدہ ادبیات، دانشگاه تہران.

m.aryanfar@yahoo.com

۴. برگردان و تصحیح اثر یوزفو تفلیسی «واقعات میر ویس و شاه حسین». گلجان ساری اوغلو (پایان نامہ و دارای

۱۵۰ صفحہ). گروہ تاریخ، دانشگاه مصطفی کمال، انطاکیہ، ۲۰۰۸.

YOZEFO TİFLİSİ'NİN "VÂKİ'ÂT-İ MİR VEYS VE ŞÂH HÜSEYİN" ADLI ESERİNİN

وجود نسخه‌ای به شماره ۳۱۲۷ واقع در مبرورگ آلمان و نسخه دیگری به شماره ۱۴۸۷ در کتابخانه توپ قاپو^۱ خبر می‌دهد.

روش نویسنده پایان نامه نیز چنین است که در خصوص وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران و افغانستان در دوره صفویه و روابط ایران و افغانستان و عثمانی، مطالبی ارائه می‌دهد. وی نسخه خطی در دسترس خود را به زبان ترکی امروزی برگردانده است؛ سپس به روش سایر مترجمان ترک، نکات مهم هر صفحه نسخه خطی را قید کرده و در پایان نتیجه گیری کرده است. به سبب مشکلاتی چون دشوار بودن روخوانی یک نسخه خطی عثمانی برای ترک‌زبانان امروز، نویسنده پایان‌نامه نتوانست برخی کلمات را صحیح بخواند و همچون کاتب نسخه، اغلاطی در کار وی مشاهده شد، اما او مطالب تاریخی مفیدی ارائه می‌دهد؛ به طور مثال، او نقل کرده که از دو منبع تحقیقی مهم و ناشناخته در کتاب هراند درآندرسیان^۲ یا استفاده شده است. کتاب هراند درآندرسیان، یکی از منابع قرن ۱۸م/۱۲ق است که اطلاعات ارزشمندی در مورد ایران و عثمانی و روابط این دو کشور در بر دارد. هراند در آندرسیان، شخصی ارمنی است و اثرش کرونولوژی است که پتروس د سارکیس گیلانتز^۳، از وقایع تاریخی ایران در سال‌های ۱۷۲۲-۱۷۲۳ باز می‌کند. گیلانتز آژان (پاسبان) آرشوک مناس تیگرانیان^۴، پادشاه آستارا بود. وی را پادشاه، به عنوان نماینده به گیلان فرستاد تا حوادث آن زمان ایران را گزارش دهد. گیلانتز که به نوعی جاسوس آرشوک نیز بود، در اثر خود عنوان می‌کند که از راپورت‌ها و اقوال یوزوفوی تفلیسی^۵، ترجمان آندره ده گاردینا^۶، کنسولوس فرانسه در اصفهان، بسیار سود برده است؛ همچنین به نقل از پایان‌نامه خانم گلجان اوغلو، او در فقره‌های ۸۲ تا ۱۱۸ کتابش، اقوال یوزفو را نقل قول می‌کند. وی معتقد است گیلانتز^۷ در سال ۱۷۲۲ با یوزفو تفلیسی

TAHLİL VE TRANSKRİBİ GÜLCAN SARIOĞLU YÜKSEK LİSANS TEZİ HATAY/2008 MUSTAFA KEMAL ÜNİVERSİTESİ.

1. TİFLİSİ, Yozefo, Vâkı'ât-ı Mîr Veys ve Şâh Hüseyin, Topkapı Sarayı Müzesi Türkçe Yazmaları, Revan Köşkü, R. 1487, İstanbul

نسخه واقع در توپ قاپو، به نقل از پایان‌نامه خانم گلجان ساری اوغلو: « دارای ۳۶ ورقه و به خط تعلیق در ۱۵ سطر نوشته شده. برخی کلمات آن با قلم قرمز نوشته شده‌اند. نسخه مبرورگ دارای ۴۸ صفحه است، ولی حروف کلمات، بزرگ و کشیده نوشته شده‌اند. این چند سطر، اطلاعاتی است که خانم گلجان اوغلو در مورد این نسخ قید کرده است. اطلاعاتی دیگر در مورد این منابع، از طریق مطالعه مآخذ و کسب اطلاع از افراد، حاصل نشد. همچنین نویسنده در مورد عنوان کردن و معرفی نسخه حاضر که در کتابخانه ملت استانبول موجود است، هیچ مطلبی ارائه نمی‌دهد.

2. ANDREASYAN, Hrand D. (1974), Osmanlı-İran-Rus İlişkilerine Ait İki Kaynak, İstanbul: İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi Yayınları

3. Petros di Sarkis Gilanentz, Kronoloji

4. Arşevk Minas Tigranyan

5. Yozefo Tiflisi

6. Ange de Gardane

7. Petros di Sarkis Gilanentz

دیدار داشت و از او اطلاعات مذکور را کسب کرد. یوزفو نیز اثر خود را در سال ۱۷۲۵ م نوشت. منبع دوم، ترجمه نسخه خطی ارمنی مجهول المؤلف و المکان، به نام تاریخ حرب‌های عثمانیان در مقابل ارمنیان و شهرهای ایران بود. این نسخه، تاریخچه وقایع سال‌های ۱۷۲۱ تا ۱۷۳۶ م است. موضوع اصلی نسخه، جنگ‌ها و روابط ایران و عثمانی در زمان شاه طهماسب سوم صفوی و نادر شاه است. این اثر نیز از نسخه حاضر سود برده است.

از مقابله مفهومی دو نسخه، این نتیجه به دست آمد که محور این نسخ بر نگرشی کلی به تشریح و بازسازی بسترها و چگونگی تزلزل واقعه مهم اضمحلال خاندان بزرگ حکومتگر ایران استوار است. اشاره به نقش دولت عثمانی و روسیه و روابط در این خصوص، از زوایای این اثر است که می‌توان از زاویه و نگرش راوی یا روایان غیر ایرانی استخراج کرد. این بسترها، شامل شاه، دیوانسالاری، ارتش و مذهب ایران است.

ضعف شاه حسین، پادشاه صفوی، ناکارایی سیستم اداری، به ویژه ناکارایی رؤسای اداره‌ها و پیامدهای دیگری از ضعف سیستم اداری، مانند حضور افرادی غیر از قزلباشان در امور اداری همچون گرجیان و پایگاه ایرانی (اجتماع ایرانی) نداشتن آنها که خود باعث سستی و ضعف مسئولیت مورد نظر بود؛ بی‌توجهی به ولات دوردست قلمرو صفویه و ظلم و ستم حاکمان دست نشانده آن ایالات بر رعایا و خودمختاری هر چه بیشتر آنها که سرانجام به عدم اتحاد و هماهنگی ایالات انجامید و خود منجر به دفاع نکردن از قلمرو صفویه در مقابل حمله افغان‌ها شد؛ ناکارایی نظامی سران و اعتماد به نفس آنان در نادیده گرفتن دشمنان و عدم تشکیل سپاه کارآموده و مجرب، رواج خرافه‌پرستی و ضعف دینی و بی‌توجهی نسبت به اقلیت‌های مذهبی^۱، در این نسخه قید شده است.

۱. «به طرق مختلف، صوفیه در جامعه شیعی عصر صفوی ذوب و حل شدند. سیاست بی‌تسامح ملا محمدباقر در مقابل آنان و نیز اینکه در ایران اقلیت‌های مذهب سنی و زرتشتیان و یهودی و ترسایی حضور داشتند. شاه عباس ارمنیان را در آذربایجان، گیلان و مازندران و اصفهان مستقر ساخت. از زمان شاه عباس اول و دوم نسبت به عیسویان، به ویژه اهل گرجستان به مهربانی رفتار می‌شد. اما حال و کار زرتشتیان در این دوره بر همان شیوه ناهنجار پیشین بود تا آنجا که ناگزیر شدند با محمود افغان در برانداختن صفویان همگامی کنند. دو قوم در براندازی صفویان با افغانان همکاری کردند: نخست زرتشتیان کرمان و یزد که از پس از قزلباشان و شاعیان و ملایان ظاهریشان خواری کشیده بودند». (صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، بخش ۱، ص ۳۰). ارمنیان نیز همانند زرتشتیان در منابع به همکاری افغانان متهمند، ولی این نقش، برای عدم حمایت از سلطان حسین اعلام شده است. چرا که آنها چاره‌ای جز این نداشتند. در خصوص زرتشتیان نیز دوری کرمان از پایتخت صفویان و بی‌اطلاعی اقشار مختلف از سقوط صفویان و عدم باور به توانایی افغانان در شکست دولت صفویه، خودمختاری طولانی مدت ایالات و اطلاع اقشار از آن گاه در منابع و مآخذ نادیده گرفته شده و نقش همکاری این اقلیت‌ها را پررنگ جلوه داده است، ولی به طور کلی، آنچه در منابع و مآخذ بیشتر مورد توجه است، نقش عالمان شرع است، زیرا بزرگداشت عالمان شرع از عهد شاه عباس اول، آوازه بالایی گرفت و ادامه یافت. آنها در اداء وظایف شرعی گماشته می‌شدند. ملاباشی عهد شاه حسین، ملا محمد باقر (۱۱۱۱-۱۰۳۷ق) بسیار با نفوذ و متعصب و سخت گیر بود. وی در سخت گیری و آزار اهل سنت و متهمان به الحاد و بدعت و کشتار صوفیان مشهور بود. نشر خرافات و اوهام نیز در توقف در گفتار پیشینیان

موضع گیری‌ها، جالب و از جمله زوایای شناخت بستر نوشته شدن نسخه است. اوج فرهنگ نویسندگان در این موضعگیری‌ها نیز بسیار جالب و خواندنی است؛ مخالفت با سیاست، فرهنگ و اجتماع صفویان ایران، در نگرش نسخه موج می‌زند و هر اشتباه، موفق نشدن و شکست آنان، حکم و مشیت الهی است، ولی با ظهور حکم خفیه الهی، شاه را به هراس افکند. داعیه عزیمت را ترک و به زیارت مشهد امام رضا اکتفا کرد.^۱ یا: با حکمت خدا خوف به دل شاه راه یافت و به ماندن در مشهد اکتفا کرد.^۲ یا: بامر الله تعالی زوال ملک و دولتشان مقدر بوده است^۳ «چون لشکر نحوست آیین قزلباش»^۴

کشتن و غارت، صفت قزلباشان است.^۵ نیز، «با حکمت خدا توپ‌ها به عسکر عجم اصابت کرد.»^۶ با وجود اغماض و تسامح دولت صفویه، برخی سران دولتی غرض‌ورزی کردند و مانع از حضور دولت عثمانی شدند؛ همچنین هر نوع دوستی نسبت به دولت عثمانی، با دیدگاهی مثبت قید می‌شود: «بعضی عقلا و خیرخواهان و اهل انصاف به دولت علیه نامه نوشتند»^۷. ولی هر نوع خیانت و عدم توجه به دولت عثمانی با نگاهی منفی قید می‌شود. این نگرش، در جای‌جای نسخه موج می‌زند و در ادامه، موضع گیری نویسندگان یا نویسندگان است.^۸ حتی گاه به معایب افغانیان نیز اشاراتی می‌شود، ولی اگر به دقت بنگریم،

و قبول آن گفتار، ریشه داشت. «حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ، جنبش‌های مذهبی در ایران از کهن‌ترین زمان تاریخی تا عصر حاضر، ج ۳، ۱۱۱۵، ۱۲۰۳، ۱۳۷۹، ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸.

۱. نسخه حاضر، ص ۱۰

۲. نسخه دوم، قسمت ب، صفحه مشهد؛ ترجمه دکتر شاهین، ص ۴۵

۳. نسخه حاضر، ص ۳

۴. همان، ص ۲۲ الف

۵. (ص، ۴ قسمت ب دوم؛ کتاب زوال و سقوط صفویه)، ص ۳۱

۶. نسخه اول، ص ۲

۷. (ص ایدوب و خلفه کر، قسمت ب و الف، ص ۵۱ در ترجمه دکتر شاهین)

۸. حال آنکه در بسیاری مآخذ می‌خوانیم که... جنگ‌های دولت عثمانی با اروپا، روابط با دولت ایران به حالت عادی گذشت و سعی می‌شد بحرانی ایجاد نشود. شاه حسین نیز تصمیم نداشت که مشکلی ایجاد شود، زیرا با وجود فتح بصره توسط ایران به علت خارج شدن از تصرف عثمانی‌ها، عشایر بصره به خوزستان می‌تاختند و باعث دردسر ایران شدند. دوم اینکه عثمانی‌ها برای فتح مجدد این منطقه، اقدامی نکردند. ارسال سفیر توسط دولت عثمانی برای اطلاع از اوضاع ایران در سال ۱۷۲۰، دیگر اقدام آنان بود: (هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی ۱۵۰۰-۱۹۴۵)، ص ۱۲۷، ۱۲۶)؛ همچنین خوب می‌دانیم دلایل زیادی برای این اتحادها وجود داشت: اینکه موقعیت ژئوپلیتیک ایران و قرار گرفتن در منطقه‌ای که توجه قدرت‌های استعماری را به خود جلب می‌کرد، همان‌طور که می‌خوانیم «گرایش داشتن به سوی ائتلاف و اتحاد، برای همه کشورها و دولت‌ها در ابعاد مختلف شکل می‌گیرد و درجه ضعیف تا استحکام و محدودیت یا وسعت آن، به اوضاع سیاسی آن کشور بستگی دارد و ممکن است به هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی تا اتحادی دو طرفه یا به تشکیل اتحادیه یا اتحادی چند طرفه بینجامد، ولی «یکی از درامهای سیاسی تاریخ ایران، پذیرش اصل ناتوانی و نیاز به یک تکیه‌گاه خارجی است» (نقیب‌زاده، احمد، (جامعه شناسی بیطرفی و روانشناسی انزوآگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران، ص ۸ و ۳۶). این درام تاریخی، در هر زوال سلسله‌هایی ایران، وجود دارد و نگرش‌هایی چنین را نیز

متوجه خواهیم شد که به مکر، حيله و پنهان کاری افغانیان می‌تازد، زیرا افغانان سیاست دلخواه عثمانیان را به کار نگرفتند و از فتوحات آنان در قلمرو قبلی ایران خوشحال نشده، بلکه ناراحت نیز شدند^۱ یا شاید عکس‌العمل این گروه نسبت به راوی باشد که چنین تداعی می‌شود.

برخی احساسات هر چند جزئی در نسخه اول، در نسخه دوم نیز قید نشده است. در مقایسه متن، پختگی متن نسخه دوم آشکار می‌شود، زیرا نویسنده از بیان احساسات شخصیت‌های معرفی شده خودداری کرده است، ولی در ارائه اطلاعات ارزشمند تاریخی و شناخت شخصیت‌های در تماس با احساس مربوطه، بسیار مفید است. این موضوع نیز به نظر، پیامد موضع‌گیری راوی، کاتب یا کتاب است.

دیگر اینکه، دیدگاه مثبتی نسبت به مسلمانان اهل سنت دارد و شیعه را رافضی و نامسلمان و قاتل و فاسد معرفی می‌کند. این حدس، قوی‌تر خواهد بود که کاتب نقش بیشتری در این موضع‌گیری داشته است و استخراج موضع‌گیری‌های نسخه بسیار واضح است، ولی متأسفانه به علت ناشناخته بودن کاتب یا راوی، نسبت دادن کلی این موضع‌گیری‌ها به هر کدام از این دو گروه، دشوار است.

مقابله و مشاهده شکل ظاهری نسخ نیز، از یکسان نبودن سبک ارائه روایت حکایت دارد، از جمله اینکه توضیحات بیشتری در خصوص برخی مباحث در نسخه دوم ارائه می‌شود که در نسخه اول موجود نیست. به طور مثال نسخه خطی دوم^۲، اطلاعات بیشتری در خصوص راوی به نام یوزفو و مهم‌تر از آن، در مورد اطلاعات تاریخی در خصوص مباحث، که نوعی پروردگی این مباحث را بیان می‌دارد، ارائه می‌دهد. این تفاوت ظاهری در ارائه اطلاعات و به کارگیری لغات نیز مشاهده می‌شود. تیتیر مباحث در نسخه دوم به فارسی و در نسخه اول به زبان ترکی قید شده است.^۳ لغات فارسی اصیلی که در نسخه اول وجود دارد، تقریباً از لغات نسخه دوم بیشتر است.

دیگر تفاوت‌ها اینکه کاتب در نسخه اول، نقطه برخی کلمات را ننوشته و گاه نقطه اضافی قید شده نیز برخی کلمات غلط نوشته شده است. این غلط‌ها در دو نسخه یکسان نیست و می‌تواند حاکی از آن باشد که کاتب تنها با توجه به تلفظ کلمات، آنها را بدون فهمیدن معنی‌شان نوشته است؛ همچنین به نظر می‌رسد کاتب از روی یک دست‌نوشته، مطالب خود را رونویسی کرده است. حرف گاف به صورت کاف و حرف خ

در پی داشته است. اما این دیدگاه به نوبه خود نیز درخور مطالعه و دقت است و نکات بسیاری در آن نهفته است: اول اینکه نشان می‌دهد که آنان نظر مخالفان خود در ایران را نیز مد نظر داشته و شناسایی می‌کرده‌اند.

۱. نسخه حاضر، ص ۳۴

۲. نویسندگان حاضر، دو نسخه خطی در دسترس داشته‌اند نسخه خطی ترجمه شده توسط دکتر شاهین، در ادامه ترجمه و در کتاب سقوط و زوال دولت صفویه که این ترجمه در آن درج شده، قید نشده بود؛ از این رو در مقابله این ترجمه با نسخه خطی موجود در پایان‌نامه خانم گلجان اوغلو، این نتیجه به دست آمد که روایت همین نسخه ترجمه شده است، ولی تفاوت‌هایی بسیار اندک نیز مشاهده شد. گاه این تفاوت‌ها قید می‌شود، ولی برای مطالعه بیشتر، به کتاب نام‌برده مراجعه شود.

۳. به جز دو تیتیر، اولین تیتیر در صفحه اول قسمت ب و دومی لغات «مخفی نماند» در صفحه ۱۳B، است.

به صورت ح قید شده که تلفظ ترکی این حروف است.

مطلب دیگر اینکه نام پدر میر محمود، میر ویس، به جز در عنوان نسخه تحلیلی پایان نامه، در دو نسخه به صورت میرویس قید شده است. این نام در اغلب مآخذ، به صورت میرویس قید می‌شود، ولی به تبعیت از نسخه‌های خطی، نام میرویس می‌آید.^۱

تفاوت‌هایی که در تنظیم و ارائه مطالب نسخه مشاهده می‌شود، احتمالاً حاکی از آن است که دو نسخه، دو کاتب داشته‌اند؛ البته تفاوت در نوع جمله‌بندی، خط، کاغذ، تزئینات و جلد می‌تواند این احتمال را افزایش دهد؛ ولی هر احتمال دیگری نیز وجود دارد.

نکته دیگر اینکه در نسخه دوم، متن با ارائه حوادث ورود میر محمود و حملات وی و عواقب آن در ایران آغاز می‌شود. پس از قید مراحل از این روند، برای ریشه‌یابی این حوادث، بر سر مبحث میرویس باز می‌گردد. حال آنکه نسخه حاضر چنین نیست و خواننده محترم با مطالعه پاورقی‌ها و توجه در شماره صفحات، متوجه این نکته خواهد شد. این سبک نوشتن که نویسنده ابتدا حوادث زمان نویسنده را بازگو می‌کند، سپس به گذشته این روایات می‌پردازد، بیشتر مختص عثمانیان است.

به طور کلی می‌توان گفت در نسخه دوم که توسط خانم گلجان اوغلو و دکتر شاهین (ترجمه‌ای که در مبحث بعد معرفی خواهد شد) بررسی شده، پختگی خاصی نهفته است و می‌توان نتیجه گرفت که نسخه حاضر، روایت قدیمی‌تری از این روایت، است.^۲

امید است که با قید و ارائه این تفاوت‌ها در پاورقی و متن، سبب خستگی خوانندگان عزیز نشویم و هر نوع اشتباهی را با بزرگواری خود ببخشایند.

کتاب‌های چاپ شده در این موضوع:

۱- اسم کتاب اول چنین قید شده است: وقایعات میرویس و شاه حسین (حوادثی بین میرویس و شاه حسین). مؤلف: ژوزف تفلیسی. نشریات دولت آذربایجان: نشر آذر، باکو، سال ۱۹۹۲؛ در ۵۸ صفحه.^۳ پروفیسور شاهین فاضل که در قسمت شرق شناسی آکادمی علوم باکو مشغول به کار است، در کتاب خود چنین بیان می‌کند: «هنگامی که سال ۱۹۸۵ در آکادمی علوم زبان فارسی دری افغانستان بودم، استاد معظم پروفیسور احمد جاوید، از من خواهش کرد که یک نسخه خطی به زبان ترکی عثمانی در آکادمی موجود است که مورخان افغانی از استفاده آن محروم هستند^۴؛ لطفاً این نسخه را به زبان فارسی دری

۱. دکتر شاهین در ترجمه خود، میر محمود را در اغلب موارد، با نام محمود افغان قید می‌کند. لقب افغان برای میر محمود در نسخه قید نمی‌شود. لقب افغان در نسخه به صورت «اوغانان یا اوغان» آمده است.

۲. امید است در آینده نزدیک، اطلاعات ارزشمندی در مورد راوی یا کاتب این اثر به دست آید.

3. Vekaiyyat Mir Uveys ve Şah İsmail, Azerbaycan Devlet Neşriyatı, Neşr Azer, Bakü, 1992, Fazıl Şahin

۴. مترجم به وجود نسخ خطی دیگر، اشاره‌ای ندارد.

ترجمه کنید. من نیز کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرده، یک نسخه آن را به آکادمی دادم و نسخه دیگری را به اصفهان فرستادم که چاپ شده است.^۱ این اثر، وقایع اصفهان طی هشت سال، در سال‌های ۱۷۱۷ تا ۱۷۲۵ را بیان می‌کند».

پروفسور شاهین ترجمه بسیار خوبی ارائه می‌دهد،^۲ ولی اطلاعات زندگی مؤلف در کتاب او نیز جزئی و برگرفته از کتابی مفصل به زبان گرجی است که در زیر معرفی می‌شود. پروفسور شاهین نیز در صفحه ششم از کتاب خود، به آن اشاره کرده است.^۳ ترجمه متن نسخه خطی از صفحه ۱۱ تا ۵۷ کتاب دکتر شاهین فاضل، به زبان ترکی آذربایجانی قید شده است. قید لغات فارسی موجود در نسخه که به نوعی حفظ این لغات است، از نکات ارزشمند ترجمه او است، ولی این لغات گاه بسیار قدیمی‌تر از آن هستند که خوانندگان امروزی به سرعت به مفاهیم آنها دست یابد، مصحح نیز متوجه این امر شد و بر خود لازم دانست با استفاده از فرهنگ‌ها، مفاهیم تعداد زیادی از این لغات را در پاورقی قید نمایند.

۲ - ترجمه دکتر شاهین در ایران در کتابی با عنوان: *سقوط و زوال صفویان* (بر اساس گزارش‌های ژوزف تغلیسی)، سالیمنان، ژوزف آپی، قرن ۱۱ ق. شاهین فاضل (۱۳۱۸)، شهرام شمس ۱۳۵۲ (اصفهان). ۱۳۸۸ چاپ شده است.

مصحح تعدادی از منابع دوره صفویه (شانزدهم سفرنامه و ده نسخه خطی) را معرفی، نقد و ارزیابی کرده است، زیرا برای ارائه شرحی بر حوادث قید شده در نسخه، از این منابع استفاده کرده است. او روند مطالب را با ارائه حوادث در این کتاب در مقایسه با حوادث در نسخه خطی، همراه با توضیحات و مطالب ارزشمندی، ارائه می‌دهد. وی به نقش سردمداران سلسله صفوی در تثبیت و اضمحلال این سلسله و بستر اضمحلال این دولت، می‌پردازد و می‌توان اثر او را تالیفی دانست.

او برای تطبیق ترجمه اثر ترکی، از فرد دیگری کمک گرفت و خود به زبان ترکی واقف نبوده است؛ از این رو با وجود ارائه اطلاعاتی مفیدی، برخی غلطها نیز دیده شد.^۴ این غلطها گاه متوجه ایشان نیست، زیرا مترجم نیز از مفهوم آن بی‌اطلاع بوده است. این اشتباهات گاه متوجه کاتب نسخه است؛ به طور مثال در

۱. سالیمنان، ژوزف آپی، *سقوط و زوال صفویان* (بر اساس گزارش‌های ژوزف تغلیسی)، قرن ۱۱ ق. شاهین فاضل (۱۳۱۸)، شهرام شمس ۱۳۵۲. اصفهان. ۱۳۸۸.

۲. خوانندگان این سطور، به زحمت طاقت‌فرسای ترجمه این متن آشنا هستند. در زمان تحویل مقاله، کتاب چاپ شده در ایران به دست آمد، اما اگر در ابتدای کار رؤیت می‌شد، این زحمات طاقت‌فرسا متوجه نویسندگان نمی‌شد.

۳. نویسنده مقاله در سفری به تغلیس، این کتاب را تهیه کرد و هم اکنون در دسترس است. امیدوار بودیم مبحث زندگی نامهیوزوفو توسط دوست عزیزمان خانم لیکا، اهل تغلیس، ترجمه شود Lika Tcheishvili، لکن گویا ایشان نتوانستند این کار را به سرانجام برسانند و امید است در زمان آینده این امر به سرانجام رسد. ان‌شاء‌الله.

۴. با پوششی دو چندان از این عزیزان، زیرا حقیرتر از آنیم که بر آثار بزرگان خرده گیریم. ولی لازم دیده شد اشتباهات قید شود تا در روشن شدن این اثر کمکی باشد. امید است عزیزان نیز نظرات خود را در مورد این ترجمه که به طور حتم اشتباهات بسیار در بر دارد، ارائه دهند و در تصحیح آن یار ما باشند.

صفحه ۲۶، پاورقی شماره ۶، لغت بوغدان به جای کلمه یودلیغ یا بودلیغ صحیح‌تر است. صفحه ۳۳، پاورقی ۳ لغت قوناق، میهمان‌خانه ترجمه شد؛ حال آنکه مفهوم صحیح‌تر، لغت «منزل» است. صفحه ۳۴، در پاورقی کلمه دونانمه، قایق تندرو، ترجمه شده است؛ حال آنکه دونانمه، نیروی دریایی امروزی و به گروهی از کشتی‌های آن روزی با تعدادی نیرو که توسط یک رئیس اصلی هدایت می‌شد، گفته می‌شود. صفحه ۴۶، در پاورقی اول، اطراف شهر یا روستا مفهوم دارد. صفحه ۵۳، پاورقی طبق ترجمه، فازمه قید شده؛ در نسخه به نظر قازمه نیز می‌تواند قید شده باشد؛ از نظر دور مانده، لغت صحیح‌تر کلمه گازمه است که به معنای بیل است، ولی لغت کورک به معنای کلنگ یا وسیله‌ای شبیه آن است. به علت شباهتش به کلنگ، ما نیز لغت کلنگ را انتخاب کردیم، اما شاید نام دیگری هم داشته باشد، زیرا کلنگ انواع دارد که در موارد مختلف استفاده می‌شود. صفحه ۵۴، پاورقی ۲ لغت طاری، لغتی ترکی است و در زبان ترکی به معنای خدا و الله نیز هست. صفحه ۵۵، پاورقی ۶ کلمه «دست» به کار برده می‌شود نه «قسمت»، زیرا هم‌اکنون نیز در فرهنگ گفتاری عامه ایران دست راست، دست چپ و وسط بیان می‌شود. گاه ترجمه انتقال فرهنگ است و قید آن صحیح‌تر است، اگر چه ترجمه ادیبانه‌تر نباشد.

همچنین مترجم، در صفحه ۴۰، مفهوم جمله را متوجه نشده و این جمله را چنین قید کرده است: «احتمال مضمیر کدوح را نکرد». احتمالاً از اشتباهات قید شده کاتب نیز هست که منظور «مضمون مکر و حيله است» یا لغت مضمین کید و حيله یا مضمیر کید و حيله صحیح‌تر است. (صفحه «خانی» نسخه، قسمت الف). در صفحه ۴۱ نیز به نظر نمی‌رسد متوجه مفهوم جمله بوده‌اند، زیرا لغت جلوگر یا صحیح‌تر جلوه‌گر است؛ البته این اشتباه، از اغلاط کاتب است. دکتر شاهین، «جلوگیر» قید کردند. دیگر اینکه مترجم در ترجمه خود لغت چاق طاشی قید کردند و مصحح در اینجا متوجه شدند، لغت مورد نظر، چاقل طاشی است. حال که در نسخه هم لغت چاقل طاشی قید شده است (ص ۶۸)، لغات اندک دیگری نیز در ترجمه صفحات ۴۳، ۴۴، ۶۰، ۶۷، ۷۰ مشاهده شد.^۱ گاه نیز ترجمه، تحت اللفظی و مفهوم روشن نیست؛ به طور مثال: «باعث به خوف و اندیشه درونت و تشویش و سوء نیت خاطرت چه شده؟» (ص ۵۴).

«به یک چشم نصرالله سلطان که سجستانی الاصل بود». (ص ۵۵). به جای نصرالله سلطان که یک چشم داشت. یا اینکه: باز به خلق منع نموده اضافه نداد. خلقی منع ایدوب رضا ویردی است (ص ۵۹). این احتمال نیز وجود دارد که وی به زبان فارسی دری ترجمه کرده باشد و این نویسندگان با زبان دری آشنایی ندارند.

در آخر، همان طور که در بالا قید شد، همه تیت‌های نسخه ترجمه شده توسط دکتر شاهین (به جز دو تیت)، به فارسی قید شده‌اند. او برخی تغییرات هر چند گاه جزئی را در این تیت‌ها اعمال کرده و اغلب این

۱. امید است در وقت بهتر و مناسبی توسط نویسنده این سطور بررسی شوند. متأسفانه به هنگام چاپ مقاله، ترجمه فارسی دکتر شاهین در چاپ ایران به دست آمد و متأسفانه وقت مناسبی برای بررسی و مقابله صحیحی به دست نیامد.

تغییرات در پاورقی‌ها قید شده است. همچنین گاه دو موضوع را به خواست خود، طی یک مبحث ارائه کرده (ص ۴۷ و ۴۶ ادامه مبحث لزگیان را در ادامه مبحث خسروخان قید کرده است). یا مبحثی نیامده و هیچ دلیلی نیز از طرف مترجم و مصحح ارائه نشده است. به طور مثال در صفحه ۴۹ دکتر شاهین پس از مبحث وفات میر اویس و به قدرت رسیدن برادرش میر عبدالله، به مبحث اخراج شدن دیدگان اعتمادالله می‌پردازد. حال آنکه در نسخه خطی، مبحث به قتل رساندن میرعبدالله توسط میرمحمود و سفر کردنش به کرمان، سپس مبحث اخراج شدن دیدگان اعتمادالدوله، قید شده است. به طور کلی ترجمه و تصحیح قید شده، بسیار ارزشمند و مفید است و برگی است از تاریخ گذشته که به نوبه خود قابل تقدیر است.

۳- کتاب بعد به نام گرجستان در منابع تاریخی ربع اول قرن ۱۸ مؤلف: Ilia M. Tabagoua، ترجمه، جمع‌آوری و تصحیح پروفیسور Sergi Jikia، انتشارات Metshierwba، تفلیس Teblissi، سال ۱۹۸۲ کتاب شامل ۳۴۳ صفحه و دارای یک مقدمه چند بخشی و ۱۲ فصل است که مؤلف بعد از مقدمه در بخش اول کتاب، روابط گرجستان و ایران را بین سال‌های ۱۷۲۲-۱۶۷۵ بررسی می‌کند. در بخش دوم مقدمه بین صفحه ۴۲ تا ۸۴، زندگی‌نامه مفصل مؤلف و تاریخ فعالیت‌های وی، تاریخ آخرین جنگ داخلی ایران در سال ۱۷۲۳ به استفاده از روال نوشته یوزفو، قید شده است. در قسمت سوم کتاب، نامه‌های سفیر فرانسه به نام Marquis D. Andrezel در قنسطنطنیه طی سال ۱۷۲۷ و در بخش‌های بعدی کتاب حوادث ایران و سایر مباحث قید شده است.

ترجمه متن نسخه خطی به زبان گرجی، در صفحات ۲۰۴ تا ۲۵۳ کتاب و سپس نامه‌های سفیر فرانسه با زبان فرانسوی که از اصفهان به فرانسه ارسال می‌شد، قید شده است. هدف نویسنده کتاب این است که نمای کلی اوضاع اصفهان را با قید اسناد، بیان کند.^۱ یوزفو در این کتاب با نام یوزفوی گرجی معرفی می‌شود.

زندگی‌نامه یوزفو تفلیمی

اسم اصلی ایشان ژوزفو آپیسالای میعان، تفلیمی و ارمنی‌الاصل بوده است. نامش به صورت یوزفو، یوژفو، بوژفو نیز اسم Bojko^۲، قید شده است. وی منشی (سکرتری) و ترجمان گاردن، موظف و حافظ منافع کمپانی فرانسه در هندوستان، بود.^۳ وی در زمان کودکی هنر و معرفت کسب کرد. این مسئله می‌تواند حاکی از آن باشد که وی فرزند یکی از افراد سرشناس بوده یا این فرصت را جهت آموزش به دست آورده

۱. نکته دیگر اینکه در صفحات آخر کتاب، نویسنده یادآور شده: یک کپی از نسخه به زبان ترکی عثمانی در کتابخانه دانشگاه گلاسکو وجود دارد. با توجه به اهمیت نسخه خطی، احتمال زیادی وجود دارد که این نسخه به دیگر زبان‌ها از جمله انگلیسی ترجمه شده باشد، ولی اطلاعاتی در دست نیست.
۲. در نوشته‌های فعلی مشاهده شده در ترکیه این نام نیز قید شده است.
۳. پایان‌نامه گلجان ساری اوغلو، ص ۱۸، به نقل از آندرسیان، ۱۹۷۴، ص ۳.

است؛ در هر صورت می‌توان حدس زد که وی به سیستم آموزشی دیوانسالاری دسترسی داشته است. نیز اینکه وی با ملاحظاتی که وجود داشت، به سفر فرنگ راهی شد، زیرا به نقل از نسخه خطی، وی به سیاحت و یادگیری زبان خارجی علاقه‌مند بود. پس از این، ایشان به جهت یادگیری بیشتر زبان و دلایلی دیگر که ما مطلع نیستیم، به فرنگستان رفت. در خصوص زمان سفر و بازگشت ایشان نیز اطلاعی در دست نیست، ولی وی به کشتی ونیسیان سوار شد و به استانبول آمد. مؤلف نزد یناکی بیگ مترجم دیوان عالی، به کار مشغول شد.^۱ شاید بازگشت رئیس ترکش یناکی بیگ از سفر واردین با منصوب شدن ایشان به مقام ویوادی افلاک^۲ بی‌ارتباط نباشد، زیرا پس از بازگشت و حضورش در مقامی دیگر، از او جدا شد. با اظهار رغبت قونسول فرانسه به نام گاردان^۳ نزد او به عنوان موظف و مترجم استخدام شد. او به نقل از نسخه خطی حاضر، هشت سال به عنوان منشی سفارت فرانسه، شاهد حوادث سیاسی ایران بود. وی سرانجام بدون بیان علل فرار خود از ایران، با مشقات بسیار، خود را به قلمرو عثمانی می‌رساند. در نسخه می‌خوانیم که با رسیدن میر محمود به اصفهان و آغاز محاصره، کنسول فرانسه ایشان را به عنوان سفیر نزد محمود می‌فرستد. همچنین هنگام تسلیم اصفهان به میر محمود، ایشان را به نزد میر محمود می‌فرستند. به راستی دلایل اولیه و ثانویه ارسال ایشان به عنوان سفیر، چیزی جز مقبولیت وی نزد میر محمود نمی‌تواند باشد، ولی چرا باید بعدها وی از نزد میر محمود با مشقات بسیار بگریزد و به قلمرو عثمانی برسد. چرا باید به نقل از نسخه، قزلباشان به وی هجوم برند و اموالش را برابیند. وی پس از طی مسافتی طولانی و رسیدن به قلمرو عثمانی نیز به راحتی مورد پذیرش قرار نگرفت و از او پرسش و پاسخ شد. حتماً امید بالایی به رحمت عثمانیان داشته که خود را گرفتار چنین مشقاتی کرده است. «برای استطلاع و دولت‌یابی، به خاک‌بوسی

1. Flemming, Barbara (1968) , Verzeichnis Der Orientalischen Handschriften, Türkische Handschriften In Deutschland, Band XIII,1, Wiesbaden82

در خصوص طول زمان کاری در دیوان عالی و موقعیت او اطلاعی در دست نیست، ولی اینکه او پس از فرار از ایران به استانبول بازگشته، حکایت از آن دارد که وی به دستگاه اداری عثمانی امید بسته بوده و پیش از این انفکاک از موقعیت کاری‌اش، سوء سابقه‌ای نداشته است.

۲. مصحح کتاب، دکتر شاهین و خود خانم گلجان ساری اوغلو، این نام را به صورت افلاق و یولدیغ قید کرده‌اند. ظاهراً این کلمات حاکی از منصب قید شده در متن است.

۳. شوالیه آندزو گاردان (ang de gardanne) منشی لویی ۱۴ بود که به سمت کنسولی فرانسه در ایران تعیین شد، ولی به علت مرگ لویی (۱۲ نوامبر ۱۷۱۷) تا مدتی نتوانست به ایران بیاید. پس از مدتی، شورای سلطنت انتصاب او را تأیید کرد و وی همراه فردی یونانی الاصل به نام پادری که مترجم سفارت فرانسه در استانبول بود و همراه محمدرضا بیگ سفیر ایران که به فرانسه رفته بود، به اصفهان آمد. پادری به عنوان کنسول فرانسه در شیراز تعیین گردید، ولی گاردان تا هفت سال پس از فتح اصفهان توسط افغان‌ها به علت ممانعت افغانها نتوانست به فرانسه بازگردد. پس از پیروزی نادر، اجازه یافت به فرانسه بازگردد. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۳۲، ۱۳۳ / نسخه پایان‌نامه ص ۲.

Andresyan, Hrand D. (1974) , Osmanlı-İran-Rus İlişkilerine Ait İki Kaynak, İstanbul: İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi Yayınları 1974:3

دولت علیه رسید و در معرض سؤال و جواب قرار گرفت.» اما آیا این سخنان و دیگر سخنان قید شده در نسخه، براهینی برای جلوگیری از تهمت جاسوسی زدن به دولت عثمانی است؟ می‌خوانیم: «فی النفس امر، کار او باعث اطلاع‌رسانی در خصوص دولت ایران شد». (ص ۲ ب، نسخه حاضر) زیرا وی اطلاعات ارزشمندی در اختیار دولت عثمانی قرار داد. این اطلاعات ثبت و برای ارزیابی آنها «برای ثابت شدن مشاهدات و براءت از هر افاده‌ای، خود نیز تحقیقاتی انجام داده‌اند» (ص ۲ ب، نسخه حاضر). پس می‌توان احتمال داد که برخی اطلاعات، به اطلاعات ثبت شده وی، اضافه شده است. از سرانجام وی، هم اکنون بیش از این مقدار، اطلاعاتی موجود نیست.

همان‌طور که در بالا قید شد، وجود این نسخ و شناخت راویان، کاتب یا کتاب برای شناخت بستره واقعه اضمحلال صفویه، بسیار با اهمیت است، زیرا اطلاعاتی درباره اوضاع سیاسی - فرهنگی - اقتصادی صفویان در بردارد. همان دولتی که آخرین شاهان آن به تدریج از پایه‌گذاران اولیه صفویه چون قزلباشان و صوفیان جدا شدند و گروه‌های جدید نظامی و علمای شیعی، جایگاه این دو گروه را کسب کرده بودند و شاهان ضعیف‌النفس^۱ نیز نتوانستند به درستی از گروه‌های جدید در راستای حفظ قدرت صفویان استفاده کنند. در میان دسیسه‌های قدرت درباریان و عوامل نفوذ، گاه افراد کاردان و شایسته از بین برده شدند و یکی از علل اصلی ناکارایی سیستم اداری، سیاسی، نظامی و اقتصادی، عدم وجود همین اشخاص کاردان بود. فساد، تباهی و اختلاف میان دربار و نظامیان، قدرت گرفتن حرمسرا^۲ و دخالت در تمام امور و در پی آن، رواج چند دستگی و اختلاف، بی اثر شدن قدرت مرکزی و قدرت گرفتن روز افزون قدرت‌های محلی، متنفذ بودن رؤسای قبایل، آشفتگی اقتصادی، شکست به دلیل ناشایستگی سیاسی، آسیب دیدن ارزش‌های دینی و نابودی عصبیت صوفیانه، تضاد نژادی میان ایرانیان ارباب قلم و ترکان ارباب شمشیر، آیین دولت کبیر را به سمت اضمحلال کشاند.

گروهی افغان ولی عضوی از سرزمین ایران از سوی افغانستان امروزی، پس از تهاجماتی به دیگر بخش‌های همجوار خاک خود، در قلمرو داخلی ایران حضور یافتند و پایتخت دولت صفویه را فتح کردند. محل زندگی آنان، افغانستان، در زمان صفویه بخشی از ایران محسوب می‌شد. مردم این سرزمین، ایرانی نژاد و فارسی زبان، مسلمان، سلحشور، متعصب، غیور، جنگاور و در عین حال ساده، قانع و فقیر بودند. قندهار مرکز این سرزمین، همیشه محل منازعه بین دولت ایران و دولت گورکانیان هند بود. در قسمت

۱. حرکت مریم بیگم با دادن پول هنگفتی برای مقابله با دشمنان در خصوص باز پس‌گیری جزایر و حرکت کردن شاه از شرم و رفتن به قزوین برای تدارک سپاه، روایتی از این دسته ضعف است. سیوری، راجر، *ایران عصر صفوی*، ص ۲۴۴-۵.

۲. سلطان حسین (۱۱۰۵ق) با کمک حرمیان به قدرت رسید.

۳. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: جعفریان، رسول، *صفویه از ظهور تا زوال* (۱۱۳۵-۹۰۵)، ص ۴۵۳-۴۶۷؛ سیوری، راجر، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، ص ۲۴۵-۲۳۵. *ایران در راه عصر جدید*، تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰. مترجم آذر آهنچی، ص ۴۱۷ و ۴۳۰-۴۲۹.

واقعات میرویس و شاه حسین ژوزف تفلیسی / اسراء دوغان - مهری آریانفر

جنوب و جنوب غربی افغانستان، دو قبیله معروف درانی و غلجائی سکونت داشتند. افراد هر دو قبیله، پیرو مذهب تسنن بودند. غلجائی‌ها که در قندهار و حوالی آن تا سرحد بلوچستان سکونت داشتند، پرشورتر از سایر قبایل بودند و اکثر شورش‌های قندهار از ناحیه آنان بود، زیرا مخالف نفوذ ایران و در آرزوی براندازی حکومت ایران بودند.^۱ اگر چه آغاز تحول اساسی در نسخه خطی حاضر، حضور گرگین خان در قندهار ۱۱۱۵/۱۷۰۴ ق، دانسته می‌شود.^۲

آغاز شورش در ورقه ۷A و ۷b (نسخه پایان نامه)، جنبش میر اویس، در برابر ظلم این حاکم گرجی الاصل، قید شده است: «۲۴ سال پیش از این، شخصی به نام میراویس بین افغانیان ظهور کرد که از نظر عقلی، به غایت بالغ و متکلم بود. وی با این صفات اشتها یافت. ولی، آغاز این تحول به زمانی پیش از این، یعنی کمی عقب‌تر باز می‌گردد. هوشنگ مهدوی در کتاب روابط خارجی ایران نیز ارسال گرگین خان را به دلیل کسب خبر و اطلاع از ارتباط سران غلزائی قندهار با دربار دهلی قید می‌کند. گرگین خان پس از آنکه با نیروی ایرانی و گرجی به قندهار رسید، کلانتر شهر یا میر اویس را دستگیر کرد و به اصفهان فرستاد.^۳ مهمترین انگیزه‌های شناخته شده برای شورش این دسته افغان به رهبری میر ویس، رها شدن از دست حکومت شیعی صفویه قید شده است. اغلب محققان بر این باورند که نمی‌توان گفت که میراویس با شورش خود، انگیزه حکومت بر ایران را داشته. شاید بتوان حدس زد که میر محمود این انگیزه را در سر داشته است. محور اصلی مطرح در نسخ حاضر نیز حکایت از آن دارد، افغانیانی که در حدود شرق سرزمین ایران به شکل قبیله‌ای زندگی می‌کردند، در اوایل قرن ۱۲/۱۸ق به جهت فشارهای دینی و سیاسی سلسله صفوی شورش کردند. این جنبش توسط نویسندگان یا نویسندگان (همچنین راوی یا راویان) به طور تحلیلی و مفصل، شورش استقلال خواهی مردم افغان و مقابله با سیاست شیعی افراطی عنوان می‌شود که با شورش میراویس آغاز شد. شورش وی حدود قندهار فراتر رفت و به یغما و استیلا در شهرهای ایران تبدیل شد. میر محمود این راه را ادامه داد و به سرانجام رسانید. این مجادله تا گرفتن پایتخت ایران یعنی اصفهان ادامه داشت. نقش همراهان میراویس و میر محمود، دیوانسالاری و سپاه ایران کاملاً اساسی و در این پیروزی و به تبع آن اضمحلال، سرنوشت ساز است.

در بازبینی این نقش‌ها می‌خوانیم که دیوانسالاری ایرانی دارای مشکلات عدیده‌ای چون: اختلافات و چند دستگی است. ارتش ایران نیز با همین مشکلات و دیگر مسائل روبرو است. اگر چه پس از تغییراتی که در زمان شاه عباس در سپاه ایران انجام شد، سازمانی پدید آمد که حتی قاجارها نیز تا مدت‌ها در حفظ و تقلید از استخوان‌بندی آن سعی داشتند. این استخوان‌بندی عبارت بود از:^۴

۱. قدیانی، عباس، تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه، ص ۸۱ و ۸۲.

۲. ایران در راه عصر جدید تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰، مترجم آذر آهنگی، ص ۴۱۱.

۳. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط ایران.. ص ۱۳۳-۱۳۵.

۴. این اطلاعات در کتب بسیاری قید شده است، ولی در این نسخه نیز خواننده محترم با این لغات روبرو خواهد بود؛ نیز جهت بازسازی صحنه حوادثی که مطالعه می‌شود؛ لذا لازم دیده شد اطلاعات مختصری در این خصوص

الف- سواران به سه دسته ۱. قزلباشان ۲. قوللر که شامل غلامان گرجی، ارمنی، چرکسی و داغستانی بود. آنان را از کودکی به دربار می‌آوردند. جنگ‌افزارشان شمشیر، تیر و کمان و تیر و تفنگ فتیله‌ای بود. فرمانده این دسته را قوللر آقاسی می‌نامیدند ۳. قورچیلر که نگهبانان یا گارد ویژه شاهان صفوی بودند و فرمانده آنان را قورچی‌باشی می‌نامیدند. این مقام پس از مقام اعتمادالسلطنه با لقب رکن‌السلطنه، مهم‌ترین مقام بود.

ب- پیادگان که تفنگچی لر نیز نامیده می‌شدند و فرمانده آنان تفنگچیلر باشی یا تفنگچی آقاسی نامیده می‌شد. جنگ‌افزارشان شمشیر و خنجر و تفنگ فتیله‌ای بود. آنها هنگام راه پیمایی و لشکر کشی بر اسب سوار می‌شدند، ولی هنگام بیکار، بیشتر پیاده تیراندازی می‌کردند.

ج- توپچیلر: شمار این دسته، نزدیک به چهار هزار تن و توپ‌هایشان نزدیک به پانصد عراده بود.

د- نسقچیلر: این دسته برای نگاهداری سامان کارهای سپاهیان، راهداری و راهبانی به هنگام اردو کشی بودند.^۱ بدنه قشون ایران نیز به دلایل مختلفی چون جنگ‌های پیایی و خسته‌کننده با دولت عثمانی و ازبکان، ناکارایی سران ارتشی و سستی و ضعف آنها که خود علل زیادی چون اختلافات داخلی سران نظامی، راحت‌طلبی برخی از آنان و دست یافتنشان به ثروت و قدرت و پیامدی چون رواج اختلافات و چند دسته‌گی، کینه، نفاق و دستورات ضد و نقیض داشت، سلطه نامرئی خارجیان و به تعویق افتادن حقوق گروه غالب نظامیان، بی‌توجهی به سربازان و نداشتن انگیزه برای مبارزه و ناکارایی در استفاده از ابزار بروز چون توپ و تفنگ، از جمله این علل بود.

مهم‌تر آنکه سران حکومت، پرورش یافته‌گان حرمسرا بودند و اداره قشون نیز به دست زنان حرمسرا بی‌اطلاع از تاکتیک‌های نظامی افتاده بود. کشته‌شدن فتحعلی‌خان داغستانی، اعتمادالدوله کاردان، نقطه اوج دخالت حرمسرا بود. اوضاع نابسامان اصفهان، در همه جای کشور تأثیر گذاشت. موجب قشون به تعویق می‌افتاد و گاه داده نمی‌شد. نتیجه آن یا فرار قشون بود یا ظلم بر مردم. نتیجه دیگر این شرایط نیز چنین بود که تازه مسلمانانی چون گرگین‌خان و برادرش کیخسرو، برای سرکوبی قندهار ارسال می‌شدند یا لئون مسیحی و داروغه اصفهان برای بلوچ‌های سیستان ارسال شدند.^۲ دیگر اینکه همان‌طور که در سطور قبل خواندید، به جای مواجب، زمین‌های کشوری به نظامیان داده می‌شد. این مالکان برای کسب هر چه سریع‌تر حقوق خود، هر ظلمی انجام می‌دادند و در این بین به مردم که رعایا و کشاورز بودند، بسیار ظلم

ارائه شود.

۱. علی بابائی، غلامرضا، تاریخ ارتش ایران از عصر هخامنشی تا عصر پهلوی، تهران، انتشارات آشیان، ۱۳۸۲، ص ۳۹ و ۴۰؛ تکمیل همایون، ناصر، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶. ص ۵۶-۳۲. «توضیحات بیشتری با دسته‌بندی کامل‌تر ارائه می‌شود. گروه دوم شامل پیادگان که خود شامل توپچی لر و تفنگچی لر است. گروه سوم به نام گروه متفرقه، نسقچیلران، دسته جزایری، صوفیان و منصب سپهسالاری و هم‌ردیفان را شامل می‌شود.

۲. همایون، ناصر، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، ص ۶۲-۵۷.

می‌شد. تعداد زیادی از آنان نیز مجبور بودند به عنوان سرباز خدمت کنند. حال آنکه شغل اصلی مردم ایران کشاورزی و دامداری بود. در این میان، اقتصاد ایران نیز بسیار صدمه دید. ایمان و اعتقاد به توانایی دولت صفویه و نیروهای آن، در همه جا موج میزد، ولی ناکارایی رهبری و اختلاف و دو دستگی بین آنها پوشیده نماند و دوست و دشمن مشاهده می‌کرد و در سفرنامه نیز سیاحان و سفرا قید کرده‌اند.^۱

با این توضیحات مختصر، ترجمه متن اصلی نسخه ارائه می‌شود.

[۲a] مشهور شدن در دیده حیرت [در اصل: خیرت] و اعتبار ارباب بینش و استبصار، متضمن غرایب اخبار و عجایب آثار است؛ واقعات کوئیه (دنیایی) استبضاع و آیه عبرت هزاران هزار است و با آن منافع معنویه پدیدار و فواید خفیه ظاهر و آشکار می‌شود. مسند رای و تدبیر، واسطه ظهورات حکم تقدیر شده است. جهانداران عالمگیر آنآ فائاً از حوادث متنوعه آفاق که اسباب تذکیر و تبصیر اقوام می‌شوند، خبیر بودند. روز ۱۵ ماه محرم سال ۱۱۳۵ ق،^۲ اصفهان کرسی ممالک شاه عجم، میر محمود میر اویس ظفر یاب فتح و نصرت و تسخیر و قلمی شده است و باهجمه غارتگرانه، مملکت عریضی [در حاشیه: واسعی] مانند مملکتی ایران در دسترس تصرف کردن در آمد. حیث موقوف بیان و تفصیل مو به موی آن جهت مشاهده و اطلاع همگانی، توسط شخصی تغلیسی الاصل نام، تحصیل شده است. [۲b] وی ۸ سال به خدمت مترجمی ایلچی فرانسه، در اصفهان متمکن و اوقات گذار بود و در حین محاصره و در ماقبل و ما بعد آن، زیاده به احوال و اموال چشم دوز و با اختیار به مشاهده پرداخته بود.^۳ وی شخصی رومی نژاد به نام بوژفو بود که به باب مراد خاک‌بوسی رسید؛ یعنی به سبب اطلاع و دولت‌یابی به درگاه دولت علیه آمد، حال و تفصیل وقایع معهوده خود را اعلام کرد و در معرض سؤال و جواب قرار گرفت. ^۴ فی نفس الامر، در مرتبه خود با

۱. کتب، مقالات، رساله و پایان‌نامه‌های بسیاری در خصوص این دولت عظیم نوشته و چاپ شده است. همچنین نسخ بسیاری طبع و چاپ شده است.

Zafer-nâme-i Ali Paşa (transkrip ve değerlendirme) [Zafer-nâme of Ali Pasha (transcription and evaluation)] Hamza Üzümcü 114 s. H. Mustafa Eravcı Afyon Kocatepe Üniversitesi · Sosyal Bilimler Enstitüsü · Tarih Bölümü · Yüksek Lisans 2008

پایان‌نامه قید شده به شورش افغانان و وضعیت شاه حسین و شاه طهماسب پس از حضور افغانان می‌پردازد و نسخه خطی حاضر نیز از منابع مورد استفاده این پایان‌نامه است.

۲. این تاریخ در نسخه دوم در صفحه ۲۸۸ قید شده است، نه در این صفحه و از این صفحه تا تقریباً انتهای صفحه سوم، در نسخه دوم قید نشده است.

۳. علاقه شخصی راوی یا یوزفو به مسائل سیاسی و عدم دستور داشتن از سوی افراد سیاسی یا مبری دانستن عثمانیان از دخالت در امور ایران از قبیل فرستادن چنین افرادی و عدم پذیرش جاسوسی ایشان برای عثمانیان، از جمله نکات نهفته در این مبحث است.

۴. در نسخه دوم، راوی را چنین معرفی می‌کند: «شخصی به نام ژرف از اصفهان آمد که ۸ سال در اصفهان مکث داشت. وی در مدت مرقومه رای العیان احوال را مشاهده و وقوف وثیقی تحصیل و علم و اطلاع حاصل کرده است. [این پاراگراف در کتاب دکتر شاهین قید نشده است] سال ۱۱۳۷ این بنده تغلیسی الاصل بود و از زمان و صباوت، لغت تحصیل و هنر و معرفت اکتساب کرده بود. با این ملاحظه، قصد راهی شدن به فرنگستان داشت؛ بر السنه افرنج

استطلاع و تفصیل و بیان، ناسخ حکم لیس الخبر کالعیان نشد. ضبط و تحریر خلاصه تقریر، به این عبد فقیر فرمان داده و امتثال شد.^۱ بر وجه آتی، برای ثلثت (در حاشیه، حجت) مشهودات و معلومات و براهه از افاده تحریک و تبیان، ظهور و حدوث مبادی دولت شاهان قبلی عجم و افزایش قوت استیلایشان به حکمت‌الله تعالی و مدت امتداد استدراجشان، پیدا شد.^۲ ممالکی فسیحة الاقطار [در حاشیه: با اطراف وسیع] مانند خراسان و مازندران، بلاد و امصاری واقع در ایران به دست تغلب و تصرف گرفتار شدند، مکتب [در حاشیه: وقار] و ثروت [در حاشیه: عظمت] زیادی پیدا کرده و در ایام تسامح و اغماض دولت علیه ابد الله تعالی به فرض افزایش تمسیت اغراض کرده بودند، لکن [۳a] نخوت مرکوز (جای گرفته در خو)، عجب و غرور و اعلان شرب و زنا و ظلم و اذا و سایر مقوله‌هایی مانند چنین مفاسد و شروری، در نهادشان معتاد شده بود، همان حالاتی که به دوست و دشمن و عاجز، تهمت می‌زدند. عدم مبالات را در پیش و انواع مظالم و تعدی را تصدی و سکّان بلدات، تخدیش یافت. به این دلیل عاقبت آنها وخیم و نسب [در حاشیه: قصر] دولتشان عقیم شد. به امر الله تعالی، زوال ملک و دولتشان مقدر بوده است.

پس از گذر زمانی، به لیاقت و اهلیت رؤسای کار اعتبار ندادند. به تدریج برای مدافعه از تدابیر مهمی که در رأس کار اخذ می‌شد، خصومتی ظاهر شد و هیچ شخص قادری (توانایی) برای جلوگیری از آن، پیدا نشد. علاوه بر اینها، گروه نوآموزان رأی و تدبیر، اصحاب تهاون (سهو) و تقصیر شدند؛ لذا شاه حسین به کلام هر شخص گوش می‌داد. این تعداد اختلاف ارباب، به چه مرتبه، باعث اختلال در نظام رأی و تدبیر بود. فراموش نشود بر وجه آتی، با انذار (آگاه دادن) درباره این حالات، زوال ملک و دولت انتاج و برای خود ختام انذار، استدراج شد.^۳ از جمله مملکت قندهار فی الاصل از مضافات هندوستان و اهالی آن از طائفه

آشنایی حاصل کرد و به سفاین ونسیان [در ترجمه دکتر شاهین، ونریک عین لغت قید شده در نسخه خطی بیان داشتند]. سوار و به آستانه سعادت عازم شدم. در آن وقت به یناکی بیگی که مترجم دیوان عالی بود، انتساب یافتم و در عودت سفر واردین [در نسخه واردین قید شده است]، به خاطر اخلاق مرقوم، ویودا [ای افلاک] عنایت شد و چون اول به آن جانب متوجه شد، حقیر از خدمت ایشان منفک شدم و در آن اثنا بالیوزی به نام گاردن از طرف پادشاه فرانسه (در اصل: فرنچ) جهت رفتن پیش شاه سلطان حسین، شاه عجم تعیین شده و به آستانه آمده بود. ایشان نسبت به این حقیر راغب، شد در خدمت مترجمی وی استخدام شدم. (ص ۱b). به ایلچی مرقوم انتساب کردم. مرقومه نیز احوال به در دولت عرض و اعلام و تا به حدود عجم برسد. امر و مکتوباتی مبنی بر اقتضای امنیت اصدار شد. به سفینه راکب و از دریای سیاه به طرابوزان (در اصل: طربزون) و از آنجا به ارزروم (در اصل: ارض روم)، روان، نخجوان (در اصل: نخشوان)، تبریز، زنجان، سلطانیه و به قزوین رسیدیم و این مسافرت به تاریخ میلاد حضرت عیسی در سال ۱۷۱۷ واقع شد که به تاریخ هجری نبویه ۱۱۲۹ می‌باشد. شاه حسین نیز از اصفهان حرکت کرده و آن سنه به قزوین آمده بود در آنجا به همدیگر رسیده و رسالت تبلیغ شد.» ص ۲a

۱. کاتب خود را معرفی نمی‌کند. وی همچنین در خصوص اصدار کنندگان این دستور، مطلبی ارائه نمی‌دهد، ولی این احتمال وجود دارد که افراد ارشد دیوانسالاری عثمانی چنین دستوری را صادر کرده باشند.

۲. حاکی از آن است که عثمانیان نیز تحقیقاتی جداگانه داشته‌اند احتمال دارد کتابی جداگانه تألیف شده باشد یا هر احتمال دیگری که می‌توان داد.

۳. در نسخه دوم، دو صفحه بالا و دلایلی که نوشته شده، قید نشده است. این قسمت با تیرتی تحت عنوان «احوال

واقعات میرویس و شاه حسین ژوزف تفلیسی / اسراء دوغان - مهری آریانفر

اوغان بودند. قبل از مظالم ولات هندوان مبنی بر زعم اعجام، در اوایل ایام شهرت شعار گیتی ستانی شاه عباس ثانی، آنها در طرف اطاره خمام [در اصل: حمام، به احتمال منظور اشاره به ضرب المثل است]، آه و افغان^۱ [۳b] کردند. پس شاه عباس نیز تقریباً، با ۱۰۰ هزار عسکر قزلباش، به تسخیر قندهار طالب شد و از طرف پادشاه هند، برای امر مدافعه، گروهی باشکوه بعث (فرستاده) شد. شاه عباس با اتحاد [در اصل: اتحاد] اهالی غالب شد. حتی به هنگام تلاقی مراعات شده و با ارج نهادن به آنها، منشور معافیته صادر، مکافات را به حسن مبدل کرده بود.^۲

به مرور ایام، اعمال خان و والی که از طرف دولت عجم، جهت طائفه اوغان منصوب شده بود، از ظلم مفرط خالی نبود و به آن منشور معافیته که به آنها اعطا شده بود نیز اعتبار ندادند و ملاحظه انجام کار را نکردند. اگر واقعاً بواعث و اسباب خفایای تبدلات ملک و دولت و تحولات عز و رفعت، در این مقوله تتبع شود، اکثر یا به مجرد علو اعدا و خصوم [در اصل: خصوم] و هجوم خارجی نبوده است. آنها به تضییق و تنکیل توجه کرده و اهل و داد را با موافقت و اتحاد نشئت گرفته از جانب بدخواهان و با توجه به کمترین کین درونشان، تحویل کردند. (برگردانیدند) عدم رشد و سداد ارباب مجرب (آزموده) در این ماده است. طائفه اوغان به خاطر کمال ظلم و عداوت هم هولت شاه عجم ایران، آماده بغی و طغیان و مهبای مخالفت و عصیان بودند. طائفه مزبوره مانند ترکمان در دشت و کوهسار [در اصل: کهسار] گشت و گذار می کردند.^۳ بر حسب طوایفی بودن زندگی آنها [۴a] میرویس به عقل و رشد و کردار و گفتار در میانشان سرفراز شد و اشتها داشت. میرویس روز به روز نامدار شده و در اطوارش گردنکشی از طوع و انقیاد، آشکار بود. این خبر خاطر خراش، وسیله فکر و تلاش شاه حسین شد. به تدارک حال استعجال و قید ادوات احتیاط، قلمی، استعمال و ملحق شد و واختان خان گرجی [در اصل: کورجی] عموی یورگی خان که از چندین سال پیش تر، نصرانیت را رقص (دور افکنده) و ترقص کرد و با ممزوج کردن دو آیین روافض ملحدانه، آیین

میرویس و غالب شدن شهنازخان و اخذ کردن میرویس، مطرح شده است: ص ۶b

۱. در نسخه دوم، لحنی آرام تر و متین تر به کار رفته و قید شده است: «به تقریب حرکات و وضع تکاثل سوء حاکمیت هند که به احوال مملکت، ظلم و جور می کردند. مملکت قندهار از چهار طرف با کوههای عظیم محاط شده است و طرق و شوارق آن از هر طرف، دشوار سلوکند. علاوه بر آن، ساکنان آن به اوغانیان خلیجیان تعبیر می شوند و طایفه ای سرکش بودند که جور و تعدی هندیان را طاقت نیاوردند و در اثنای قوت و مکین شهرت شاه عباس به وی مراجعه کردند.»: ص ۶b

۲. در نسخه دوم قید شده است: «شاه هند یکی از شاهزادگان را به سرداری نصب کرد و بعد از سه بار مقابله و جنگ و قتال عظیم، شاه عباس با عنایت و امداد اوغانیان غالب شد و سربازان هند کاملاً مغلوب و منهزم شدند. با ضبط و تصرف قندهار، یک بیگلربیگی در قندهار منصوب شد و در مقابل این خدمت با دادن آزادی ها و . گوناگون اوغانیان را استمالت داد و بازگشت.»: ص ۷a

۳. در نسخه دوم به افزایش تعداد خانوار قبایل اوغان از زمان شاه عباس که ۵۰ هزار نفر خانوار بودند و حال ۷۰ هزار خانوار شدند نیز اشاره دارد. «آنها به بیلاقات تمایل داشتند و بلاد وافر و تجار متمول داشتند و ۲۴ سال قبل، از بین آنها شخصی به نام میر اویس ظهور کرد و در بین آنها به عقل و شعور و متکلم بودن اشتها داشت.»: ص ۷a

بیزیدی ممزوجی پیدا کرده بود. نه اسلام و نه کفر بوده و دین آلوده‌ای پیدا کرد. بر منطوق آن، تارپود [در اصل: تارپود و در حاشیه لغات، ارج ارغج؟] کفر، خیر محال (محو) و اسلام زعمی (ادعا شده) شده را منسوخ کرد. یک زمان از کفر کام و یک زمان دیگر از اسلام نام گرفت. با قید گرفتن، بد نام شد. در میان کفر معلوم و اسلام معدوم، از هر دو نیز محروم شد. وی با اسم یورگی شهنواز خان موسوم بود. منطقه کرمان را برای خود توجیه کرده بود و بر این وجه به مکافات دین موهوم نائل شد.

شخص مزبور ذاتاً، بهادر و در میان کارگزار و ارکان دولت صفویه به دلاوری نامدار بود. بر این حسب، به مقام سپهسالاری عسکر ایران دست یافت.^۱ کند و کاوش در مملکت گرجستان [۴b] کارفرمایی ایالت و برادرزاده‌اش به نام واختان خان، خدمت وکالت ایشان^۲ را داشت. ماعدا، بر مبنای قائده صفویان بود. به علاوه ترفیض حکم ارپالغ^۳ تبریز تأکید و برای برطرف کردن غائله احتمالی^۴ قتنه‌ای که از طرف قندهار مسموع شده بود نیز ایالت مزبور به ایشان تفویض شد. وی با چهار هزار نفر گرجی و بیست هزار قزلباش به قندهار وارد شد. میرویس که در وامگاه غفلت افتاده بود، با قید و بند، به طرف شاه حسین ارسال شد و گفت این فرد متصدی ایقاپا فتنه است و در ازاله ترتیب اسباب عذر و نکال [در حاشیه، زنجیر، نیز عقوبت] عرض کرد. این رتبه، ناشی از علو آتش غرور و نخوت مشاهده شده در سیمپای صور استدراج شد. به بهانه (بیمودن) فتنه، افراد زیادی هلاک و اکیاب (غصه‌دار) شدند و جگر سنگ طائفه اوغان را کباب کرد. این در حالی بوده که قائده تحفظ و احتیاط را فراموش کرده، نخوت را پنبه غفلت، سدّ دریچه عقل و هوش کرد. تحصیل مرام کرده و به زعم اینکه خلق را به امرم، رام می‌کنم، در فکر قید علاج امنیت مزاج مملکت نبود. گفت به وفرت عساکر احتیاج نیست، بیست هزار عسکر قزلباش را [۵a] اعاده و سر نخوتش [در حاشیه: استغنا] را به بالش راحت غفلت و آسایش نهاد.^۵ وجود نقود را حکمت و باعث دوام نظام دانست. به ولات (در حاشیه، والیان) اطرافش هر قدر اشیا و نقود برای نظام دادن خواستند، اعطا شد و باز هم نسبت به آستان دولت پیشین، محتاج‌تر به مساعده بود. هر چند مدارا لازمه حال و سبب مزید شأن و اقبال ارکانش

۱. در نسخه دوم منفی به شخصیت شهنواز خان پرداخته نشده است و با قید کردن تبار گرجی اش و دلاوری و بهادری اش، توصیفی بیشتر ارائه نمی‌دهد. ص ۷b

۲. در نسخه دوم: در تغلیس وکالت ایشان را داشت. ص ۷b

۳. به معنای جای جو امتیازی شبیه سیورغال، در نسخه دوم، لغت ایدیلیک قید شده که مفهوم آن در زبان ترکی، هدیه است. ص ۷b

۴. کاتب یا راوی، لغت احتمالی را به کار می‌برند. علت این استفاده قید نمی‌شود. به نظر می‌رسد شورش افغانان را حضور شهنواز خان می‌دانند یا دلایلی کافی برای رد یا اظهار نظر در این خصوص ندارند. در هر صورت، شک و تردید در این مبحث موج می‌زند.

۵. در نسخه دوم: مسکین گرجی با اعتماد به فکر خود، سربازان گرجی را در پیش خود نگه داشت و قزلباشان را بازگرداند... وی عرض کرد که عامل فتنه قندهار، میر اویس است و برای ختام این فتنه، باید وی کشته شود: ص ۸a پس از این توضیح بسیار اندک، مبحث دیگری با تبتی تحت عنوان: «خلاص شدن میرویس و قتل کردن یورگی [در اصل: یورکی] شاهینواز خان را در قندهار.» ادامه می‌یابد. ص ۸a

بود، ولی معامله متکبرانه و مکابره بی‌نیازانه‌اش با تنقیه (پاک کردن، اماله کردن) قلوب رجال، بهانه ایجاب تهمت دعوی استقلال شد^۱ و به یک رتبه رسید که میرویس نبود که به شاه عصیان کرد، بلکه آوازه بلند شه‌نواز خان بود و ساز انتقام خواهش کاران و تدمیر [در اصل: یدمیر] برای ازاله آن شروع شد و ثار (انتقام) گیرنده آن بند شد، حتی فتح علی خان که اعتمادالدوله^۲ و لژگی‌الاصل نیز از مخالفان وی بود.

وی در هنگام طفولیت همراه با پدرش، گرفتار شبیکه [در حاشیه: اخذ] و اسار (جمع اسیر) بود^۳ و در سرای شاهی، تربیت شاهی دید. بین قدر و اعتبار و آز زمان، به رشد و کیاست نامدار شد. از جمله ارکان دولت صفویه به شمار می‌آمد. به اصطلاح با رتبه شکار آغایی، کامکار شد. پس از آن، به کسب رتبه اعتمادالدوله، چشم‌دوز انتظار بود.^۴ محمد قلی‌خان برای احراز این رتبه، سبق و تقدّم کرد و به عنوان اعتمادالدوله نصب [۵b] شد. این جاه مانند، محسود شد. به فیض استعداد، خود را از اقارنش ممتاز کرده بود. خصم قدیمی جان شه‌نواز خان و لذا فرصت جوی تدمیر و خذلان وی بود. در حالی که حکم مقام، مستلزم مراجعت سر جمله ولّاء و حکام بود؛ لذا پس از مشاهده اوضاع کبر و نخوت شه‌نواز خان داعیه انتقام و کین، اعداد (شماره‌های) غیظ در کمین وی، بالغ بر آلف و مات بودند و به طریقه بغی و عصیان میل داشتند و به ترتیب جزای تهمتی برای مانند شه‌نواز خان حاضر و آماده بودند.

سرانجام، فرصت دلخواه پیدا شد. اولین وقت ناظر و کدخدای [در اصل: کتخدا] قوللر [در اصل: قزقر] سرانجام، فرصت دلخواه پیدا شد.

۱. در نسخه دوم: وی به نوعی با رفتارش عصیان کرد، زیرا با غرور به داشتن عنوان سپهسالاری ایران، حسب نصب و به خاطر غرور و تکبرش بدنام شد. مدارا با اطرافیان را در جاده حکمت انجام نداد و فساد و عصیان در دماغش را کتمان کرد و فتنه جایگیر درونش شد و با تحقیر بعضی رجال عجم و با تذلیل عدو، سوء تدبیرش به جایی رسید که همه فکر کردند این میر اویس نبود که عصیان کرد. ص ۸b البته این شبیه به این شکل می‌توانست مطرح باشد که وی می‌خواهد با مطرح کردن نائره فتنه قندهار، توجهات را بدان سو جلب کند، نه به سمت شروان و شاماخی.. .. همچنین: اغلب... هیئت اسماعیل اوری از طرف روسیه را خیلی بزرگ جلوه دادند. درباریان هم از این حادثه استفاده کرده که گرگین با تزار روس هم دست است و خواهان استقلال ارمنستان و گرجستان می‌باشد. سیوری، راجر / ایران عصر صفوی، ص ۴-۲۴۳.

۲. اعتمادالدوله یا مقام وزیر اعظم، بزرگ‌ترین مقام درباری ایران بود. تمام درآمدها و مخارج مملکت از هر قبیل با اجازها و وصول یا خرج می‌شد و تمام احکام کشوری و مالیاتی و لشکری، نخست به مهر او و بعد به مهر شاه مهور می‌شد. دخل و خرج کشور با موافقت او معین می‌شد و تمام اسناد و مدارک مالیاتی و گزارش‌های تحویل‌داران و تحصیلداران و حکام و مأموران دیوان از نظر او می‌گذشته، همه روزه در کشیک‌خانه دولت‌خانه، برای رسیدگی به امور مردم می‌نشست. امرا و ارباب مناصب و مستوفیان و وزیران و سرداران بزرگ نیز برای اجرای احکام و دستورهای او، در آنجا گرد می‌آمدند. قادیانی، عباس تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه، ص ۱۰۲ و ۱۰۳

۳. در نسخه دوم: اسارت وی در داغستان [در اصل: طاغستان] قید می‌شود. ص ۸b

۴. در نسخه دوم: محمد قلی‌خان ابتدا به مقام شکار باشی و ایشیک آغاسی رسید و سپس با تدابیر و فتق و رتق امور، از مقربان و معتمدان شاه شد و به مقام قوللر آغاسی و قورچی باشی [در اصل: قورچی باشی] رسید و شخص نافذالکلام دولت بود. ص ۹a، ۸b

آغاسی نیز از شهنوازخان دلگیر و دامن وی نیز نسبت به ایشان در میان قهر و تدمیر بود. آرام آرام در تعبیر [در اصل: تأبیر] از زاله اسبابش، ساق اتفاق تشمیر کردند. میرویس از هنگامی که به اتهام بغی و طغیان از قندهار به اسارت گرفته شده بود؛ در حالی که حبس و زندان بود، کینه‌ور، با اراده اطرافیان خود به رجای نجات، آماده تحریک و قهر و نکال بود. 'برای رسیدن به منصب خلاص و رها به خود تبریک گفت. آن نیز با امداد نیک و اعانت متولیانش، به این وجه جهت تمشیت مصلحت نجات، به درگاه شاه، عبودیت ذی قیمتی در ایران مصروف کرد. ^۲ [۶a]

بیست هزار شال ترمه و نقود و متعلقات مالی زیادی با استعجال به طرف او {شاه ایران} نشان داد. حاصل آنکه شاه حسین باطناً، در درونش به طرف میرویس اماله (میل داشت) و به بغی و عصیان شهنوازخان اعتقاد داشت و در خصوص انجذابش (تند رفتن به سوی چیزی) از زاله‌اش، مقدمات واهی‌بی ترتیب داده شد. به زودی نتایج آن مشخص شد. میرویس از زندان اطلاق (آزاد شد) شد و در خلاف آن نسبت به شهنوازخان، وثاق عهد و میثاق شد (استوار ساخت) شد و از عنان توجه به قندهار، انصراف داد، ولی با مکاتب و اوامری میر مرقوم را نوازش و مجابله [کذا] مخصوصی با شهنوازخان، به طور محکم به وی تأکید شد. ^۳

میر مرقوم بر حسب سابقه قهر و نکال از شهنوازخان، در خصوص اخذ ثار [در حاشیه: کین] به حکم ضروره بی‌قرار [در حاشیه: قریب] بود، لکن بر مقتضای وقت و حال با عرض مسکنت، خان را اغفال و در پشت پرده خفاء، اعمال ادوات مکر و مکیدتی را شروع کرد و با اقتضای حکم قضا، در این خلال، یک طائفه از بعضی اوغانان ساکن در بعض تلال [در حاشیه: داغ باشی به معنای سر کوه] و جبال در مقابل ادای خراج معتادشان اظهار رعونت (سست شدن) و عناد کردند. در این خصوص با میرویس مشورت شد.

۱. میر اویس با قدرت نطق و بیانی که داشت، به تدریج با همه درباریان دوست شد و حتی بر خود شاه نیز نفوذ یافت. او دیگر نه تنها به کلاتری شهر قندهار راضی نبود، بلکه غارت اموال حکومت صفویه را در نظر داشت. وی از شاه خواست تا به زیارت عتبات رود. وی در این سفر از بسیاری از علما در خصوص مجاز بودن شمشیر کشیدن اهل سنت بر پادشاه و پیروان مذهب شیعه، فتوا دریافت کرد و با دیدن هیئتی از ارامنه در نواحی غربی که از طرف دربار تزار روسیه مأمور سفارت به نزد سلطان حسین بودند نیز مأموریت داشتند که در گرجستان شورشی برپا کنند تا روسیه به بهانه کمک به ملل مسیحی مذهب، بتوانند به گرجستان بتازد. دستاویز دیگری به دست شورش افغان داد تا به شاه سلطان حسین این طور القا کند که تزار روسیه قصد تصرف گرجستان و ارمنستان را دارد و در انجام این مقصود، گرگین‌خان جدیدالاسلام نیز با تزار روسیه هم‌پیمان است. قدیانی، عباس، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه، ص ۸۳ و ۸۴. و جعفریان، رسول، صفویه از ظهور تا زوال (۱۱۳۵-۹۰۵)، ج ۴، ص ۴۴۰ و ۴۴۱.

۲. در نسخه دوم: وی با امداد و اعانت متولیان اوغانی قوم و قبیله خود ... مصروف کرد. ص ۹a

۳. در نسخه دوم: «خطاب به شهنواز خان اوامر و مکتوبات تحریر شد [در خصوص میرویس]، لکن قتل و افتاع شدن شهنوازخان واجب دیده شد و سرّاً و خفياً نظارت و مبادرت بر این امر به میرویس بسیار تأکید شد. مرقوم نیز به قندهار رسید و با شهنواز خان بر کمال تواضع و مسکنت و مدارا معامله کرد و سالک طریق زندگانی‌اش شد و به غایت با الفت و مؤانست با وی برخورد می‌کرد و کسانی که این حال را می‌دیدند، ماجرا را فراموش کردند. حال آنکه میر مرقوم قصد و کینه را در پوست مکتوم، و مرتبه معدوم را، ستر و مخدوم کرد.» ص ۹b

با صداقت، صورت حکمی را اظهار و از فرصت استفاده کرده، [۶b] گفت قتل نفوس این به درد نخورها که از عهده انقیاد خارج شده‌اند و احوال [در اصل: احوال] و غارت ملک و سایر اموالشان، موجب عبرت است. از شدت تمویج (؟ موج زدن) لجه خصومت، تعیین عساکر گرجی با یک حرکت غافلانه به سوی آنها، به خان ترویج کرد. با این همه بنای مکر و کید، قناعت نکرد. نیز کما ینبغی برای متانت و استحکام دادن به ترتیب شعبده دیگر مکیدتش، قیام کرد.

پیش از این، دو نفر از بیگ زاده‌های اوغانی، با تهمت عصیان به درگاه شاه، سرگردان بیابان خذلان بودند. گفت: در پای مروت شما، چون به جرمشان اعتراف دارند، عفو شوند. به این امید، جرمشان شایان عفو دیده شود که از این زمان به بعد، از دایره اطاعت خروج نکنند. ما نیز تکفل می‌کنیم، ولیکن خواهش می‌کنم که فردا، هنگام روز، تلطیف فرمایید و با اولین قدم شما در جفتلقی (جفتلقی به این معنا است که برخی افراد شهرنشین در روستا یا نزدیک به شهر نیز ویلایی یا خانه‌ای دارند) که در یک و نیم ساعتی اینجا قرار دارد، بیگ‌زادگان با هدایای مکمل، چهره‌سای خاک‌پای شما شده و اظهار عفو و عنایت شود.^۱ با این کلمات ریاکارانه، غفلت خاطر [۷a] قریب شد. اساس قید و حیل را تشبید (استوار کرد) و ترصیف [در حاشیه: محکم] کرد. شهنوازخان نیز به اقتضای حکم قضا، پرده غفلت و نخوت بین چشم و ادراکش حائل شد و میر مرقوم را به انجام تلقی (خبر دادن) کلام عذر، مایل دیده بود. روز دیگر با همه اعضاء و ضابطان و ارکان دربارش به جفتلق میر عازم شد. او نیز اظهار مراسم میهمان‌نوازی کرد، ولی در زیر پرده ملازمی، به تهیه ادوات انتقام مشغول بود و آن دو نفر بیگ‌زاده آمدند، هدایای خود را عرض کرده و خاک‌پای خانه را رومال کردند. مقداری سرزنش و شدیداً مؤاخذه شدند؛ سپس با تکفل و شفاعت ایشان، به عفو و امان کامیاب شدند.

بعد از آن، آلت عیش و طرب به میدان آمد و عنان آتش جام کمیت (استعاره از شراب) جولان گرفت. خان و توابع وی سرمست شوق و صفا و سرمایه عقل و هوش را فدا کردند^۲ و با بخار خرد فرسای شراب،

۱. در نسخه دوم: «چون مقصد اخلاص و صداقت میر مرقوم در نزد خان و طرد و تادیب کردن سربازان، حاصل شد، با این تمهید بلکه خاطره ندامتش بر خاطر خان راه پیدا کرد و تأکید شد. با این احتمال به طریق حفظ و صیانتش سالک شد. میر گفت که دو نفر از امرای اوغانی که به شاه عصیان کرده بودند، منادیان و معترفان جرمشان هستند و قصد دارند به خاک پای خان آمده و جهت عفو کردن آنها و کسب عنایت، تضرع کنند. اگر عفو جرمشان شایسته دیده شود، در اطاعت شاهی راسخ قدم شوند. تکلف می‌کنم مناسب آن باشد که فردا روز به جفتلق (منزل) بنده که در یک و نیم ساعتی قندهار است تشریف بیاورید و با قدم میمنت آثارتان به منزل این حقیرتان، ترفیع بفرمایید و میهمان شوید. با این لطف، حقیر را در بین اقران ممتاز و در پیش قبیله سرافراز می‌فرمایید. آن دو بیگ بنده شما نیز با هدایای مکمل آمده و به خاک پای شما رو بمانند. وی با عبارات حسن تعبیر و بلاغت گونه، شهنوازخان را فریب داد، به طوری که احتمال خدعه و فریب نمی‌داد. ص ۱۰b, ۱۰a

۲. در نسخه دوم: پس از حاضر کردن مجلس عیش و طرب، « دختر رز که ام الفساد بود، در مجلس جلوه‌گر شد و مصلحت طرز و طور اسلامی را اهمال، و رسم و آیین صحبت گرجیان را احیاء کرده و عیش و نوش آغاز کردند. ص ۱۰b

زمین و آسمان را فراموش کردند. بعد از چند ساعت سرگرمی و عیش و عشرت، داعیه نوم راحت، علاوه خواب غفلتشان شد و با ختام نشئه شوق و شادی، نوبت خمار قهر و انتقام رسید.^۱ خان مزبور در خیمه خود سر بر بالش خواب نهاد و سایر توابع و لواحق اوغانیان در چادرشان با صهیای (ایستاده) مشی (در حال راه رفتن) در منام (خوابگاه) بی تاب شدند. در این اثنا، میرویس [۷b] که با اتباع اوغانیان و لواحق خود مسلح و مرتب، حاضر و آماده بود، با یک حمله، کارشان را تمام و به سوی خیمه خان، زمام انتقام عطف کرد. (باز گشتن و مایل شدن به سوی چیزی) هفت، هشت نفر از خدام [در اصل: خدام] در پیشگاه بارگاه به خدمت حراست قیام کرده بودند. در اثنای قتل و اعدام رستخیز نمون حرب و ستیز، خان بیدار، و از ماجرا خبردار شد. از حول جان، به قبضه شمشیر دست برده و هشت نفر اوغان را هلاک [در اصل: هلال] کرد. پس از آن، گریبان جامه حیات خودش را نیز چاک کردند. خان به قتل رسید. هیچ فردی از اشخاص شرکت کننده در ضیافت قهر و تدمیر، از دست اوغانیان جان تخلیص نکردند.^۲

همه اهالی قلعه، از وقوع این حالت حائله، غافل بودند. همان لحظه میر اوپس کسوت و عمامه شاهینواز خان و سایر اوغانیان سرپوش و جامه‌های توابع و ارکان وی را پوشیدند. با ترتیب صورت التباس بر ترتیب و نظام گروه خان، گروه تشکیل داد و نزدیک به شب به آن جانب توجیه شدند. وجهه انتزاع (از جای بیرون شدن، برکنده شدن) اختلاس (زود ربودن) کردند. میر مرقوم پس از وصولش به قندهار، برای حصول به این داعیه، [۸a] از ترتیب مقدمات کوتاهی نکرده بود. نه‌ری بزرگ از وسط قندهار جاری بود که با قایق به آن دخول می‌شد و غیر از اعضای شهر، بیگانه به آسانی راهی برای ورود نداشت. چند روز قبل در آنجا اوتراق کرده بود و تعداد زیادی اوغانیان را درون [زوایای متروکه] قلعه به جا گذاشت. زوایای متروکه [در حاشیه، بوجاقیر یا بوجاقیر] مزبور از عبور اهالی شهر خالی بود. آنها برای ظهور فرصت قهر و کین، در کمین و مترصد بودند. میر مرقوم، بر مبنای ترتیب مألوف خان، یک ساعت بعد از غروب آفتاب مرور کرده و در اثنایی که به قلعه نزدیک شد، گروه مستحفظان و بوابان فکر کردند خان آمد؛ با مشاعل استقبال کردند و اوغانیان نیز داخل شده، بدون شرح حال، مزبوران را طعمه شمشیر استیصال کردند. مشعل‌ها را به دست اوغانیان دادند و بر حسب استعجال با گشوده شدن درهای قلعه، بی تکلف به درون قلعه داخل شدند. هنوز

۱. در نسخه دوم: «چون ایام صیف و حرارت شمس زیاده بود... از ظاهر و باطنشان حرارت تشویر به همه هجوم برد و مستولی شده بود. تبرید و تذلیل آرزو کردند. انگار گرفتار شدنشان به درد و بلائی خواب غفلت، کفایت نمی‌کرد که فکر کردند با خواب طبیعی استراحت طلب کنند. خان مرقوم با حمایت خود، فی‌الحال لباس در آورد و به دستشویی رفت و... هر فرد مست و آلوده غفلت به چادری که رسید، لباس در آورد و به هوای اهل موت گرفتار شدند.» ص ۱۱۸

۲. در نسخه دوم این مبحث با تیتری تحت عنوان: «تدبیر تخلیص کردن قلعه قندهار از دست بقیه قزلباش» ص ۱۱b. تاریخ حوادث قید شده در بالا، سال ۱۷۰۹/۱۱۲۱م است. ایران در راه عصری جدید تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰. مترجم آذر آهنچی، ص ۴۱۱.

کسی از واقعه حال، خبر نداشت. طوایف قزلباش بد معاش^۱، عموماً به قتل و هلاک رسیدند و درون قلعه را از هواداران شهنوازخان پاک کردند.^۲ شب اول، تا صبح منادیان ندا دادند که هیچ فردی از اطراف قلعه و شهر، به آن داخل نشود. دیگران بقیت‌السیوف بودند [Ab] هواداران گرجی به تیغ نهنگ مردم خوار گرفتار شدند. (غذا کردند) (فصبحوا لایری الامساکنهم). اکثر اعیان و اهالی شهر از طوایف اوغان بوده، فوج فوج (قوجا قوج) به حضور میراویس آمده، نیرین (نیران به معنی یوغ یا نیم تاج) غذا و جهاد و فی ما بعد جهت دفع استیلا، سر خارانده [در اصل: سرخرانده] با عهد و اتحاد، عقد پیوند کردند. امر و حکم را به میر تسلیم کرده و انقیاد کردند.^۳ میراویس مبنی بر آنچه در بالا ذکر شده، تا هر حدی که ممکن بود، با تسویل (احتمالاً از سؤل، فریفتن و اغواکردن) و اغفال، سربازان گرجی را برای تأدیب و تجریم (احتمالاً از تجری: سرپیچی، نافرمانی) سرکشان اوغان در شواحق جبال، ارسال و حال را تنظیم کرد. سپس با بازگشت آنها و هنگام رسیدنشان به نزدیک قلعه به سمتشان، توپ‌ها حواله کرد و با خصومت، موافقت و متحول شدن را با انهاء (اطلاع دادن) با زبان توپ و تفنگ احاله کردند و مسفوران نیز به این کیفیت، اطلاع تحصیل کرده و جنگ کردند. با کوچ [در اصل: کوچ] راهیاب امان پیدا کردند و عازم طرف گرجستان شدند. شاه حسین از کیفیت این حال خبردار شده است.^۴

این خبر وحشت اثر، به شاه حسین واصل شد و درونش خلجان و اضطراب حاصل شد و^۵ آنچه از تدارک لازمه حال مقدور بود، به پسر برادر شهنوازخان بذل شد. وی که بر حسب الاقتضا [9a] و مانند خویشاوند دیگر، به مذهب رفض مائل و به مزید التفات شاه گمراه شده بود، خسرو خان را برای انتقام گرفتن از پر هم و غم (حزن و اندوه) شهنوازخان از اوغانیان به خدمت گرفتند و نامزد آن نکبت و خذلان کردند. عساکر موفوره، از سرخساران و گرجیان به جانب قندهار متوجه شدند.^۶ میر اویس از این معنا خبردار بود،

۱. در نسخه دوم با عدم نگاه منفی قید شده که «چون محافظان، منتظر آمدن خانشان بودند، درهای قلعه مفتوح و گشاده شد و بلا مانع داخل شدند، فی‌الغور قزلباشان را با شمشیر زدن قتل عام کردند.» ص ۱۲۸
۲. پاک کردن قلعه از هواداران شهنوازخان در نسخه دوم قید نشده است.
۳. در نسخه دوم: «روز دیگر اعیان اهالی که اوغان بودند، آمده و قدوم میر را تهنیت و قضا را تبریک گفته و تشکر کردند که مال و جانشان را از دست تسلط قزلباش خلاص کرد و با بذل عهد و پیمان‌ها، میر را برای خودشان ولی نعمت و حاکمی سبب سعادت، دیدند و سر تا پا اظهار تابعیت کردند و بر حکم آن رضایت داده و محکوم شدند.» پاراگراف بعدی، با تیتری تحت عنوان: «عودت کردن گرجیان [در اصل: کورجیان] رفتگان [در اصل: زفتکان] برای تأدیب اوغان.» ص ۱۲۸
۴. این تیتیر، اولین تیتیر در این نسخه است که به رنگ قرمز و با لغات ترکی نوشته شده است. بر خلاف نسخه دوم که همه تیتیرها با عبارات فارسی نوشته شده است. در نسخه دوم، این تیتیر تحت عنوان: «سفر کردن شاه حسین در جانب قندهار.» ص ۱۲۸ قید شده است.
۵. همان‌طور که در پاورقی صفحه بعد توضیح داده می‌شود، در نسخه دوم پس از قید خبر سفر شاه حسین به خراسان و بازگشتش، خبر ارسال خسرو خان با تیتیری تحت عنوان «سفر کردن خسرو خان در قندهار و انهزام شدن اوست.» در ص ۱۳۸ قید شده است.
۶. در نسخه دوم، تعداد عسکرش ۴۰ هزار سرباز قزلباش قید شده است. ص ۱۳۸

محافظانی جهت قلعه تعیین و خود به بهانه جمع‌آوری سرباز، بر روی جبال منیعه، اسباب مکر و کین تهیه می‌دید. خسروخان قلعه را محاصره کرد. بعد از گذر چند روز، هر تعداد روستا و مزرعه و مراتع و عرصیه [در اصل: آرحسیه نیز عرصه؛ زمین سبزی کاری باشد، چرا که در نسخه دوم مرعی [۱۳۸] یعنی گیاه و سبزه و چراگاه، قید شده است.] در اطراف قندهار را به آتش کشید و از ذخایری که حوایج سربازان و علف حیوانات بود، یک حبّه دانه علف خردل را نیز ترک نکرد. با این سبب، مدتی چند روزه بر سرباز عجم قحط و غلای عظیم استیلا یافت. فرار را ضروری یافتند و با صیوره (صیوره: بازگشتن، از حالتی به حالت دیگر درآمدنی) تبدیل مکان، شروع به فرار کردند. خسروخان فقط با دویست نفر از اتباع گرجی خود در میان میدان باقی ماند. اوغانیان بر روی آنها هجوم برده و آنها را مانند شیاطین، آماج سنگسار و رجوم کردند. حتی یک نفر از مزبوران، خلاص و نجات نیافت. پس از این نیز هر چند {مراد شد} که از سمت گرجستان [۹b] به اطراف قندهار عسکر تدارک ببینند، به هیچ وجه کسی صورت امتثال و انقیاد ارائه [در اصل: اراتت] نکرد. حتی یکبار، محمد رستم خان سر عسکر تعیین شد و با تزیید [در اصل: تزیاید] قدر و شأن [در اصل: قلروشانی؟]، به عزیمت جسارت نشان داد. در این حال، هنگام مقابله و مقاتله که قریب شد، بیم جان مانع از رسیدن به آرزوی قدر و شأن شد. گفت: جان شخصی خود را لازم دارم. با بهانه حفظ و حراست کردن هرات و مشهد، به آن طرف عازم شد. برای اخذ انتقام از اوغانیان، هر چند که با سردار عساکر وافر ارسال شده بود، غیر از تلف شدن نفوس و مال، به هیچ چیز مقید نبود. شاه حسین به ذات، تصمیم گرفت و با همه عساکر ایران،

۱. در نسخه دوم: «به طرفشان هجوم بردند و بر سرشان گرز زدند و به حسابشان رسیدند. ص ۱۳b. تاریخ حادثه ۱۱۲۳ق/۱۷۱۱م. به نقل از کتاب تاریخ ایران در راه عصری جدید تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰، ترجمه آذر آهنچی، ص ۴۱۲.

۲. در نسخه دوم، پس از این با قرمز نوشتن کلماتی ترکی به معنی «مخفی نماند که» {به نظر می‌رسد اضافات کاتب یا کاتبان باشد. دومین تیزی است که در این نسخه به ترکی قید شده است، ولی مبحث در ترجمه دکتر شاهین، با این لغات آغاز نمی‌شود و به این سبک تیتروشتن اشاره نمی‌شود نیز این مطالب در ادامه مبحث سفر کردن خسرو خان به قندهار قید می‌شود. ص ۴۶ و ۴۷} به مبحث گرجیان می‌پردازد که «شاهینوازخان و خسروخان و وختان خان و محمدقلی خان، همه از طایفه گرجی بودند، ولی قزلباش محسوب شده بودند و اولین خان مشهور گرجستان [در اصل: کورجستان] تیمورث خان بود. محمدقلی خان از اولاد پسرش و وختان خان از اولاد دخترش ظهور کرده بودند و نزاع حکومت گرجستان [۱۳b] در بین آنها یک لحظه خالی [در اصل: حالی] نشده بود. حتی حکومت تغلیس در دفعه اول به شهینوازخان توجیه شده بود و چون نظر علی خان، پدر محمد قلی خان از شاهینوازخان خوف داشت، به مسقو فرار کرد. بعده شاهینواز به طریق عصیان سلوک کرده و باز سرباز عجم معاونت کرده، نظر علی خان را با تقریبش از مسقو آورده، به گرجستان توجیه و به شاهینوازخان غالب شد و آنها را به کوه‌ها فراری دادند. پس از آن به اصفهان دعوت شده، جرمش عفو شد. بعد از یک مدت به کرمان توجیه شد و بر این مبنای مسفور قید شده در بالا، بعد از یک مدت سپهسالار ایران و والی قندهار شد. وختان خان بعد از این به اصفهان دعوت شد، ترفذ کرده بود و گرجستان بر او توجیه شده بود. محمد قلی خان در اصفهان، چند سال قایم مقام شاه بود و برادرش تیمورث، والی کاخ [در اصل: کاه] شده بود و محمد قلی خان در داخل گرجستان هنوز مقبول و از معتبران بود. وختان خان به امداد اصفهان دعوت شد و او ایجاب کرد با چار مسقو یک دل شده و به شاه عصیان کرد. شاه حسین

برای قرار و مکین (از مکن به معنای مستحکم کردن) و مکت [در اصل: حکنت؛ مکت: قدرت، توانگری] و اقتدار، به طرف قندهار متوجه شد. وی با لشکر بی‌شمار از اصفهان به جانب قندهار، زمام [در اصل: زحام] عطف و در اثنای راه، واقع در صحرای مشهد، خیام نصب کرد. این خبر به اوغانیان رسید و از آمدن شاه با همه عساکرش به سفر خراسان، هراسان شدند و حرکات سابقه خود را یاد کرده و نادم و پشیمان بودند. تعدادی از محافظان قلعه و غیر از آنها در اطراف پریشان بودند و میرویس [۱۰a] نیز شتابان برای اختفی [در اصل: احتفا] به زوایای جبال رفته بود، لکن با ظهور حکم خفیه الهی، به درون شاه هراس افکند. داعیه عزیمت را ترک و به حال زیارت مشهد امام رضا، قناعت و رجعت کردند. این حرکت شاه حسین، عجز و ضعفش را در عالم اشاعت داد. این حرکت، باعث تقویت معامله، عدم اطاعت اوغانیان و سایر مخالفان بود. چند بار از طرف عجم برای ضبط و تسخیر حصن حصین قندهار، ترتیب داده شد. مقدمات سعی و تدبیر، نتیجه نذیر (اخطار دهنده، هشدار دهنده) نداشت. امیر اویس کما ینبغی استبارا [از «بار» به معنی بزرگ و جلیل و با رفعت یا رخصت] در مکان (جایگاه، مقام) حکم و ولایت، استعداد پیدا کرده بود. پس از آنکه ده سال در مسند اقتدار مملکت قندهار کارفرما [در اصل: کارفرحا] بود، پس با حلول اجل مقدر، متوجه دار قرار شد. پسرش میر محمود، در سن هجده سالگی اتاغه [در اصل: اتاقه: تاجی که از پرهای بعضی پرندگان درست کنند بر سر زنند] بختیاری بر سر نهاد و حکومت قندهار به حکم الارث به او منتقل شد و بر قبول قلوب قوم، احتفال (جشن) گرفت. شرعاً اعمامه میراث پدر، به پسر تقدیم می‌شود، لکن عمو که حاجب و در موارث خوددارتر [در اصل: احبت‌تر، به احتمال احبس‌تر. احبس یعنی خوددار، شاید احب‌تر یعنی

گرفتار شده بود، طهماس ادعای شاهی داشت. گرجستان را (ص ۱۴a) به محمدقلی خان توجیه کرد. ۱۴b. همچنین در این هنگام دولت دهلی، حکومت قندهار را به رسمیت شناخت، هر چند شاه حسین سفیری از راه دریا به سوی هند فرستاد ولی این سفیر به دلیل گرفتاری در طوفان، دو سال بعد به نزد حاکم دهلی رسید. .. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط ایران...، ص ۱۳۴.

۱. روایت این سفر، در نسخه دوم پس از قتل شهنوازخان و پیش از حرکت خسرو خان به سوی قندهار قید شده است: «سفرکردن شاه حسین در جانب قندهار در این اثنا شاه حسین از طهران برخاست و به اصفهان عزیمت کرد. وی به سودای اخذ انتقام از اوغانیان افتاده بود. قصد داشت خودش بالذات، به این امر مباشرت کند و عسکر وافر و مهمات کثیره برد {همراه برد} ۱۳a. از راه مشهد، متوجه قندهار شد؛ به مشهد رسید و در جوار آن خیام نصب کرد. اوغانیان این حال را شنیدند و نادم شدند. به خوف و خراش افتاده، به طلال جبال فرار و در آنجا تحصن کردند. میرویس نیز تعدادی محافظ در قلعه باقی گذاشت و به کوه‌ها التجا برد. با حکمت خدا به دل (قلب) شاه حسین، خوف تاری شد و به زیارت امام رضا اکتفا و از مشهد رجعت کرد. شاه حسین با این حرکت، ضعف کلی خودش را اظهار کرد و باعث تقویت تام اوغانیان شد.» ص ۱۳b پس از این، مبحثی در خصوص لزگیان ارائه می‌شود و در انتهایش تبتی تحت عنوان: «وفات میر اویس در قندهار و حاکم شدن میر عبدالله برادر او» می‌آید. ص ۱۴b. میر عبدالله به اشتباه، میراله قید می‌شود.

۲. در نسخه دوم نیز به دوره حکمرانی میرعبدالله اشاره نشده است. میر محمود را طفل هجده ساله خطاب می‌کند.

ص ۱۵a

۳. ۱۱۲۷/ق ۱۷۱۵. لکن در کتاب تاریخ روابط ایران، ص ۱۳۵، سال ۱۷۱۶ قید شده است.

در میان موارد دوست داشتنی تر بود^۱ نیز مایه دار استعداد بوده، واجب دیده و اعمامه تقدیم نشد. برادر میر اویس، میر عبدالله به حکم حارث (کشاورز) مزارع [در اصل: مزراع] استیلا یافت و به طریق تغلب، وارث حکومت قندهار [۱۰b] شد،^۱ لکن میر اویس که طایفه اوغان را از دست استیلائی قزلباش تخلیص کرده و حکومت قندهار را به خود تخصیص [در اصل: تخصیص] داده بود، مشاهده شد که با سعی و غیرت در قلوب اعیان اوغان، تخم مهر و محبت پاشید. لذا میل و رغبتشان به طرف میر محمود مشهود بود و خاطر [در اصل: خاطر] میر عبدالله از این امنیت و راحتی، خراشیده بود. قلوب اهالی چنین مشحون شده بود و ظهور آثارش مرهون فرصت بود. گفت: یقیناً می‌داند برای متانت دادن بنای استیلایش، باید قندهار را به زیر حکم شاهیه ارجاع دهد.^۲ با این اطماع، از طرف شاه، عسکر طالب شد و مانند سایر احوال، بر حسب منصوب بودن از جانب شاهی، به سودای غالب شدن بر اوغانیان افتاد. کاردانا طایفه اوغانیان، از این معنا خبردار شدند؛ جهت تدارک فرصت، تعجیل شد. تعجیل اقتضا کرد و میر محمود را تشجیع [در اصل: تشجیع] و تحریک کردند. گفتند که همه ما هوادار تویم. غیرت کن و ملک را از دست عمویت استخلاص [در اصل: استخلاص] کن و گوش هماسن (همسن، یعنی ساکنان، ولی در اصل: هماسن. منظور میر محمود رقیب میرعبدالله است. به طور یقین طبق ترجمه متن، منظور این است که میر محمود را ضد میر عبدالله تحریک کردند.) را تحریک کردند. میر محمود چون در بیغوله غیرت حرمان حکومت قندهار، بی‌قرار بود، در معاهدشان صورت [۱۱a] رصانه (رصن: استوار بودن) و متانت مشاهده کرد. با این مساعده، هر چند یک بار از بارها تشمیر کرد^۳ و یوم من الایام که میر عبدالله بعد از ظهر در خواب (اصل: جواب) غفلت بود، با تعداد ۲۰۰ مرد (در اصل: مردان) سر فدا و جان نثار، همراه شد و به صوب مهر و تدمیر شیبیخون زدند و وی را به قتل رساندند.^۴ {امر داد}، در محل مقرر حکومت خود، مزار و طبل و نقاره زده، خلق [در اصل: خلق] را از ماجرا خبردار کردند. همه نیز برای تبریک جاه، قدر و اعتبار دادند.

۱. در نسخه دوم، روایت این قسمت همچون متن بالا، از طرف سوم شخص یا شخصان روایت نمی‌شود، بلکه خبری است که ارائه می‌شود؛ همچنین این قسمت با تیتری تحت عنوان: «قتل کردن میر محمود میرعبدالله را و حاکم شدن او» جدا می‌شود. ص ۱۵a
۲. در نسخه دوم، دلیل دیگری نیز قید کرده: «چون اکثر معتبران اوغان و اهالی به سوی فرزند یعنی میر محمود میل و رغبت داشتند، میرعبدالله به خوف و اندیشه افتاد و برای تقویت موقعیت خود، به شاه عجم مراجعه کرد. ..» ص ۱۵b. به نقل از: رویمر، هانس روبرت، ایران در راه عصر جدید تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰. ترجمه آذر آهنچی، ص ۴۱۲ و ۴۱۳. به نظر نمی‌رسد کسی در دربار ایران در خصوص اتحاد با وی و نیز استفاده از اختلاف طوایف خلجائی و ابدالی اندیشیده باشد.
۳. در نسخه دوم: میر محمود به این طریق، نائره آرزوی ریاست و هوای حکومت در درونش اشتغال و استیلا یافت و همان روز...» ص ۱۵b
۴. سال ۱۱۲۹ق/۱۷۱۷م. به نقل از: ایران در راه عصری جدید تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰. ترجمه آذر آهنچی، ص ۴۱۳.

در بیان به تغلب گرفتن هرات

هرات، کرسی مملکت خراسان و در حوزه قلم و استعلای شاهان عجم بود. رعایای ایالتش مرتکب، [در اصل: مرتکب] رخص (رد کردن، دور افکندن) وسیعه و از فضا یح شیعیه بودند. سپاه و عسکر اوغانیش، به ابدالان معروف، سنّی مذهب و قوم تهمتن مشرب [در اصل: تهتمین مسرب] بودند.^۱ محمد زمان خان، از طرف عجم با القاب خانلرخان، ارباب شقاوت و بیداد و والی، این توابع و لواحق، منفور جمیع ملل بود.^۲ اولاً، بر عادت قدیمه روافض بودند و به اهل و عیال مردم قصد درازی داشته و فساد می کردند. اوغانیان با این غیرت، اعمال وی را طاقت [در اصل: طاقت گذار] نیاورده و تحمل نکردند. در نظام طوع و انقیاد اختلال [در اصل: اختلال] و در نائره [در اصل: بائره]؟ فتنه و آشوب، استعجال کردند. [۱۱b] شخصی اسدالله نام در بین طایفه اوغان، نامدار و معتبر بود. رایت [در اصل: راتب] نکایتشان (گزند رسانیدن، کشتن یا مجروح کردن دشمن...) را به زیر کشید و تخریب کرد و غیرت کش اوغانیان شد. بین آنها و محمدزمان خان [در اصل: حان] حیرت و قتال واقع شده بود.^۳ این اختلال [در اصل: اختلال] مدت متمادی به طول انجامید و بالاخره چون خان مسفور^۴، هجوم اوغانیان را طاقت نیاورد، با ۱۵۰۰ نفر سرباز، به جانب اصفهان فرار کرد و اسدالله به استقلال در مسند حکومت هرات [در اصل: هرات]، قرار گرفت.^۵

در بیان هتک نیکی امام مسکت به پادشاه پورتقال^۶

مملکت بصره در مسافت پنج مرحله جنب غربی خلیج بصره، به تعبیری در جزیره العرب و جزء نواحی

۱. در نسخه دوم، این قسمت در ابتدای نسخه قید شده: «به خط قرمز قید شده است. بعید به نظر می رسد که تیترا باشد، زیرا تیتراهای این نسخه به فارسی قید شده اند. حال آنکه برخی متن ها به خط قرمز آمده اند و نوعی تأکید را بیان می دارند.» «سبب آمدن شاه مرقوم به جوانب قزوین این بود که»: اقلیم خراسانی که از اقلیم معدود عجم و عرفاً اقلیم وسیعی بود که در ضبط و تصرف شاه عجم بود. کرسی این مملکت یکی مدینه هرات و نیز مدینه مشهد طوس (...). مدفن امام رضا بود (مطلب بعدی که به خط قرمز قید شده، تیتراست تحت عنوان: «احوال هرات» هر کدام از این دو شهر عظیم با حوالی ایالتش معتبر شده بود. خان خانات یعنی بیگلربیگی. ص ۲۵، بود. یک بیگلربیگی معتبر به عنوان والی از طرف شاه نصب و تعیین و «ایالت» ضبط می شد. کاسبان ایالت هرات، یعنی رعایایش، عجم و شیعیه مذهب بودند، ولی سپاه و عسکرش بالجمله سنّی و به نام اوغانیان ابدالان تسمیه می شدند از طایفه غیرت کش (با کسره کاف)، و در ذاتشان بهادر بودند. ص ۲۵
۲. لغات «منفور طبایع جمیع عالم» قید شده در نسخه دوم دکتر شاهین «منفور طبایع جمع عالم» قید کردند. مصحح نیز مفهوم کلمه منفور را در صفحه ۲۸، پاورقی ۷، قید کردند.
۳. در نسخه دوم تاریخ جنگ را سال ۱۱۲۹ هجرت نبویه قید کرده است. ص ۲۵
۴. به نظر مزبور یا مذکور باید باشد.
۵. در نسخه دوم: با اتحاد و اتفاق حکومت اوغانیان با ریش سفیدان، حکومت به اسدالله، ایقا و تقریر شد. پس از این مبحث، مبحثی تحت عنوان «احوال مشهد طوس» قید می شود که بیشتر مسئله سیستان مورد بررسی است. ص ۳۵
۶. در نسخه دوم، تیترا آن با عنوان: «احوال امام مسکت و ولایت بحرین» قید شده است. ص ۵۵. احتمالاً به معنی: در بیان جواب نیک دادن امام مسکت به حضور قراولان پرتغال باشد در نسخه امام مسکت آمده، اما امام مسقط صحیح است.

مملکتی به نام بحرین واقع است. از نظر شهرت شعار و مضامین اقتتاص (محتماً به معنای: از نظر شهرت نشان و مکان مساعد...) بحرین در شاهوار جزیره و وسط آن واقع بود. حصن استوار از مدت کمی در ضمایم قلمرو استیلای شاهان عجم بود و لکن باز هم به جزیره عرب معدود و به اصطلاح، با ارسال به بحرین، محدود بود. به حاکم مشهور مملکت عمان، امام مسکت گفته می‌شد و بین‌العرب به مذهب اباضیه^۱ سنی و اسوه [در اصل: اسوء] عقاید مذکور بود. اقدام جزیره بحرین [در اصل: بحری] مستقل بود، پس از تصرف [در اصل: فصرف] [۱۲۸] شیعه، اخذ و اختلاس [در اصل: احتلاص] شد. شاه عجم پس از تصرف آن جزیره، از طرف خود اراده دوباره آن را اعاده کرد. در این خصوص اهمّ مهام، نزع و استرداد سفاین بود.^۲ بر مبنای سابقه قرارداد موالات، به طرف پورتقال، مراجعت شده بود و با بعث سفیر استمداد کردند. کارفرمای [در اصل: کارفرحای] فرقه مسفور، در حدود ممالک هند و سند [در اصل: سندو] و در نهر بحر محیط اقلیم هند، در ملتقای اقلیم هند، در جزیره‌ای واقع در آن محل ساکن بودند. در بازگشت بر مبنای دلخواه شاه، مقام و موقعیت ویژه‌ای به بحرین [در اصل: بحرین] ارسال و به خلیج بصره متوجه شد. عساکر موفوره‌ای که از طرف عجم ترتیب شده بوده نیز از طریق اسکله مملکت فارس به جزیره رسید. دونانمای (اصطلاح ترکی، یعنی ناوگان جنگی) پورتقال از طریق بندر کنگ و دیر [در اصل: دین]، در گذاره بحرین برای مقابله با آنها، حاضر شد. قپودان دونانما [فرمانده اصلی همه کشتی‌ها] پیش از خواست شاه عجم برای اتمامش، حصول مبلغ وافری طلب کرد. دونانما امام مسکت که ناظر بود؛ ظهور کرد و در پیشگاه تماشای

۱. اباضیه: گروهی از خوارج منسوب به عبدالله بن اباض تمیمی که در قرن دوم هجری بر مکه و مدینه تسلط یافتند.
۲. حقوق ملی ایران در خلیج فارس و دریای عمان از پیش از عصر صفویان، جز دوره کوتاهی در زمان شاه عباس، نادیده گرفته شده بود. با توسعه سیطره طلبی‌های استعمارگران اروپایی به طور جدی در معرض خطر قرار گرفته بود. نقل از: تکمیل همایون، ناصر، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، ص ۶۹.
۳. این قسمت روایت در نسخه دوم: «مملکتی که بحرین تعبیر می‌شود، قرار دارد و این اقلیم، معدود به یک ناحیه بود غرب ساحل بندر بصره از اقلیمی که به جزیره العرب تعبیر می‌شود، قرار دارد و این اقلیم، معدود به یک ناحیه بود و نزدیک به ساحلی که به آن بحرین گفته می‌شود، یک جزیره دارد که فی‌الاصل صیدگاه [در اصل: صیدگاه] در مروراید و در وسط جزیره که یک قلعه متین در مملکت مرقومه [در اصل: مرقومیه] ص ۵۸... از طرف آنها [شاه عجم] یک سلطان یعنی میر لوا، متصرف بود. بعد از زمانی باز پایین‌تر از بحرین، در غرب ساحل بندر بصره که به اقلیم جزیره العرب معدود بود، [عمان قرار داشت]، حاکم مملکت عمان را به امام مسکت تعبیر می‌کنند. مردم این مملکت بر مذهب اباضیه بوده، کامل از طایفه عرب هستند. وی بر بحرین مستولی و آن را از دست عجم اخذ و قبض کرده بود. چون عجم، برای عبور و مرور به جزیره بحرین و سواحلش به سفائن محتاج بودند، عجم نیز به این حاجت، کفایت نمی‌کرد و سفینه نداشتند و در تمثیت این امر، لامحل به غیر محتاج شدند و چون در بین عجم و پورتقال، معامله دوستی جاری بود و طایفه پورتقال، مدتی بود که به دریای محیط و به جوانب هند شرقی راه یافتند، بر بنادر و جزایر زیادی از هند مستولی و مالک شدند. بنابراین در آن اطراف، سفاین وافر داشتند. در باب تخلیص بحرین، مراجعات به طایفه پورتقال مناسب دیده شد و شاه عجم از طایفه مرقوم استمداد طلبید و می‌گفتند: این طایفه با فاصله از اقلیم هند (ص ۵۸) در جزیره نهری اشبه و منسوب به محیط هند، قریب به این محل ساکن شدند. ناوگان (دونانما) تجهیز کردند و به قصد تخلیص بحرین، ناوگان آنها به خلیج بصره متوجه شد.

عسکر عجم با دونانمای خصم، یعنی پورتقال، زمان زیادی با اسباب جنگ و جدال، مداوله و با ادوات حرب و قتال، مناوله کردند. چون زمانی از اشتغال به قتال [۱۲b] باقی بود، هنوز غالب و مغلوب و مسلوب، یک امتیاز بود که دو دونانمه از همدیگر جدا شدند. دونانمه پورتقال، به سمت جزیره دیوه(?) سکان عودت و رجعت را احاله کرد و بعد از این، از طرفین ایلچی[در اصل: الچی] ارسال شد و افاده تمشیت مصلحت، التزام شد. لکن در این مقابله، مال خیلی زیادی طلب کردند، تقدیم مبلغ درخواستی آنان، ممکن نبود. محلی به نام بندرعباس، اصحاب با مکتت و ثروت قزلباش در آنجا ساکن بودند. گمرکچیان آن شهر از طرف شاه، ۲۸۰ کیسه آقچه دادند و برای نیره بیع و شرا، آن جزیره را از امام مسکت، اشترا کردند^۱.

در بیان غلبه بر هرات و خراسان

بر مبنای منوال محرر، امان مملکت عجم از هر طرف توسط خصوم [در اصل: حصون؟] محاصره شد. توارد اجار موحشه و اطوار بدهیشه(?) از اطراف اصفهان، شاه حسین را بی قرار و خود، ایجاب تهمت قصور غیرت و عار (در اصل: غار) را باعث شد. مانند عروس در کنار کشیده و پنهان شد. برای آنکه لب شمشیر آبدار، سیر، پر شود، در این واقعه (در اصل: وقعن) وار، هر چه قدرت داشت، به بازو آورد. از زاویه خمول [در اصل: حمول؟] به وجود آمد^۲. برای اثبات وجود و انتقام از اعدایش [۱۳ a] عساکری ترتیب داد و با این داعیه، بر بلده قزوین، گماشته‌ای (حتوردان) قرار داد و متوجه و عازم [در اصل: عاذم] اصفهان شد و تدارک [در اصل: تدرک] جیش و سپاه را مصلحت دید. تعداد ۳۵ هزار عسکر قزلباش، ملازم بودند^۳ و سردار صاغ قولی خان^۴ را به ریاست این عسکر نصب و تعیین کرد. به این طریق، در عطف قرینه راه خصومش، متغلب هرات اولی شده بود. بذل غیرت و انتقام در خصوص

از طرف عجم نیز سرباز وافر تدارک شده در مقابل بحرین بندر کنگ [در اصل: کنک] و بندر وبن(یا وین) ... که اسکله بنادر مملکت فارس بوده، در محلی به نام کنگ و وین تجمع کرده و برای آمدن ناوگان پورتقال به جزیره بحرین و برقراری اوضاع، منتظر بودند. ناوگان پورتقال آمد و در جلوی بندر کنگ، لنگرانداز شد. قاپودان (ناخدای ناوگان مرقوم برای ادای این خدمت و مباشرت به این امر خطیر، از شاه عجم یک مبلغ آقچه طلب کرد. «ص ۶a» ۱. در نسخه دوم، قسمت انتهایی روایت چنین نقل شده است: «در این مرور مدت مدیده غالب و مغلوب معلوم نشده بود که سفاین پورتقال عودت و رجعت به جزیره دیو(؟) مصحح ترجمه دکتر شاهین، این بندر را در جزایر هند قید کردند (رسیدند. بعد از آن برای تمشیت این خصوص، ایلچی پورتقال در طهران نزد شاه آمد، در حالی که دری [در اصل: دوری] افندی هنوز آنجا بود و با وی ملاقات کرد، و لکن برای انجام این خدمت، مبلغ وافر طلب کرد. اتفاق تحقق نیافت. بعد از آن در گمرک [در اصل: کمرک] محلی به نام بندر عباس که(ص ۶a) معتبران متمولی داشت و گمرک چیان قزلباش بودند، از طرف شاه به امام مسکت ۲۸۰ کیسه، اعطا کردند و تخلیص بحرین را بر عهده گرفت و بر این وجه تخلیص شد و باز به تصرف شاه عجم، عودت کرد، و لکن استماع شده که با تقریب میر محمود به اصفهان، امام مسکت بر بحرین مستولی شده است. (ص ۶b)

۲. اصطلاح به معنای: از زاویه خمول، خارج شد.

۳. در نسخه دوم تعداد عسکر شاه ایران، ۳۰ هزار نفر قید شده است. ص ۳b

۴. در نسخه دوم صغ قولی خان نوشته. ص ۳b

اسدالله را توجیه و تلقین کرد. اسدالله خان از این معنا خبردار بود. وی سلاطین ازبک را استحضار [در اصل: استضار؟] و با آنها استنقار کرد. سلطان بلخ [در اصل: بنج] مصلحت دید و ۱۲ هزار عسکر، {برای امداد} بحرین (در اصل: بحرین) و اعداات کردن، مبادرت کرد. این عسکر در اثنای راه با عسکر عجم مصادفت [در اصل: مسادف] کردند. آن زمان بازار حرب و قتالی برپا شد. طبل و کوس جنگ در زمه بود و با زحمتی در رزم، انتقام گرفتند که دو سرباز همدیگر را در آغوش گرفته و همراه شدند و در یک چشم به هم زدن، با هم اختلاط یافتند. [در اصل: معرن در سندساعه قاطیه] قطاع عساکر ازبک مفت [در اصل: به هیچ] فروخته شده بود. نجات و خلاص [در اصل: خلاص] یک نفر میسر و باز شدن [در اصل: واز] راهها که مورد نظر بود، انجام نشده بود. با وقوع این حالت، لشکر قزلباش نشوهوار سرور شراب و سرمست لافه غرور بودند. [۱۳b] هر آن، به اسدالله واصل شد و اطلاع حاصل کرد. وی به مقدار ۱۳ یا ۱۵ هزار اوغانی ابدلان^۱ شران [در اصل: شزان، از شریدن: آبی که پیایی فرو ریزد و روان باشد] اوغان، اشخاص زیادی همچون اجم (درخت‌های انبوه و در هم پیچیده، جنگل) هجوم بردند و گریبان جیش عجم را گرفتند. زمانی حدود ۵ ساعت ادوات [در اصل: به نظر، اوراث: جمع وارث] تیغ دستان اعمال شد.

پس از آن، صفی قولی خان^۲ با توپ‌هایی [در اصل: طوپها] که همراه داشت، به اوغانیان حمله کرد، لکن اسدالله به عسکر خود امر داد از پشت سر به لشکر قزلباش هجوم برند. توپ‌هایی که ضرورتاً پرتاب شد، عموماً به قزلباش اصابت کرد و خلاف مقصود دعوت هلاک و خذلان [در اصل: خذلات]، به جنودش اصابت کرد. ماعدا، از قضا، هجوم اوغانان رخنه‌ای [در اصل: رخنه‌ای] در جمعیت خصوم بود. شهدای اوغان بالغ بر سه هزار نفر بود و هشت هزار قزلباش، طعمه تیغ خونبار [در اصل: خونباس] شد. مابقی در استدبار میدان انتقام گرفتار شدند. ^۳ و صفی قولی خان تهمتن [در اصل: تهنتن] با حرکت هلال التقام کرد و پا به فرار گذاشت. دواب و مواشیان موجود در اصطبلش اغتنام و توسط اسدالله ربط نیز جبه‌خانه و بیست پاره توپ از طرف مزبور ضبط شد. به حکمت الله تعالی، مقدمات زوال مملکت و دولت روافض [در اصل: دولت و رافض] استنتاج و فطرت طرف خصم [در اصل: حصما] و دست اعجام اعدا را عیان استدراج و اخذ [۱۴a] کرد. ^۴ از جانب شاه عجم، احتمال مقاومت در برابر خصوم، مسلوب بود. به طرفش سرباز فرستادند، ولی

۱. در نسخه دوم، تعداد عسکر اسدالله، ۱۵ هزار نفر قید شده است. ص ۴a

۲. این مبحث با تفاوت‌هایی در دو نسخه قید شده است. در نسخه دوم: برای مقابله با اسدالله، شاه حسین در این اثنا در قزوین به تدارک... صفی قلی نام خانی را به عنوان سردار نصب و تعیین کرد. در ترجمه دکتر شاهین لغات «سردارستان» و «به حیث» قید شدند. مصحح نیز فقط معانی لغاتی را که دکتر شاهین قید کردند، در پاورقی‌های ۶ و ۷ درج کردند. ص ۳۰. این لغات، در نسخه قید نشده‌اند.

۳. در وصف جنگ در نسخه دوم: «جنگی عظیم رخ داد که چون قصه بر زبان‌ها جاری شد.» ص ۴a

۴. با وجود استفاده از برخی لغات در دو نسخه، یک خبر قید می‌شود. در نسخه دوم این قسمت با تیزی تحت عنوان «احوال غارت کردن میر محمود مملکت کرمان را»، قید می‌شود و در ادامه: «و شاه حسین باز در قزوین مکث داشت و آرام بود. میر محمود در قندهار، تدارک عسکر می‌دید و ممالک عرفی عجم معدود شده بود. مملکت قندهار در غرب و جنوب بحر محیط سند [در اصل: سینده] و به آن متصل بود و با سجستان و کرمان همجوار بود.

محروم و مغلوب بودند. سو به سو به اعدایش جسارت فتنه و آشوب بخشیده بود. میر محمود، کارفرمای [در اصل: فرحا] مقتدر حصن استوار قندهار بود. او قصد داشت دایره ملک را توسعه دهد و خیال داشت مالک بحر محیط سند باشد. محمود [در اصل: محمد] با سجستان [سبجستان] همجوار شد و جسارت کرد حدود و سنور مملکت کرمان را مورد هجمه غارت قرار دهد. سجستان [در اصل: سبجستان] و کرمان و بالجمله، در میان [میانه، ولی به نظر در اصل: سیانه، یعنی در سینه] دشت [در اصل: دست] هستند و بیابان، بین آنها واقع است و ملحق ممالک شاهان ایران بود. حتی ملک محمود خان، که خان ملک سجستان بود، اگر چه از مذهب مردود شیعه گمراه بود، ولی فرقه اهل سنت ناحیه، بدخواهشان^۱ بود. با مشاهده مقدمات ناشی از ظهور میر محمود خان در سجستان، راه وی را سد نکردند، مرور و عبور میسر بود. میر محمود با عساکر اوغان به حدود مملکت کرمان واصل شد. آطایفه‌ای که به نام بلوچ معروف و مثال

قصه و عزیمت کرده و از بادیه سجستان عبور و به کرمان واصل شده بود. ص ۴b همچنین در صفحه دیگری در خصوص کرمان، مبحث دیگری قید می‌شود تحت عنوان «سفر کردن میر محمود بر مملکت کرمان». «میر مرقوم چند سال در مقر حکومت استقرار [در اصل: استقرار] یافت و نیز از بین اوغانیان، طائفه‌ای متمکن در اتصال مملکت قندهار که به بلوچ تعبیر می‌شدند نیز سرباز جمع کرد و به مملکت کرمانی که در بالا مذکور است، رفت و آنجا را غارت و به قندهار رجعت کرد.» ص ۱۶a. قابل ذکر است که بازگشت میر محمود از کرمان به قندهار، به خاطر در خطر افتادن موقعیتش در قندهار بود. پیش از هجوم لشکر میر محمود به کرمان، اعتمادالدوله به جزایر جنوب ایران چون بحرین و امام مسکت متوجه بود. وی در مقابل تهاجم میر محمود بالاچار به شرق متوجه شد. لشکرکشی شاه در سال ۱۱۳۲ ق به سمت شرق و رفتن تا تهران در این راستا بود. به نقل از: *ایران در راه عصر جدید تاریخ ایران* / ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰، ص ۴۱۴ و ۴۱۵.

۱. منظور دولت ایران.

۲. نسخه دوم حکایت را کمی بسط داده و اطلاعات بیشتری ارائه می‌دهد که: «(احوال مشهد طوس) اقلیم سجستان، از اقلیم عرفی عجمیان، اقلیمی طولانی و وسیع بود. و جانب غرب و جنوب مملکت قندهار، به آن اتصال دارد. ملک محمود از طرف شاه عجم، حاکم این مملکت بود. وی اگر چه شیعی مذهب بود، لکن طبق تقریر، اتصال مملکتش باعث شده بود که حامل سبقت بر ملدارا و دوستی با میر محمود میر اویس زاده [در اصل: زاده] باشد و عبور میر محمود را از بادیه سجستان به کرمان و اصفهان، منع نکرده و چشم اغماز [در اصل: اغماض] و مسامحه کند. پس از آنکه میر محمود اصفهان را محاصره کرده، خان سجستان مرقوم نیز در قفا با هشت هزار سرباز جهت امداد شاه آمد و در بیرون شهر، اردوگاه لشکرش را برپا کرد. او با مشاهده ضعف شاه، بر توقف و تردد، مردد بود. ماجرا نیز هر بار از ترغیب و تحریک میر محمود به اتفاق و اتحاد با خودش، خالی نشده بود. {میر محمود} پس از اخذ اصفهان، فی الفور میر مرقوم را مقدم رجال قرار داد و سرعسکرش به نام نصرالله را به سوی خان مرقوم فرستاد. نصرالله مرقوم نیز سجستانی‌الاصل بود و (ص ۳a) الفت و مؤانست و دوستی با خان را واسطه قرار داد. ایالت مشهد از ممالک عجم، علی‌الاستقلال به خان مرقوم داده شد. البته به عابد و راجع شدن شروط در بینشان و مشتمل بر شروط و قیود محکمی، مواد اتفاق، عقد و تمهید، تحریر و امضاء شد. میر محمود، کما فی الاول، به محاصره شهر مشغول شده، ملک محمود نیز به سجستان رجعت کرد. به سرعت به شهر رسید و آنجا را محاصره کرد. اهالی مدینه مرقومه اکثراً شیعی و رافضی بودند. در عناد و مخالفت اصرار نکرده، قلعه شهر را تسلیم و ابتدای داخل شدن، آنجا را اخذ و قبض کرد و در آن حوالی، حاکمی خودمختار و از اطاعت شاه عجم منفک و روگردان شد. ص ۳b

اوغان در زوایای تلال و جبال ساکن بودند نیز با آنها جهت غارت و پاداش [در اصل: باداش] هم‌دست، غدر و جسارت کردند. اهالی کرمان بت [در اصل: پت] [b ۱۴] پرست بودند و قزلباش 'و سرکارشان، به کسب معاش اشتغال داشتند، بی‌نهایت مالدار و اصحاب ثروت و یسار (فراخی در نعمت و مال) بودند. دست غارتگرانه حال بی‌حد و شمار بود. برادر کوچک وختان حاکم کرمان به نام... .. (این قسمت، خالی و سفید است در نسخه دوم: «ترفض کرده بود» ص ۴b) از طرف شاه عجم مسئول قلعه بود. وی با مستحفظان عجم موجود در قلعه، به جانب اصفهان فرار کرد. هجوم تدریجی اعدای ملک و دولت و عدم مشاهده مقاومت، جسارت بخش خصوم شد.^۲

طایفه لزگی که اهالی داغستان بودند نیز برای رفع لوا و اعتداء (ظلم و ستم) مملکت عجم به خود، به حدود مملکت به خلافتش و اتصالش مخالفت کرده بودند. خلاف‌گیران [در اصل: جلاف‌گیران] پستی [در اصل: پستی؟ شاید پستی: منسوب به پستی، پشت و پناه] آن در امر استیلا ایالت شیروان، اقتدار یافتند.^۳ ایالت مزبوره با اعظم بقاع و قلاع در آنجا که شماخی [در اصل: شماخی] بود، ضبط شد و شاه عجم در مقاومتش با جبل‌المتین سعی و غیرت، شرایط [در اصل: شرایط؟] اتفاق و اتحاد را ربط کردند.^۴ این پیام وحشت فرجام نیز به سوابق اقدار و الام شاه حسین، علاوه شد و در جمیع اطراف و حدود ممالک ایران، خصم، نامعدود و موجود شد و از جواب دادن به یکی از آنها [a ۱۵] عاجز بود. از حوادث صوارف و تدارک سوالف عاجز بود. مضطر [در اصل: حضطر] و ناچار شد. با بعضی خواص دولتش، مشاورت کرد. مولات قرار گذاشتند که تدبیر این است، از چار (پتر) مسقو، استمداد و استنصاره بگیرند. خرج [در اصل: خرج] راه و مصارف سفر آنها داده شود و به شرط اعطای مقداری آنچه از چار [در اصل: چار: یعنی پتر پادشاه روس به زبان ترکی]، ۱۲ هزار سرباز مسقوی طلب کردند. با ارسال نامه، مدعای خاطرشان (در اصل: خاطر) از سفر، آنها را آگاه و خبردار کردند. چاره بدکار از روز اول، و باز علاوه بر گرفتار بودنش، در فکر وسعت دایره مملکتش بود، طایفه لزگیان، بر منوال محرر، شیروان و شماخی را از دست اعدام، نزع و تسخیر، و تجارت مسقو را که متمکن بود، طعمه شمشیر تدمیر کردند. این کیفیت جاری را چار مسقو، استماع کرد. همه طایفه

۱. در نسخه دوم، اهالی را بت‌پرست و قزلباش (۹) شیعه معرفی می‌کند که در هنگام غارت میر محمود، تعداد زیادی از آنان وحشیانه کشته و اسیر شدند و این قانده مملکتشان بود. ص ۴b. راوی گاه قتل‌های وحشیانه و اسیر گرفتن را مختص قزلباشان می‌داند و حرکت میر محمود، نوعی انتقام و قانده ایران، تعبیر می‌شود.

۲. مبحث لزگیان در نسخه دوم، پس از مبحثی در خصوص گرجیان نقش‌آفرین در ایران و پیش از مبحث وفات میرویس در قندهار قید شده است. ضمناً قید شده شورش لزگیان پیش از وقتی بود که «هنوز ظهور میر محمود نمایان نشده بود.» ص ۱۵a, ۱۴b.

۳. در حاشیه نسخه دوم، مطلبی قید شده که «و غیر از استیلا بر شیروان و شماخی، اردبیل را نیز نهب و غارت و تصدی کردند(۹). ممکن است منظور همان یاد غارت و تصدی اردبیلیان منظور باشد (این قسمت متن در نسخه بسیار بسیار نامشخص بود و به نقل از متن پایان نامه قید شد} ص ۱۶a

۴. منظور دوستی با روسیه یا به نقل از نسخه دوم، چار مسقو است که با هم متحد شدند. ص ۱۴b.

۵. در روسیه به پادشاه گفته می‌شود.

لزگیانی که متصدی مصلحت بودند، محذورات خود را ملاحظه کردند و برای محافظت از هجوم خصوم به سوی خود، به جانب دولت علیه التجا بردند و در طلب داعیه بودن آنها، اطلاع تحصیل کردند و به دولت علیه حال را اعلام کرد. طایفه لزگی ماعدا، به عون عنایت و از جهت حمایت (در اصل: حامع) دولت علیه، این الکا [در اصل: اولکا؛ الکه، ملک، مرز و بوم] را ضبط و تسخیر [۱۵B] کرده بودند.

در شیروان و شماخی، تجار [در اصل: تجارت] متمکن مسقو را قتل و هلاک، و اموال و ارزاقشان را ضبط و استملاک کردند. در خصوص اخذ انتقام از آنها، از طرف دولت علیه مبادرت شد و با توجه به خواست خودشان به آذین (زینت) آنجا رخصت و مساعده، مشاهده شد. از جایی که مزبوران از طوایف اهل اسلام بودند، با تمنا به طرف دولت علیه، نامه و سفرا ارسال شده بودند، لکن در این وقت، غیر از این قلمی نشد و ضبط و تصرفش، ساکن بود. واهمه جسارتشان به حرکات سابق، متضمن، جسارت نسبت به مرجع جمیع عالمیان شده بود تا به استانی (از تائی: درنگ کردن)، به دولت علیه التجا ببرند، چرا که ابراز رخصت [در اصل: رخصت] به اوامر مورد التماسشان، نوعی معامله بود. ولی به آنها جواز داده نشده بود، لکن باز هم از طرف دولت علیه، برای جلوگیری از احتمال وقوع هر کیفیت وحشتناک، رخصت داده نشد.^۲ بر منوال محرر، استعانت و استمدادی که از طرف شاه ظهور کرد، با جانش و با منت پذیرفت^۳ و فرصت را غنیمت شمرده، خود بالذات با عسکر حضور یافت و قلعه دربند را با نزع و تسخیر، کمند کرد و در درون آن جانهای زیادی را از جسمش جدا کرد.^۴ [۱۶A] گفتند با ظهور حرکت مورد ذکر، طایفه لزگی و فشاء^۵ (انتشار یافته، شایع شده) آن، به یاد و تذکار غارت کردن شاهان ایرانی اردبیل، جسارت شده بود. این معنا بدیهی بود که

۱. منظور بین دولت علیه و روسیه

۲. در خصوص درخواست کمک از دولت علیه و مباحث دیگری که در ادامه قید شده، در نسخه دوم مطلبی قید نشده است.

۳. منظور چار مسقو است.

۴. چار نیز با تحریکات و ختان خان، خودش بالذات با سرباز آمد و با حيله ادای صورت دوستی، قلعه دربند را فتح کرد و در داخل آن، محافظ تعیین کرد و چون در آن اثنا میر محمود به اصفهان واصل شد، چار مسقو لاف گزاف دوستی را زیاده کرد. برای باور کردن مصافات کاذبه و موالات ساختگی، ظاهراً با سفائن، دو هزار عسکر به گیلان فرستاد. آنها در شهری به نام رشت، از کشتی پیاده شدند. طائفه عجم گفتند به امدادشان آمدند و شاد شدند و برای مراد رفتن به قزوین و اصفهان، به تدارک دیدن مشغول شدند. آنها نیز گفتند ما عسکری اندکیم و پس از این، عسکرمان (۱۵a) می آیند. علت را بهانه کردند و از رفتن ابا کردند. سال دیگر، ۴،۵ هزار سرباز مسقو نیز آمده و ۷ هزار شدند. چون اصفهان در آن وقت اخذ شده بود، پس (باری که) برویم به محافظه قزوین، بروید و تدارک را همان ببینیم. وقتی این طور شنیدند، گفتند هنوز امری از چار به ما تاکید نشده است که از اینجا جلوتر برویم و بهانه آوردند و در ساحل بحر، مترسها ساختند و تحصن کردند و در این حال ماندند. علاوه بر این گروه، حضور عسکر مسقو در گیلان و مازندران و استرآباد، استماع نشده بود. ۱۵b

۵. در نسخه دوم، این مبحث با تبتی تحت عنوان: «اخراج شدن دیدگان اعتمادالدوله»، قید شده است. شورش لزگیان باعث شده که اگر چه اعتمادالدوله تلاش زیادی برای دستگیری میرویس داشته باشد، لکن شاه و بعضی رجال، نسبت به وی بدبین شده بودند. ص ۱۶b ۱۶a

فتحعلی خان اعتمادالدوله، لزگی الاصل بوده. آیا این معانی، ثمره اغماض و نتیجه مقدمات اعراض وی بود؟ مخصوصاً به سبب بغی و عداوتش، میر اویس در زندان محبوس بود. در مانند این امور، به عهد و میثاق کردن نهانی و خیانت وی، اطلاق کردند. حال اینکه مزبور سنی بوده و به این سبب برای ازاله مذهب طائفه سبانه (ست بانه است یا شش گانه) شیعه، اعانت ظاهری و باطنی داشت و باعث صورت گرفتن و حادث شدن این همه اختلالات [در اصل: اختلالات] و پریشانی و واه شدن^۱ در دولت صفویه شد. هم‌زمان به تدمیر و ازاله‌اش اتفاق کردند.

در این حال، شاه حسین اگر چه به قتل و اعدام مزبور رضا نداد و این حال ناشی از کمال علاقه به وی بود، لکن با توجه به وقت و حال مرامش، همچنین چون مساعده، اقتضا کرد، اعتمادالدوله از مقامش عزل و تنزل یافت و دو چشمش را میل کشیدند و اعمی شد. با اعما شدن، تکحیل شد. محمد قلی خانی که از طایفه روافض قورچی باشی بود، به مقام اعتمادالدوله نصب شد^۲. تجیل و بارگران [در اصل: کران] تدبیر تمشیت مملکت، به دوش او تحمیل شد. در این اثنا بر منوال محرر، [۱۶B] میر محمود، مملکت کرمان را مورد هجمه غارت قرار داد. این خبر وحشت اثر، به سوابق الم و کدر شاه حسین، علاوه شد. با تبدیل مکان فی الجمله جهت دفع خلجان [در اصل: خلجان: اضطراب] از شهر قزوین به مکانی در سه مرحله‌ای جانب شرقی، به بلده طهران [در اصل: طهران] واقع در خراسان [در اصل: خراسان] عزیمت کرد و در آنجا بساط مکث و اقامت را بسط کرد.^۴ در این ایام و پیش از این، دولت علیه در ظاهر، به امر تجارت مشغول بود. دولت علیه برای استطلاع از کیفیت متعلق به احوال و حقیقت، ایلچی به نام درّی افندی را ارسال کرد. وی شاه را در طهران یافت و نامه خود را تقدیم کرد و با زبان [در اصل: زبان: احتمالاً خواندن] مرثیه سروده شده، منظورش را اعلام کرد. دولتشان به غایت پریشان حال و مشرف به زوال و انتقال بود.^۵ جهت استمداد

۱. در زبان ترکی «واه شدن» به معنی حیف شدن می‌آید.

۲. در نسخه دوم «محمدقلی خان، عجم‌الاصل و در آن زمان قورچی باشی بود...» قید شده است. ص ۱۶b

۳. نمونه‌هایی از اعمال و اسکان افراد مشهور در این شهر، عبارتند از: شاه طهماسب صفوی به این شهر علاقه نشان داد و با ساختن بارو، آن را به صورت قلعه‌ای بزرگ درآورد. وقایعی دیگر چون قرار داشتن زندان پدر شاه عباس در اینجا، بیمار شدن شاه عباس در این شهر و بستری شدن در اینجا و با شفا نیافتن، رفتن در جوار شاه عبدالعظیم، محل پذیرایی از میهمانان و ایلچیان و منزل عمده انتقال آنان به شهرهای دیگر. {مانند... ..}، محل اقامت شاه سلطان حسین صفوی، محل اقامت محمود افغان و...». برای مطالعه بیشتر، ر.ک: تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، ص ۱۲۱-۱۱۹.

۴. در نسخه دوم، در خصوص این شهر پس از غارت کرمان قید شده (و پس از آن به مبحث امام مسکت می‌پردازد) که «شهر تهران در سه مرحله شرقی شهر قزوین و در روی راه خراسان قرار دارد. آب و هوایش از قزوین یک مقدار بهتر و شهری مأمور است.» ص ۵۵

۵. این خبر در نسخه دوم، پس از خبر غارت کرمان قید شده است. ص ۵a همچنین خبر دیگری در خصوص ایلچی دارد که «ایلچی ما نیز ده ماه، در قزوین مکث و اقامت کرده، به اصفهان عزیمت کرد. شاه حسین به ایلچی ما در شهر اصفهان، سرایی مکلف اهداء کرد و در آن سرای، مقیم شد.» ص ۳b

از کفار، سفرا و هدایا بعثت و ارسال کردند. با کمال دل (با کمال میل) به ارتکاب این روال، مسارعت و استعجال نشان دادند. در این حال مطلقاً (اصلاً) حیث حالیت ناشی از ادایشان [در اصل: عدالردن: ادا در آوردن یا اقدامات ریائی]، به بعض اهل سنت^۱، به ایلیچی دولت علیه اظهارات عیش [در اصل: ایش] و حیثیت [در اصل: احیثیت] کردند و زیر پرده غرور و در نخوت، حال ستر و مواد تسلیت و اختلال [در اصل: اختلال] را کتم کردند، حالی (متوجه) نشدند. حتی بعد از اعاده و ارجاع دری افندی، مرتضی خان [۱۷۸] نامی به عنوان ایلیچی [در اصل: الچی] ارسال شد. سفیر [در اصل: سفر] مزبور، بعد از رومال کردن به پایگاه [در اصل: پایگاه] دولت علیه، دعوی [در اصل: دعوی: ادعای] تکذیب و هدیه دنیّه شأن (دنی: پست و حقیر) تحویلشان [در اصل: تحویل: لرین به معنای شأن] شد و خود حیلہ‌ای ترتیب داد که با اخفا [در اصل: اخفای] و تکذیب زوال دولت، منتظر ورود هر گونه خبر مسرت مانند هستند. حال آنکه دولت علیه از مو به موی واقعه حال خبردار بود، با وسعت حوصله مورد مروّت، قرار دادند و اظهار رخصت نمی دادند. آن نیز عطایای شاهینشاهی که به اسلاف سبقتش اهدا شده بود، در حق ایشان نیز میزول داشتند، معامله بی نیازانه‌ای در کمال حمق و بلاهیت، محمول بود. با این حال، به دیار خود عودت کرد و چون چند سالی بوده به حدود عجم قدم گذاشت که ارباب نجوم با احکام قرابات، نتیجه مقدمات دولت عجم را استدلال و مشاهده و با صراحت و کنایه، علایم زوال ملک و اقبال آنها را اعلام کردند. ^۲ ولی، حالی نبودند. ما عدا در اثنای حرکت دوباره آنها از طهران به اصفهان، امواج کدورت هوا، ملاطم و سحب ظلام، متراکم بود. نیز غیر از این، یک قطعه سحاب آتش نمونی، ظهور کرد که گویا دنیا در لجه خون [در اصل: خون] غرقاب شد.

وقتی که همه مردم از زاویه عیان، این علامت را مشاهده کردند، اظهار وحشت کردند و زیاد بلکه [۱۷] B] تشائمها [در اصل: تشامه] ^۳ و نظیره گوناگون ارائه شد و چون عزیمت شاه به اصفهان بی شبهه متضمّن [در اصل: متظمن] رفتن یک سری حالت و مصیبت بود، گفتند کولرای عظیم، باعث این علائم شده است. حتی بعضی‌ها گفتند در اماکن، زلزله‌ای مانند تبریز [در اصل: تبریز] یا دیگر مکان‌ها رخ داد. با این حوادث، فتن و آشوب شد، و لوله‌ای ظهور کرد. بعضی‌ها نیز گفتند طاعونی عظیم است و یا دشمن، آتش باران کرد. با وقوع مانند این عذاب الیم، به خوف افتادند و به صیام مداوم [در اصل: مداویمت] قیام کردند و جهت

۱. سؤالی اینجا مطرح است که این موضع گیری، متعلق به راوی است یا کاتب؟

۲. با توجه به اعلام، اطلاع داشتن از وضعیت دولت صفویه، این سیاست آنها حاکی از آن است که منتظر حوادث آینده ایران بودند تا در فرصت مناسب، از این سفیر برای گرفتن امتیازات استفاده کنند، لکن کاتب یا راوی، این امر را به مروت دولت علیه نسبت می‌دهد.

۳. در نسخه دوم، این میحث با تیتیر «عزیمت کردن شاه حسین از طهران به اصفهان و نمودن سماویه» قید شده است. نیز «مستولی شدن بر اصفهان، این قضای سماوی استخراج و گاه علناً و خفياً خبر داده می‌شد.» ص ۱۶۶

۴. دکتر شاهین در ترجمه خود، لغت تشامها، قید کردند و مصحح نیز معنای آن را «نشان سیاه بر روی زمین، حدث و نظر» قید کردند ص ۵۰

دعاها خارج شدند.^۱ فروع و اصول تقصیرات [در اصل: تقچرات] را تدارک دیدند و تقدیم کردند. این طور مقیم در عقیم شدن، مانند تقدیم کردن ضیعه [در حاشیه، ماه] به ظلال است. با این کیفیت عزیمه، نه ماه در اصفهان، اوقات گذار بود، نیز منظور طی شدن این زمان پس از تهاجم میر محمود بود و با تقاضای ظهور حالات مقدره تطیر کرده، به پرده چشم خودشان اعتبار دادند و با ملاحظه برطرف شدن کیفیات، با ذوق و شوق انهماک (در اصل: انهمان یا ...؟) و از مداوله ادوات [در اصل: ادوات (?)] تحفظ [در اصل: تخفظ] و احتیاط، انفکاک نشان دادند. ناگاه، میر محمود، بار دیگر به روی کرمان [در اصل: کرهان] آمد، قلعه‌اش را بر متانت و استحکام یافت. شهر را غارت و قلعه‌اش را سه ماه محاصره کرد. بعدها با اخذ صد کیسه آقچه صلح کرد. جسارت کرد و صدر رایش را به سوی اصفهان احاله کرد^۲ و خبر (حبر نوشته) وحشت اثر [A ۱۸]، به گوش شاه حسین رسید. غیرت را فراموش کرد. با اعیان و ارکان دولت، مشاوره و در خصوص شاهراه (جاده) کار مذاکره کردند. فی‌الجمله کسانی که از نصاب عقل و شعور وایه‌دار بودند، گفتند: دولت علیه را از واقعه حال خبردار و از مدد و عنایتشان که بر عالم بی‌دریغ بود، استنصار کنیم. این مطلب را هنگامی گفتند که از شاه حسین نیز میل و قبول ظهور کرد، ولی اصحابی که به غلظت و عناد، مشهور آفاق بودند،^۳ عجز و اضطراشان را از دولت علیه، کتم کردند. داعیه خندیدن [در اصل: خندن] را با فرحی مناسب ندیدند. یک شخص نو ظهور که خود را مقاومت پذیرترین دید، گفت: شاه ما عاجز شد و برای شأن و شکوه صفویه، عار است. چون صدمه و هجوم اوغانیان را طاقت نیاوردند، جهت مبادرت، به ترتیب عسکر قزلباشی که صد بار مجرب بود، استعجال نشان دادند. میر محمود از قندهار به کرمان متوجه و حرکت کرد. وی ۱۶ هزار اوغان و ۲ هزار سرباز بلوچ و جمعاً ۱۸ هزار حبراء و جگداران برای معرکه کرمان، جمع و استحباب کرد. ۴ هزار سرباز چون علف در مقابل شمشیر تلف شدند.^۴ وی با ۱۴ هزار بازمانده [۱۸B] عسکرش، جهت تحریک اصفهان رفت و از طایفه قزلباش کما ینبغی، رایات و اعلام، اخذ و به شد غیرت، نراف (در اصل:

۱. این مبحث در این قسمت، پس از قید... به اتمام می‌رسد. دکتر شاهین قایم و صایملر را قایم و سایم نوشتند. مصحح نیز در پاورقی ۴ به معنای کنار هم قرار گرفتن، ایستاده، قید کردند. ص ۵۰، یک جمله در انتهای مبحث، توسط دکتر شاهین قید نشده است. «لا مانع الاعطایه ولادافع» ..

۲. در نسخه دوم، این مبحث با تیترا «عزیمت کردن میر محمود به جانب اصفهان» قید شده است. نیز در ادامه قید شد که نه ماه از تهاجم میر محمود گذشت و «همه فکر می‌کردند قضای میرین دفع شده است. حتی یک نفر اندیشه نکرد که احتمال دارد میر محمود دوباره به کرمان بیاید.» ص ۱۷a

۳. در نسخه دوم همچنین: راه قندهار تا کرمان، ۷۰ مرحله مسافت دارد و ده مرحله آن بادیه پر مشقت است. ص ۱۸a

۴. در نسخه دوم، گروه اول را اهل انصاف و گروه دوم را مفسد و متعدیان معرفی می‌کند. شاه حسین نیز به نظر آنان، حلیم الطبع و منصف بود که رای گروه اول، یعنی با فرستادن سفیر به سوی دولت علیه موافقت نشان داد. نیز در خصوص خارج شدن شاه از اصفهان به سوی قزوین قید شده که نظرات مختلفی با بحث و جدل ارائه شد. مهم‌ترین نظر این بود که تردیدی نخواهد ماند که می‌گویند شاه از یک زورگو، فرار کرد. ص ۱۷b

۵. در نسخه دوم: دو هزار نفر از تلفات اوغانیان در معرکه کرمان و دو هزار نفر دیگر هنگام عبور از راه بادیه رجعت کردند. ص ۱۸a

نظاق: از نرف به معنی کشیدن آب چاه تا خشک شود، در اصطلاح یعنی آخرین حد) انتقام گرفت و اقدام کرد. آنها از شهرهای انار، بیاض و یزد [در اصل: برد] عبور و در حدود ایالت اصفهان، ظهور کرد و به دیار اصفهان واصل و برای همه، حیرت و اضطراب [در اصل: اضطراب] حاصل شد. بر وجه ضرورت، مقدماتی ترتیب داده بودند. آرام آرام، افرادی فرستادند و به نشیر (از نشر: گستردن) اوامر، مسارعت و استعجال کردند. بین همدان و اصفهان که آبروی، روی ممالک ایران بودند، ۱۲ مرحله واقع بود. ۶ مرحله آن از مضافات همدان و به غایت مأمور و سربازان آن موفور بود. مخصوصاً، بیشتر از ۲۰۰ قصبات روستا مانند داشت.^۱ ۱۸ هزار تفنگ انداز، از همان قرای مزبور و از عسکر بعضی خان‌ها و بیگ‌هایی که در اطراف واقع بودند و بعضی نیز با خلق قاپوی خود، بر زعمشان، لشکر عدیده [در اصل: عریده] وافر ساز کردند، بر وجه مسارعت، به اصفهان واصل و داخل شدند. در این اثنا، میر محمود نیز به مسافت چهار مرحله ای [۱۹A] محلی به نام ورزنه رسیدند. در ایالت اصفهان پا نهاده [در اصل: با نهاده] و شهر غارت شد. ششصد کیسه آقچه از طرف خود شاه تقدیم و فاقه [در اصل: فاهه؟] افاده، بعث و تفهم شد. میر محمود اصلاً به آن التفات نکرد با قصدی رستمایه (رست: محکم، استوار)، باس و حرمان را اعاده کرد و از این حرکتشان، کمال ضعف را استنباط و برای اتمام مقصود زیاده، همّت کرد.

جهت انتقام از اصفهان، به قریه کلناباد^۲ که در چهار ساعتی مسافه‌ای موجود در درون اصفهان، پا نهاد. میر محمود، بالجمله بنای [در اصل: پناهی] عزم و اقدام را مستحکم کرد. بالضرورت به احضار ده عدد بالیمز و ۱۴ پاره از توپ‌های شاهی و صد بار باروت و گلوله وافر و یک نفری توپچی که اصالت فرانسوی داشت و در این فن ماهر بود، اهتمام کرد. برای تدارک تعدادی افراد، جهت اعانت و اعمال، قیام کردند.^۳ شاه حسین در درون شهر پابرجای (استوار)، آرام شد. رجال دولتش، محمد قلی خان و شیخ علی خان قورچی باشی، و اختان خان [در اصل: و اختان جان] قوللر آقاسی و برادرش محمد رستم خان و لطفعلی خان تفنگچی [در اصل: توفنکچی] باشی و ایشیک آغایان [در اصل: ایشک] [۱۹B] باشی حسین قلی و خان هویزه [در اصل: حویزه] میر عبدالله خان و خان کردستان [در اصل: کورستان] علی مردان خان و خان همدان فرض [در اصل: فرز] الله خان و خان وقوصغیلو (?) یعنی والی فارس رضا خان، خان بختیاری [در اصل:

۱. در نسخه دوم، تعداد قصبات را بیشتر از دو هزار قید کرده است. ص ۱۸۸

۲. قاپو خلقی: مردم دربار، در نسخه دوم همچنین، این قاپو، شامل پانزده نفر عنوان شد. ص ۱۸b

۳. در نسخه دوم: «لکن میر مرقوم قطعاً التفات نکرد... (منظور به قاصدی که فرستاده شده بود تا با اهداء آقچه از میر بخواد به اصفهان وارد نشود.) و تصمیم قطعی داشت و با سرعت در تاریخ روز شنبه، هشتم ماه جمادی الاولی، سال ۱۱۳۴، به قریه گلن آباد، واقع در چهار مسافه‌ای شهر اصفهان آمد. فوج فوج و موج موج، خروج سرباز از اصفهان شنیده شد. لشکرش را متوقف کرد و محل مزبور محل اردویش شد. (به تاریخ ۱۷۲۲ میلادی / ۱۱۳۴ هجرت)» ص ۱۸b. نام صحیح این شهر، گلون آباد است.

۴. در نسخه دوم، این مبحث با تیتیری تحت عنوان: «مقدار عساکر قزلباش تدارک شده در اصفهان و سرداران ایشان. ص ۱۹a در ترجمه دکتر شاهین، تیتیر با عنوان «تدارک جنگ با مهاجمان در اصفهان» قید شده است. ص ۵۳

سبختاری^۱ قاسم خان، توپچی [در اصل: طوبجی] باشی محمد خان و سایر خانان و بیگ‌های معزول با روسای [در اصل: رواسای] مشهور دولت در میان سکان ممالک ایران، جمعاً ۱۲ نفر بودند. بالضرورت من حیث المجموع، ۵۰ هزار قزلباش، از شهر عظیم اصفهانی که به آن نصف جهان می‌گویند، با رجال حرب و غاو، اصحاب بیع شرا، عازم ملحمه جنگ و پرخاش [در اصل: پرخاش] بودند.^۲ وقتی میر محمود، کثرت و وفرت عسکر عجم و ترتیب صفوف و جمعیتشان را مشاهده کرد، درونش خوف طاری شد. هزار نفر از سربازان چاکسوارش را جهت عودت انتخاب کرد و در حالی که برای رجعت شتاب داشت، امان الله نامی که سردار اکبرش بود، گفت انجام این داعیه خذلان را از درونت دور بینداز. آمدیم، به دورا دور [در حاشیه، مسافه] فکر کن (دوراندهش باش). معاذ الله، صورت را ملاحظه کردید. عنان فرار را بگردان. اگر ادبار کردن، لازم شود، تخلیص گریبان [در اصل: تخلیص کربیان] از دست انتقام طایفه قزلباش، امری محال است و عین روز نمایان است که [۲۰A] برای ما پس از این، جز ثبات قدم و ترک وجود آهنگ ملاحظه و عدم مقابله کردن و اعمال ادوات حرب و جنگ کردن با عسکر طایفه قزلباش، چاره‌ای نیست، لکن این مردمی که آمدند، مختلف الاجناس هستند. عموماً، این لشکر تیردار [در اصل: تیردازحای]، جنگ‌شناس نیستند. یک الای تجارت، مانند تجار و ارباب کسب و کار هستند. به عون ربانی، معمول است که کثرتشان مدار تفرقه جمعیتشان می‌باشد و با تلاش گوناگون [در اصل: کوناگون] خاطر [در اصل: خاطر] خراش محمود خان را ازاله کرد. گفت طبیعی است: باذن الله با فحوائی منیف «كَمْ فَتْنَةٍ قَلِيلَةٍ، غَلَبَتْ فَتْنَهُ كَثِيرَةٌ»^۳ نصرت می‌رسد. کمیت عسکر که از آخور متفرع نباشد، نتیجه حالات عون و اذن [در اصل: اذن] الهی است. ناطق این کلمات غیرت انگیز، باعث اماله همت و حمیت، به جانب او بود و فکر فراری که در درونش بود، به ثبات و قرار تبدیل و خوف و تزلزل، با آن تلاش به حادثه سکون، تحویل شد. در گیر و دار این بحث [در اصل: در این نبرد در بحث] فوز و نجات به طالعش رسید و یا در این راه اندیشه جان دادن در پیش طبع بصیرت کش، قرار داده شد.^۴

۱. در نسخه دوم، علیرضا خان والی فارس «قوجیقلو» نیز لغت بختیاری در نسخه اول «سبختاری» ولی در نسخه دوم «بختیاری» قید شده است. ص ۱۹
۲. در حاشیه نسخه دوم: از خانان گیلان، از اعراب، بیگ و بیگ زاده و درباری، و جبّه چی، طوپچی و از اصفهان، ۳ هزار عسکر جمع شد از فلاحان و حملان کلنگ و بیل به دست، چهار هزار نفر، مهیا شد. جمعاً ۵۲ هزار سرباز، با ۱۲ سردار عازم مقابله شدند. ص ۱۹۸. همچنین قید شده که: آنها به استقبال میر رفتند و میر را در اندیشه، مور تصور کردند، ولی مار یافتند. روز شنبه خارج شدند و همان روز، بازار کارگذار جنگی به غایت عظیم برپا شد. ص ۱۹۸. در ادامه مبحث با تیتیری تحت عنوان: «ترتیب و تنظیم عسکر میر محمود برای مقابله با لشکر قزلباش» قید شده است. ص ۱۹۸. حرف در این تیتیر مشدد قید شده است. در ترجمه دکتر شاهین، تیتیر با عنوان «صف آرایی مهاجمان برای مقابل با لشکر قزلباش». کلمه مقابله در تیتیر ترجمه دکتر شاهین نیز مقابل نوشته شده که توسط مصحح تصحیح نشده است. ص ۵۴
۳. سوره بقره، آیه ۲۴۹
۴. در نسخه دوم، عین این مفاهیم گاه با کلمات دیگر بیان می‌شود. امان الله با بلاغت هر چه تمام‌تر توانست میر را

پس از آن با ترتیب صفوف، آهنگ حرب و جنگ کرد. سردار اولش [۲۰B] امان‌الله مزبور را با پنج هزار اوغان جگردار، در سمت راست تعیین و تأکید کرد. شخصی نصرالله نام- که سجستانی الاصل و از رؤسای عسکرش بود- در سمت چپ تمکن کرد.^۱ خود نیز با شش هزار عسکر باقیمانده، در قلبگاه [در اصل: قلبگاه] عسکر قرار گرفت و جهت مقابله، تیر خسرا نه [در اصل: تیر خسرا نه] بر دیده انتظار، نصب کرد. خان‌های قزلباش نیز به ترتیب جنود بی نظامشان، اهتمام کردند، لکن شیرانه جمعیت لشکرشان، از هزار فنون حرب و جنگ [در اصل: جنگ]، غافل، و از فرق و طوایف مختلف مولف [در اصل: مولف]، نیز ناشی از معامله خودپسندانه زاید خان‌های آنها بود. این حرب و قتال‌ها اقبال انفس محتضر بود، چون که [در اصل: چونکی] در عاقبت کار، عواقب تلاش و تدابیر و افکار ملاحظه [در اصل: ملاحظه] شد که جمعیت پریشان سار شد. خلجان [در اصل: خلجان] قلب از ساحه [در اصل: ساحه] اندیشه‌شان، سلب شد، لکن چه چاره‌ای بود. برای صورت دادن به مهمام مصلحت جنگ و رزم، تا مرتبه ممکن، قیام کردند. در سمت [در اصل: دست] راست، اعتمادالدوله و خان کردستان [در اصل: کورستان] و خان همدان و ایشیک [در اصل: ایشیک] آغاسی باشی و در وصول قوللر آغاسی و خان هویزه [در اصل: حویزه حانی] و در سمت وسط [در اصل: مرکز] قورچی [در اصل: قورچی] باشی و آغای سرتفنگچی [۲۱A] و سر توپچی [در اصل: طوبجی]، قرار و آرام داده شد و کلام را، ختم کردند.

پس از آن، با مقابله کیفیت، مشاوره را شروع کردند. اعتمادالدوله طرف گیر رای و تدبیر بود. گفت: عسکر ما عبارت از یک الای (گروه) اجناس مختلف است. ما و دولت ما به همان معنای محاربه، موقوف شویم؛ تا جایی که مناسب باشد، به سوی میر محمود حمله نکنیم [در اصل: نرویم]. یکی از ما مترس‌ها^۲ را استحکام دهیم. مانند، لازم است توپ‌ها، نظام داده شوند تا از خودمان محافظت و شریطه بصیرت [در اصل: بصرت] و احتیاط را به خوبی ملاحظه کنیم. خان هویزه [در اصل: حویزه] و قوللر آغاسی، به دلیلی

از فکر فرار بازگرداند و موفقیت خودشان را باعث مفاخرت می‌بیند؛ نیز هر آنچه پیش آید را قضای الهی و تذکیر اسلام می‌داند. ص ۲۰۵

۱. در نسخه دوم: «عسکرش را به سه جناح چپ، راست و وسط، توزیع و تقسیم کرد. .. نصرالله سلطان یک چشم را با سه هزار سرباز در جناح راست ترفیض کرد. بر این وجه، میمنه و میسره عسکر را نظام داد. .. ترتیب نحوست آیین لشکر قزلباش. .. موفقیت‌آمیز نبود و بینشان اختلاف وجود داشت. .. سرانجام طبق تنظیم و ترتیب اجناد تشبث کردند. ..» ص ۲۰۵

۲. در متن اغلب، لغت مترس قید شده و منظور پایگاهی برای مدافعه از حمله دشمن است یا نگاهبانان مدافع یا احتمالاً گاه هم محل اردوگاهی برای محافظان مفهوم است. لغت مترس صحیح‌تر است، زیرا حروف لر، لره و لری، حروف شناسه زبان ترکی هستند و این لغت مترس است، نه مترسل. در ترجمه دکتر شاهین، صفحه ۴۸ یا بقیه صفحات مترسل قید می‌شود. ص ۵۹ مترجم لغت مترس را مترس قید کرده، ولی در نسخه دقیقاً لغت مترس قید شده است. مصحح نیز این اشتباه را متوجه نشده است. دکتر شاهین در جایی دیگر (ص ۶۳) لغت مترسله نوشتند، ولی این لغت در نسخه مترس‌لری است و لری شناسه است.

۳. در نسخه دوم به مطالب دیگری چون: وی گفته به نهایت رسیدن دولت ما به طور یقین به سرنوشت ساز بودن

ناشی از قلت عقل و شعور و کمال نخوت و غرورشان، نظر دیگری اظهار کردند. پیش از این نیز، شخص کلانی به نام خان [در اصل: حان] جهت ایلچی‌گری، به سوی دولت علیّه فرستادند که حسرات فوز و نجاج از اخبار گوناگون انقراض دولتشان، اظهار کرده بود. اینها نیز مانند فراش، اسیر اختلال بودند. ملک رنجور [در اصل: ریحور؟]، و دولتشان اندکی رمق، برایش باقی مانده بود. مقتضای جبلت فرّ و شأن اعجاب شده بود که خود، به کلامی فرّ و شأن^۲ توجه کردند که با چنین عسکر کثیره، با مهمّات وافره و این تعداد کارداناں موجود در مسند، فرّ و شأن است که در مقابل یک بلوک (گروه) سپاه یاغی [در اصل: باغی] قرشو(؟) که از مسافت بعید، با هزار گونه مشقّت لشکرکشی کرد و در ضعفی که طی راه برایشان ایجاد شده، در مانده هستند [۲۱B] در مترس‌ها، تحصّن کنیم. در جانب تحفّظ و احتیاط محلّ عرض و ناموس دولت صفویه، کلمات خودپسندانه بی‌ارتباطی که عادت مستمرشان بود، بیان کردند.

شخصی مغرور، به نام قوللر آغاسی بود که اگر چه خیلی [در اصل: خیلی] حبرا [در اصل: حبزی: منظور گستاخ، دلیر] و جسور [در اصل: جسود] بود، لکن در اینجا راجل میدان عقل و شعور محسوب شد. وی همان رای انجام هزیمت را تزویج و خروش قلمز آتش جنگ و قتال را، تمویج کرد. با شتاب از سمت راست، میر محمود به سمت چپ او هجوم برد و خانمان [در اصل: خانمان] عسکر اوغان را به شتاب خراب کرد. نصرالله، سرداری که میر محمود در سمت راست معین کرده بود، مغلوب [در اصل: مغلود] شد. چشمان عساکر گرسنه عرب [در اصل: غرب] که به نام خان هویزه [در اصل: حویزه] بودند، اختیارشان در خصوص غارت اردوی اوغان؛ مسلوب شده بود. از جنگ و پیکار [در اصل: بیکار] دست کشیدند و به یغما مشغول شدند.

وقتی این خبر به میر محمود واصل شد، با جوابی عاقلانه خبر داد و گفت که قطعاً این فکر، مصلحت قتال نیست و اختلال [در اصل: اختلال] آن است. اگر مغلوب شویم با استیلاى آنها، نفوس و احوالمان انتقال [در اصل: انتقال]، آثار پاک شدن لغت یا لغاتی در این قسمت نسخه مشاهده می‌شود] می‌یابد. اگر باد

نتیجه این جنگ منحوس، منوط است. نیز میحث در تبتی تحت عنوان: «هجوم کردن لشکر قزلباش بر عسکر میر محمود و مقابل‌هایشان» ادامه می‌یابد. ص ۲۱۸

۱. در نسخه دوم، خبر ارسال ایلچی، قید نشده است، در عوض راوی یا کاتب بر ظاهر سازی که نوعی دروغ به دولت علیّه است، موضع‌گیری کرده است. همچنین در برخی خطوط از علاقه‌مندان دولت علیه، تمجید می‌کند. در اینجا به عاملان فرستادن ایلچی به دیده تحقیر می‌نگرد، یکی را عرب و دیگری را گرجی و از داشتن فکر صائب و رای زرین، خالی می‌داند. هر چند شاید تازش وی به غرور آنان و اعجاب در مقابل این موقعیت خطرناک باشد، زیرا آنها نظر دادند که با این عسکره کثیره و سرداران کارآزموده و آماده، در مقابل یک لشکر قلیل، تحصّن کنیم، لکن موضع‌گیری منفی خود را در اغلب سطور، گاه پنهان و گاه آشکار، ارائه می‌دهد. ص ۲۱۸

۲. با توجه به ضعف و رنجوری دولت صفویه، این نظر و توجه به آن، فرّ و شأن بود که می‌گفت تحصّن کردن و حمله نکردن، فرّ و شأن دولت صفویه است. نسخه دوم اعلام کنندگان این نظر یعنی قوللر آغاسی و خان هویزه را خالی از فکر صائب می‌داند.... ص ۲۰ الف.

نصرت از طرف ما وزان شود،^۱ فقط این حال نصیب ما نمی‌شود، بلکه اموال و نفوس آنها نیز به طور ابدی نصیب [در اصل: نصب] اعمال ما می‌شود؛ جای شک [۲۲A] وجود ندارد. با تلقین و وصایا به صبر، عسکر خود را اسکات کرد.

چون صورت عجز و فتور را در سمت چپ میر محمود مشاهده شد، اعتمادالدوله و سایرین که همراه لشکر عجم بودند، به سوی سمت چپ میر محمود هجوم بردند و با امان الله نام، سردار اول، درگیر ادوات کارزار شدند. از امان الله خان نیز میل به ادبار، محسوس شد. عسکر عجم از حيله و خدعه، زیر پرده تدبیر اوغان بر منطوق حرب، غافل بود. سربازان عجم به زعم اینکه واقعا، همه عسکر اوغان، عقب‌نشینی کردند؛ با شتاب تعقیبشان کردند. اوغانیان بر روی شتران، قولومبور ماندی همراه داشتند که در زبان عجم به زنبورک تعبیر می‌شود و چون منگنه [در اصل: منکنه] از صد عدد ساچمه پر بود و در هر جا آواره بودند. وقتی اظهار صورت هزیمت اعمال شد. آماج‌گاه [در اصل: آماج‌گاه] عسکر عجم را به توپ [در اصل: طوب] بستند، آساعتی لشکر آنها را به آشوب کشیدند. با یک فیتله [در اصل: فتیل] ۱۰۰ عدد توپ را آتش زدند. چون لشکر اوغان توپ به همراه داشتند؛ در کمال غفلت عسکر عجم، به همه جمعیشان هجوم بردند و بینهایت [در اصل: بهایه] قزلباش [۲۲B] به خاک بوار(هلاک) افتادند و جمعیشان تار و مار شد. یک‌باره تفرقه در جلوی آنها قرار گرفت (منظور تفرقه بینشان ایجاد شد) عسکری که یک‌باره در آن تفرقه راه پیدا کرد، نظام آن محال و در سلسله اتحادشان، اختلال وارد گشته است. عنان قرار به سوی اصفهان گردانند [در اصل: کردان] و ادبار [در اصل: اویار] شدند. امان الله با عسکرش بازگشت. در پی قهر و تدمیر، به همه بازماندگان روافض، امان و به مرور زمان فرصت داده نشد که فرار کنند. اجازه ندادند به بیمین و یسارشان نگاه کنند. بالجمله توپ و مهمات و جبه‌خانه‌هایشان را ضبط و حیل (شاید خیل) مرتبط [در اصل: مرتبط] مورد نظر او را به فوز نجاتش [در اصل: نجامه]، ارتباط داد [کذا].^۲

در این اثنا، میر محمود در میانه عسکر، ثابت قدم و شادکام حضور داشت یا به شدت می‌دمید. به قول امان الله، عسکر عجم به تفرقه و کسر و انهزام، دچار شده است. به قول نصرالله، آثار مغلوبیت پدیدار [در اصل: پدیدار] شده است. نصرت بر قوللر آغاسی [در اصل: آغاسن]، سل شمشیر سعی و غیرت، اولین قول

۱. در نسخه دوم «با عنایت خدای متعال، بعد از ظفر به خان‌ماتشان غالب می‌شویم.» ص ۲۱۵
۲. در نسخه دوم «زنبورک را به جیش شترها [در اصل: دوه‌ها] تحمیل کرده بودند و شترها را خوابانده و زنبورک را در صورت امکان دوار مانند به هر جانب که صاحبش می‌خواست، حرکت می‌داد.» ص ۲۲۲. جهت اطلاع بیشتر در خصوص زنبورک، رک علی بابایی، غلامرضا، تاریخ ارتش ایران از عصر هخامنشی تا عصر پهلوی، ص ۴۴ و ۴۵. و تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران. ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹.
۳. در نسخه دوم: حتی فکر ملاحظه یک سرباز عجم از خدا غافل را نکرده... فی الفور با عسکرش بازگشت و با حمله و هجوم بر عجم، توپ‌ها و جبه‌خانه‌های آنان را اخذ کرد و دو هزار نفر که در پیش توپ‌ها بودند و طوپچی باشی را طعمه شمشیر کرد.» ص ۲۲۸ و «فی الفور توپ‌ها را به سمت جناح تفنگچی آغاسی و قورچی باشی، یعنی جناح وسط، حواله کرد.» ص ۲۲۵

مستولی شدن بود. قوللر آغاسی (در اصل: آغاسن) با همه عسکر همراهش، طعمه شمشیر قهر و تدمیر شد. دست لشکر اوغان، برای غارت و حرص و آزدرازد شد^۱ و هنگامی که عسکر اندک هویزه [در اصل: حویزه]، این حال را دیدند، اموال به دست آمده را برداشته و با استعجال فرار کردند و [۲۳a] ۱۸ هزار دهقان عجم تفنگچیان که در قفا [در اصل: قنا] بودند، فرصتی برای جنگ کردن پیدا نکرده، با عودت پرچینی هجوم برده و ستونی، استبدال کردند. خاناتی که از اطراف، برای این جنگ مأمور شده بودند نیز به بهانه امداد و تدارک عسکر، عنان اجاله ادبار [در اصل: اوبار] را به سوی دار و دیارشان کشیدند و مابقی، افتان و خیزان به جانب شهر، عطف زمام و هیبت [در اصل: حیبت] خسار [در اصل: خسار] کردند. نتیجه انتقام نهائی [در اصل: تهتن] عسکر اوغان سرمست سلاقه شهادت، کشته شدن متجاوز از شش هزار نفر از عسکر عجم بود. به قولی فقط [در اصل: فقد] ۵۰۰ نفر، از افراد جناح نصرالله، که از نظر مرام طلایع حسن ختام [در اصل: حتام نوشته] بودند، کشته شدند. ارباب بصیرتی که امضا [در اصل: امضارت] کننده قباله اشباه و مایه اعتبار شدند.

میر محمود با فکر حیلہ، اعجام در میدان معرکه با مکث و آرامش، ایستادگی کرد. ^۲طایفه عجم داخل قلعه اصفهان نیز به حصانت و استحکامات قلعه مشغول بودند و به این مصلحت، اهتمام نشان دادند. خود قلعه اصفهان از خشت گلی و اطراف آن با خندق محاط بود و سایر محلات آن نیز خنادق [در اصل: ختاراق] و دوروب (دربها) مشید داشت و با ادوات تحرز و احتیاط مشید [۲۳b] بود. به مقدار ۱۵۰ توپ و جبه خانه وافر وجود داشت که در مواضع مناسب اطراف شهر، وضع و ترتیب داده شده بود و آتش خانمانسوز (در اصل: خانمانسوز) حرب و آشوب، تهلیت شده بود.

چهارمین روز، طایفه اوغان پیاده به شهرستان [در اصل: شهرمتان] تعبیر می‌شد، وارد شده و یورش (در اصل وارد شنه یوری بیش) و هجوم بردند. با توپ‌ها به آتش باران پرداختند و ۷۰، ۸۰ نفر، اوغان شهید و

۱. در نسخه دوم: «میر محمود خود با جناحش در میان هنوز متین و مستحکم و ثابت قدم و ناظر حرکت خصمش بود و در امداد و اعانتی که برای دیده‌بانی از میمنه و میسره، لازم آمد، بذل مجهود می‌کرد. چون مشاهده شد که جناح امان الله از عجم انهزام یافت و طوپ‌هایشان اخذ شد، قوروجی باشی در جناح وسط مغلوب شد و به فرار تشبث کرد و در مقدمه نیز به عسکر جناح نصرالله، ضعف طاری شد. قوللر آغاسی گفت که وی (منظور جناح نصرالله) مغلوب شده است. هنوز قول قوللر آغاسی به نصرالله حواله و مسلط بود که میر مرقوم فی‌الفور، خود را با عسکر به آن جانب توجیه کرد و راه عجم را از قفا، قطع کرد. جناح همراه قوللر آغاسی را یک‌باره خاموش و طعمه شمشیر کرد.» ص ۲۲b

۲. در نسخه دوم، ادامه روایت چنین آمده: «شهر اصفهان در این شب احوالی که در تاریخ آفرینش آدم (در اصل: دوره آدم) تا حالا دیده نشده بود را دیدند و ماتم‌ها پوشیدند. بعضی فراری، بعضی گریان، بعضی در حیرت [در اصل: خیرت] مانده و دوا نداشت و به درد گرفتار بود. شاه حسین نیز نیت فرار داشت و از این قضای مبرم، مدتی تحاشی می‌کرد. باز مردم وی را از عزیمت منع کرده و رضا ندادند. اوغانیان نیز از حیلہ عجم، احتراز کرده، کسی به شهر وارد نشد.» [احوال بعدالمقابله] «این تیتیر در نسخه به قلم قرمز قید شده است» در میدان معرکه میر مرقوم ده روز استراحت و تنفس کرده. با این تقریب، عجم نیز آرام یافته بودند از خلا ایجادشده، استفاده کردند. ... ص ۲۳a

مابقی آنها از دور، آماجگاه [در اصل: آماجگاه] توپ و تفنگ شدند. نهر زاینده رود [در اصل: زنده رود] که به اصفهان متصل بود و در قسمتی از سمت جنوبی آن، محلی که به جلفا [در اصل: چولفه] تعبیر می‌شد، با ۶،۷ هزار خانوار ساکن، واقع بود. سکنانش شتابان، جهت محافظت از شاه، سرباز طلب کردند، لکن شاه، نه تنها برای غیر، بلکه برای خود نیز درمان نداشت. آنها وقتی این وضعیت را مشاهده کردند، به ضرورت، بریدی، جهت استیمان به طرف میر محمود ارسال کردند. میر محمود مساعده با مرادشان را به تقدیم مقدار زیادی مال، تعلیق کرد و آنها نیز به ناچار با ۲۸۰۰ کیسه، جهت مسالمة، توفیق یافتند. ۸۰۰ کیسه پیشاپیش، تسلیم و برای پرداخت مابقی‌اش نیز تمسک جستند. ۶۰ عدد ابکار (ابکار: جمع بکر دوشیزه) نیز عرض و تقدیم کردند.^۲ با این وجه، جلفا [در اصل: چولفا] در دسترس تسخیر قرار گرفت.

پس از آن، خیام خودش را به پیشگاه جلفا آورد، [۲۴a] به محلی به نام فرخ آباد که به جلفا متصل بود منتقل کرد. دایره وسعت بین آنان، خیابانی بود که سه ساعت مسافت داشت. باغچه شاه با آرامی بساط فرش، گسترده بود. هنگام محاصره شهر با سعی و اهتمام، کمر همت [در اصل: دامن] بسته شد. اگر چه طایفه اوغان، مقدمات حصول مراد را مشاهده کردند، کما ینبغی تشمیر [در اصل: تئشمیز؟]، خدمت حرب و جهاد بود، لکن طائفه اعمام، بر وجه یورش [در اصل: یوریش] استحکام غایت الغایه‌ای را شهره کردند. میر محمود، به هجوم بدان سو اقدام کرد. به این طریق، تعداد وافری عسکر اوغان جهت تسخیر اصفهان، اعزام [در اصل: اعدام] شد تا با ورود به حصر [در اصل: حسر] طولانی، ظفر یابد. اگر محاصره به صورت تضییق [در اصل: تضییق] و ازعاج [در اصل: ازعاج] کارگر نباشد، امر مقرر شده بود که تدبیر دیگری [در اصل: دیگره] شروع گردد. اولاً، ذخایر [در اصل: زخایر] و عساکری که برای شهر می‌رسد؛ همچنین موارد و معاری، تحت نظر گرفته شد و از قرا و قصبات اطراف، شاید برای ۴ تا ۵ سال به مقدار کفایت خودشان ذخایر [در اصل: زخایر] و مهمات جمع کردند و جهت جمع مهمات و ذخایر، بسیار سعی و اهتمام کردند.^۳ بر وجه محرر، پس از وقوع انهزام، علی مراد خان، خان کردستان [در اصل: خان کورستان] از طرف شاه حسین، به عنوان سپهسالار ایران نصب و تعیین شد. عحالتاً، برای رسیدن امداد به اصفهان، به سایر خانان جهت جمع کردن [۲۴b] عساکر وافره، خصوصاً، به خودش، تفهیم و تلقین شد. خان [در اصل: خان] مرقوم نیز با ۱۰ هزار عسکری که خود تدارک دیده بود، از کردستان [در اصل: کورستان]، حرکت کرد. از محل

۱. این مبحث در نسخه دوم با تیترا «احوال شهر جولفه»، ولی در ترجمه دکتر شاهین، «اوضاع، جلفا» قید شده است. ص ۶۰

۲. در نسخه دوم قید شده که دختران را پس از غارت قرای اطراف آزاد کردند. ص ۲۳b

۳. در نسخه دوم قید شده که با غارت قرا و قصبات اطراف و قتل کردن و اسیر گرفتن. مانع از ورود هر کمکی به اصفهان شدند. محاصره را استحکام دادند به طوری که یک نفر نمی‌توانست از شهر خارج شده یا وارد شود. ادامه مبحث با تیترا با عنوان: «احوال خانان و عسکر تدارک کردن ایشان برای امداد اصفهان». ص ۲۴a در ترجمه دکتر شاهین، لغت عسکر در تیترا قید شده جا افتاده است. ص ۶۲

۴. در نسخه دوم: «خان لرستان» قید شده است. ص ۲۴b

خوانسار^۱ [در اصل: حانسار] به سایر خانات با عزم و نهضت، سفرایی بعث کرد، لکن هیچ کس به طور قطع [در اصل: قطعی] به امر وی، اعتبار و انقیاد نکرد. اکثرشان خودمختار و مستقل بودند و به محافظه ممالک خود قیام کردند و در میدان و استقلال، حکم تصرف حرام است را نشان دادند. بعضشان نیز در حال اهتمام برای جمع کردن عساکر بودند. میر محمود از این اختلاف و اختلال، خبردار بود. گفت قبل از نشئت یافتن استحکام در شیرازه نظام جمعیتشان و بنای اتفاق در تفریقشان، اهمّ مهام است. با مسارعت به ارسال ۶ هزار عسکر اوغان، همراه سر عسکری به نام نصرالله، اقدام کرد. مزبور نیز از اصحاب رای و تدبیر بود. در اول امر، ۶ هزار عسکر خلم که آماده حرکت و نهضت بودند، علی الغفله، به خان همدان شبیخون زد و جمعیتش را تار و مار کرد و علیرضا خان، خان مملکت فارس، با ۲ هزار عسکر، عازم اصفهان شده بود. با یک حمله لشکر شکن، جریه (دلیری، گستاخی) عزیمتشان، سوی هزیمت رفت و فرار کردند. کذالک ۱۰ هزار [۲۵a] عسکر بختیار، جهت عزم سفر به طرف اصفهان، آماده بودند. ابتدا قاسم خان [در اصل: حان] عاقلانه، مقدّم بر ظفر، شبیخون زد، ولی صبر و قرار جهان را برای خود تار (در اصل: طار) کرد.

خان کردستان [در اصل: کورستان] از خان‌های بسیار معتبر و صاحب لشکر بود که از طرف نصرالله به هزیمت و انکسار مبتلا شد. شاه حسین خبردار و از مقاومت مایوس شد. چون حضور [در اصل: حاضر] نصرالله به طور گوناگون [در اصل: کوناگون] محسوس بود، اسباب تحفظ و تحرّز را نظام داد و برای استحکام خرم آبادی که به مثابه کرسی مملکت کردستان (در اصل: کورستان) بود، قیام کرد. پس از آن قطعاً، از هیچ طرفی قابلیت رساندن امداد و ذخایر [در اصل: زخائر] و عساکر به اصفهان وجود نداشت. بَر این وجه، ایام محاصره بالغ بر ۵ ماه به طول انجامید. طهماسب [در اصل: طهماس] میرزا، پسر چهارم [در اصل: چارمی] شاه حسین، غالباً با ملاحظه جمع کردن عساکر وافر از شهرستان، با تعدادی سوار، شبی تار از اصفهان، آهنگ فرار کرد. وی با عسکر اوغان که به امر محاصره گماشته شده بودند،^۵ جنگ کرد و فرصت رهایی و خلاص یافت. مرادشان حاصل و بر وجه مسارعت با سلامت به قزوین واصل شد. ^۶ مدّت

۱. در نسخه دوم: خونسار. ص ۲۴b

۲. در نسخه اول: اون یکی بین است. در دو نسخه: اون بین ۱۲ هزار قید شده است.

۳. در نسخه دوم نیز نوشته که خان لرستان یا شنیدن انهزام خان کردستان، به مقرّ خود در خرم آباد بازگشت و به استحکام آنجا مشغول شد و اوغانیان از خوف اطراف و اکناف امین شدند. ص ۲۵a

۴. در نسخه دوم این قسمت با تیتری تحت عنوان «فرار کردن طهماس میرزا از محاصره و عزیمتش در قزوین» ص ۲۵a. در ترجمه دکتر شاهین، تیترا «گذشتن طهماسب میرزا از محاصره (ص ۶۳) قید شده است.

۵. در نسخه دوم این گروه اوغانان را مترس خطاب می‌کند که «طهماسب میرزا به حکمت خدا با آنها جنگیده و به سلامت به قزوین واصل شد. ص ۲۵a، به معنای گروه محافظان.

۶. در نسخه دوم این قسمت با تیتری تحت عنوان «تسلیم شدن شهر اصفهان میر محمود را» نیز پاراگراف چنین آغاز می‌شود: «شهر اصفهان کثیرالبشر، اعظم سواد و شهری است که از نظر جمعیتی، معظم بود. هنگام محاصره مدیده نار قحط و فاقه، خرمن وجود عبادالله را سوخت و به باد فنا داد. ص ۲۵a. در ترجمه دکتر شاهین، «تسلیم شدن شهر اصفهان به محمود افغان» قید شده است (ص ۶۳).

واقعات ميرويس و شاه حسين ژوزف تفليسي / اسراء دوغان - مهري آريانفر

محاصره اصفهان، ۸ و نيم ماه امتداد يافت و بر حسب کثرت نفوس آن [۲۵b] قحط و فجاغه، اشتداد يافته بود. بي نهايت خلق با درد طاقت شکن جوع، بر خاک هلاک افتادند. حتی بالاخره، گريبان صبر و تحمل قلبشان چاک شد.

چون شاه حسين رهايي از اين حال را با طاقت زيادي ممکن نيافت، ادراک کرد که به اقتضای قضا رضایت دهد و اصفهان را تسليم و تاج و تختش را نيز به مير محمود تقديم کند. پس از مشاوره های بسيار در اين امر، بر مبنای آنچه در بالا ذکر شد، تصميم گرفته شد که مترجم قونسولوس فرانسوی [در اصل: فرانسز] و تقديم کننده اين مقاله، جهت استيمان، به طرف مير محمود فرستاده شود. ^۲ با رجای آن مساعده و جهت رعایت حکم [در اصل: حکيم] و مواعد استيمان در صدد برآمد. گفت: پس از اين، شاه حسين برای تسليم تخت و تاج می آيد با تعريف از خود و ارکانش؛ تو در اینجا مکث کن و آرام گیر. امان الله سردار اول از طرف مير محمود مأمور شده بود. بر وجه تقرير شدن آتی، وقتی در اول مجلسی که در جمعه ۱۳ محرم الحرام سال ۱۱۳۵ ق، شاه حسين تاج و ائاقه ^۳ شاهانه خود را افسر سری خذلان نهاد؛ واقعا ملال انگيز بود و آيين دولت برگشته [۲۶a] بود.

اعتماد الدوله و خان هويزه [در اصل: حويزه] و سائر امرا و ارکان، با قدوم شاهی به سراي فرح آباد رفتند. مير محمود، اطلاع حاصل کرد. ^۴ خلاف شيوه اهل انصاف، شاه را نيم ساعت در خارج سراي نگهداشت. بعد اذن دخول [در اصل: دخول] و رخصت [در اصل: رخصت] نشان داد. شاه حسين با هزاران هزاران انده و فگار [در اصل: فگار: آزرده] حاضر و وارد ديوان خانه شد. مير محمود از گوشه ای که جالس بود، قيام کرد و شاه حسين نيز امر اسلام (احتمالاً با مفتوح الف و تشديد سين)، تقديم کرد. سلام عليكم گفت. او، مير محمود سلام عليكم، قولی غير از کلام فتح، گفت. ديوان خانه ای که نشست گاهش بود، اگر چه با قالبان ذی قيمت و خالی های (لغت قالی ها) گوناگون [در اصل: کوناگون] به رسم شاهانه مفروش بود، لکن به جای بالين

۱. در نسخه دوم اشاره دارد که اين همه شدت تلفات و سختی های محاصره را قضای ميرم و بلاي آسمانی دانستند که خواه ناخواه، چاره ای جز، تسليم شهر به اوغانيان ندارند. شاه حسين با غيرتش نيز با دیدن اين تلفات، خود را مجبور به تسليم يافت. ص ۲۵b

۲. «تسليم کردن شاه حسين تاج و تخت ایرانی، مير محمود را» در نسخه دوم قيد شده که شاه برای آنکه مطمئن شود شهر هنگام تسليم، پايمال غارت نخواهد شد، «ایلچی فرانسه [در اصل: فرانجه الجی] {يعنی} اين فقير را با هداياي مکمل، نزد مير محمود ارسال کرد». همچنين نقل قول شده: پس از آنکه التماس های ما مقبول شد... می تواند حکايت از آن داشته باشد که اين فرستاده نزد ایشان مقبوليتی کسب کرده بود. نيز فرستاده خبر می دهد که آنان از آمدن شاه و تسليم تخت و تاج با خبر بودند. ص ۲۵a. در متن نسخه، به نقش اين افراد و خارجيان در تسليم شدن شاه حسين پرداخته نشده است. حال آنکه می خوانيم که سفير فرانسه پيشاپيش، شخصی سنی (مترجم خود يعنی راوی اين نسخه) را به نزد مير محمود فرستاد و از وی امان طلبیده بود. نيز در ترجمه دکتر شاهين «تسليم شاه حسين تاج و تخت را به محمود افغان» (ص ۶۴) قيد شده است.

۳. در نسخه دوم سرغوج (به معنای تزئينات بالای تاج در ترکی گویند) قيد شده است. ص ۲۶a

۴. در نسخه دوم: «چون به سراي فرح آباد قرين شدند. به مير محمود خبر دادند که شاه حسين آمد». ص ۲۶a

که نزد اعجاز رسم و قاعده بود، فقط در دو گوشه ردا [در اصل: قفتن؟] ماندی بر روی آن کشیده، مقدرها (مخدرها) و یک بالین وضع^۱ و به اینها اکتفا شده بود.

میر محمود در گوشه مقابل شاه حسین، اجلاس کرد و صورت استیناس اظهار شد.^۲ پس از یک لحظه توقف، شاه حسین خلاف خاطر خواهیش، با توجه به میر محمود، نگاه کرد. آیه کریمه قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ^۳ را تلاوت کرد. قرینه [در اصل: قرینه] را به تعبیر لقیایی فارسی تبدیل کرد که: پسر دولت و ملک، متعلق به خدای متعال و رب مایزال است. به آنکه خواهد، می‌دهد. روزی این عبد عاجز را در مملکت ایران، استخدا کرد. حال انباء [در اصل: انباء]، خدمت احکام کرد. گفت من نیز برای رضای امر او، تقدیم و زمام ملک ایران را به استیبهالت تسلیم کردم. همان الله مبارک کند. با فرشای ناچار، لسانی با یک دعای اجابت، کلام را اتمام کرد و تاج مجوه و اناقه معتبر شاهانه اش^۴ را با دست خود، از سر خود در آورد و به دست امان الله خان، سردار اولش تسلیم کرد تا بر سر میر محمود بگذارد. مزبور نیز برای ادای خدمت مزبوره، قیام کرد. میر محمود با ناز، امتناع کرد.^۵ و غرض فرّ و شانش را تلمیح کرد. بدان معنی که این کار را شاه حسین به ذات خودش انجام دهد. معنای این تلویح را شاه حسین، ما فی الضمیر، اطلاع یافت و تحصیل کرد و به ضرورت خود بلند شده، این خدمت طاقت گذار را، تکمیل کرد. پس از ذالک، شاه حسین، به (یک لغت ناخواناست... شاید: مخالف) اقتضای حال شربتی که خود نمودار حزن جگر [در اصل: چکر] بود و به چای تعبیر می‌شد، نوشید و قهوه معتبر مخصوصی^۶ [۲۷a] که به آن قلیان [در اصل: قلیون] نارگیره گفته می‌شد، آوردند.

آه ایتمکه بر بهانه در یوحسه اله الور می ایدم دحانی

ای ساقی بن مصدوقنجه اه آتشین بو اصطرابی^۷

(مفهوم این شعر چنین است: برای آه کشیدن یک بهانه است، وگرنه مگر من این دخان را به دست می‌گرفتم.) لکن خودش تا جایی که ممکن بود، به ستر و کتمان حال، طالب بود. میر محمود احساس کرد و با لسان فارسی به قید تسلیم دادن گفت: شاه من، بر دفع درون پر حزن و ملالتان اهتمام کنید. همیشه

۱. در نسخه دوم: تیفتیق گبه و... لغات دیگر ترکی قید شده است. حال آنکه در نسخه حاضر، عناوین فارسی است. ص ۲۶b

۲. مابقی همه ایستاده بودند. ص ۲۶a

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۶

۴. در نسخه دوم همچین لغت «سرغوج» قید شده است. ص ۲۷a

۵. در نسخه دوم: قفا را برگرداند. ص ۲۶b

۶. منظور در اینجا قلیان معتبر مخصوص قهوه‌خانه‌ها به نام نارگیله، است. یا کاتب در اینجا نیز اشتباهی دیگر مرتکب شده است. حال اینکه در نسخه دوم، نوشیدن چای و دخان بعد از آوردن قلیان مخصوصی که نارگیله تعبیر می‌شود و خوردن قهوه در ابتدا قید شده است. ص ۲۷a این مطلب در ترجمه دکتر شاهین، قهوه و قلیان نارگیله ترجمه شده است؛ یعنی ابتدا قهوه نوشیدند، سپس قلیان کشیدند.

۷. در نسخه دوم، شعر قید نشده است.

واقعات میرویس و شاه حسین ژوزف تفلیسی / اسراء دوغان - مهری آریانفر

پدیده دولت دنیا، چنین تداول می‌شود و عز و علا از شخصی به شخص دیگر، انتقال می‌یابد. این امر برای شما معلوم است. اگر پدرم بر مبنای رای و تدبیر حرکت کند، موافقت می‌کنم در مقامش بماند^۱ و خاطر خواه [در اصل: خواج] شد و صورت ملاطفت، اظهار کرد.

توجه ایلمسون بر کدر یوخسه فرآخ مشربی دل صفا یردن طوتماز فهواسی.

اوزره تسلیت مفید اولور مضاییدن دکل ایکن نیله سون ضروری اقتضاسی^۲

بر مبنای حال وقت، عرض کرد و صورت تسلی بال^۳ داد. خانات طائفه بلوچ [در اصل: بلوچ]^۴ که از قدیم الایام مانند اوغان، از رعیت ایران و همراه با میر محمود آمده بودند، نیز در این مجلس خاطر پیدا کرده، گفتند: شاه من چه علتی داشت که ما رعیت تو [b ۲۷] بودیم، ما را به اوغان محکوم و خودت را از ملک موروث محروم کردی؟ سرزنش گونه، زهر آب مؤاخذه را اشراب کرد. با نظام کلامی بدیع، جواب داده که الحکم لله واحد القهار. در این اثنا، به شاه حرکت تکلیف شد و در اتاق دیگر مکث و توقف شد و^۵ میر امان الله، سردار اول میر محمود با چهار هزار نفر اوغان، تعیین و ارسال شد. وضع قدیم شهر را تسخیر و لاشه مردگان جوع و فاقه جمع را از همه معابر [در اصل: معایر] و اسواق، جمع و آنجا را تطهیر کردند.

بعد از آن در علی السحر ۱۵ محرم الحرام یوم احد^۶ سال ۱۱۳۵، بر مبنای مراسم ایران، آلایها (گروهها) ترتیب داده شد و ارباب بصیرت و اعتبار، با {مشاهده} این حالت مستغربه، تعجب کردند. چرا که در یمین آلای میر محمود و در یسار شاه حسین، هم عنان به اجابت شهر اصفهان، روان شدند. هنگام رسیدن به پلی به نام پل شیراز، که خارج از شهر، واقع بود [در حاشیه: میر محمود با اتباعش به سمت سرای می‌رفتند].^۷ چند نفر از منادیان از جانب میر محمود رخصت خواسته [در اصل: خواج] با صوت بسیار بلند، ندا دادند که هر شیعی [در اصل: شئیعی] ضلالت پیشه که گروه اصحاب را لعن مکروه دهد، دشمنان [در اصل: دوشمنان]^۸ [a ۲۸] ایمان هستند و جزای طعن، گرفتاری خواهد بود. آلای پادشاهانه، مکمل و مرتب، از

۱. در نسخه دوم از قید عبارت فارسی، سخنی به میان نیامده؛ همچنین قید شده که شاه این امر را تقدیر خدای لایزال دانسته و گفته اگر پدر اعز و اکرمم به مجرد سنن رای و تدبیر موافقت کند، در مقامش باقی می‌ماند. ص ۲۷a

۲. در نسخه دوم، این مطلب قید نشده است.

۳. بال به معنی فکر و خیال در اینجا آمده است

۴. در نسخه دوم، خان بلوچ قید شده است. ص ۲۷b

۵. در نسخه دوم، ابتدا قید شده که اشارت شد، پس شاه و رجالش زوایای سرای مرقومه را اخذ (اخذ نوشته) کردند، سپس تیتیری تحت عنوان: «احوال ضبط شهر و دخول میر محمود به خانه دولت» قرار دارد. ص ۲۷b. در ترجمه

دکتر شاهین «احوال ضبط شهر و داخل شدن محمود افغان به دولتخانه» ص ۶۶

۶. در نسخه دوم روز یکشنبه نوشته و نیز قید شده که به سوی دولتخانه (دولت خانیه در نسخه نوشته شده است) روان شدند. ص ۲۷b

۷. دکتر شاهین در ترجمه خود، کلمه «جسره» را «جری» خوانده و مصحح نیز این لغت را محل گذر ترجمه کردند. (پاورقی ۲، ص ۶۶)، ولی منظور، پل دروازه شیراز است یا گذرگاه دروازه شیراز.

۸. در نسخه دوم قید شده که هنگام رسیدن به این پل، شاه حسین رخصت طلبیده و از طریق دیگری به دولتخانه

دروازه‌ای به نام خواجه [در اصل: جاجو] به شهر اصفهان، داخل و بر وفق دلخواه، به مرادش نائل شد. از جایی که به اصطلاح ایرانیان، دولت‌خانه تعبیر می‌شد تا به سرای شاهی، راه‌ها با اطلس و قطنی و درائی و زربفت [در اصل: ذربفت] و از دروازه سرای تا داخل، دیبا و با سایر کالاهای معتبر، مانند پای‌انداز، فرش شده بود. پشت سر آلی، توابع و خدام به یغما، مشغول بودند.^۱ با این ترتیب، به سرای واصل شدند.^۲ پشت سر شاه، ۱۳ نفر، عبارت از: ابناء و دو دختر و سائر حرم که جواری، نامیده می‌شدند، حضور داشتند.

مقدار قلبی نقود و جواهر ذی قیمت و اشیا و اوان مانند سیم و ذهب که در خزینه مکتوز و متوادی (شاید: منظور پنهان و آشکار یا مکتوب شده و متواری، منظور همراه خاندان شاهی بود،^۳ خلاصه بالجمله حاصل اسباب شاهانه شاهان، ضبط و تحریر شد و شاه حسین و اولادش، از بیوت سرای به محلی مناسب فرستاده شدند. این کیفیات، توسط راوی مسفور^۴ بر مبنای غرایب روایات با ایهام فرجامی اعجام که مبالغه می‌کردند، تقریر شد،^۵ چرا که به سبب امتداد ایام محاصره، در راه درد طاقت شکن گرسنگی، که تلف و هلاک را عرضه کرد و از گرفتاری‌شان (در اصل: گرفتارشان) به دست اوغان [۲۸b] سیر و هلاک شدند؛ ۵۰۰ هزار نفر، نفوس دردناک شد. هنگام تسلیم شهر، سی هزار نفر نفوس، تنها منحصر به رجال و صبیان و اطفال بود. کیفیات غرایب، شعاع نیست، حیرت افزای ارباب اعتبار بود. شاه به خواست خود، کهترین دخترش را جهت مفتی که خود به میانجی تعبیر می‌شود و خواهرش [در اصل: جواهرش] را به امان الله، سردار اول، تزویج کرد.^۶ شاه حسین همچنین پنج نفر از جاری‌های خود را نقدانیتن، تزویج کرد. مابقی جاریه‌ها را، به خدمت خود تخصیص داد. علاوه بر آنها را بین رجال قوم، تقسیم کرد و دامادان شاه محسوب شدند. به خاطر معامله التفاط گونه، از میرزا عبدالکریم و نائب‌الصدر نیز تکریم کرد و دامادان شاه محسوب

رفت و میر محمود با گروه شاهانه مکمل و مسلح، با ده نفر منادی پیشاپیشش از راه دیوان، بدان سو روان شد.

ص ۲۷b

۱. در نسخه دوم: پارچه‌هایی که اسب میر بر آن پا می‌گذاشت، توابع و مردم فی الحال یغما می‌کردند. در این حال شاه به راه شاهیه به رسم شاهان به دولت‌خانه واصل شد. ص ۲۸a. در ترجمه دکتر شاهین قید شده: قوماش‌هایی را که از رویش پای اسب می‌گذاشت، توابع و خلق فی الحال یغما نمودند. لغت «میر» قید نشده است. ... ص ۶۶

۲. مطالب زیر در قسمتی از نسخه دوم با تیتیر «ضبط کردن میر محمود حرم شاهی را» قید شده است. ۲۸a

۳. نسخه دوم فقط به ضبط و تطهیر دولتخانه و محافظ قرار دادن برای آن اشاره دارد.

۴. این لغت از سفر کردن راوی از سرزمین اعجام، زیرا خود شاهد بوده است و عدم حضور فعلی وی، حکایت دارد. اما «مذکور» نیز می‌تواند لغت صحیحی در این مبحث باشد.

۵. در نسخه دوم، تیتیری جهت این قسمت تحت عنوان: «عدد مقتولان و مردگان از فاقه و اسیرشدگان» آمده، ولی توضیحات آن بسیار اندک‌تر ارائه می‌شود. در هشت و نیم ماه زمان محاصره. آمار تلف شدگان را ۱۶۰ هزار نفر، بر اثر جنگ و جوع و سائر آفات و فراریان ۱۰۰ هزار نفر، و ۱۰۰ هزار نفر اسرا، و ۳۰ هزار نفر باقیمانده را جمع ذکور و اناث و رجال و صبیان قید کرده است. ص ۲۹a. این تیتیر در ترجمه دکتر شاهین «تعداد مقتولان و اسیرشدگان»، ص ۶۸، قید شده است.

۶. کوچک‌ترین دخترش را جهت میر مرقوم تزویج کرد و در همان دو، سه روز، پدر زن و داماد محسوب شدند.

ص ۲۸a

شدند، لکن مزبوران نتوانستند با اوغانیان استیناس برقرار کنند. جامه و نام تغییر دادند و به تبریز فرار، و مقام تبدیل کردند.^۱

پس از تسخیر اصفهان، بر وجه مسطور، میر محمود، مبنی بر اقتضای وقت و حال، با حکمت علمیه سلوک کرد. برای تالیف قلوب سرجمه دولت اعجام، هر کدام از آنها را در هر مناصب و مراتبی که بود، [۲۹a] با تقریر، ابقا کرد. علاوه بر تلطیف آنها، در اطراف دلالتش ندا دادند که پس از این، اوغانیان، بدون هیچ گونه اتانیه‌ای (در اصل: اطانیه: از تائی به معنی درنگ کردن) به جان و مال اعجام، دست تعدی دراز نخواهند کرد و نسبت به هر کسی حالت جور [در اصل: حور] و بیداد، به وقوع آید، بلا تأخیر، جزایش ترتیب داده می‌شود.^۲ با تقریب شدن این صورت خلجان [در اصل: حلجان]، اندیشه طائفه عجم، استیصال شد. با برطرف شدن آن، تأثیرش ظهور و رؤسای کار به منصبشان تقریر شدند و تمشیت امور را شروع کردند.^۳ با وجه مشروح، میر، اهالی اصفهان را با خود مانوس کرد و با تنفیذ [در اصل: تنفیس] این قیود، خودشان را از خفقان بیم جان که مبتلایش بودند، در آسایش یافتند. به مجرد این قول معتاد، اکتفا کردند و با این داعیه کلام، جمع مال در درونش جایگیر شده بود. اول طی اختلال [در اصل: احتلال] ایجاد شده، از اهالی شهر ۴۸۰۰ کیسه آقچه و از تجارت هند^۴ ۱۰۸۰ کیسه و از میرزا کریم نام، سر اطبای شاه حسین، که در کمال ثروت و بسیار [در اصل: یسار] مشهور و نامدار بود^۵ نیز ۸۰۰ کیسه مال بدل از مطلوب، با تقویم خودشان، به تخمین راوی [۲۹b] ۴۰۰۰ کیسه جواهر و اشیاء و نقود، گرفته شد.^۶ از قونسولوس انگلیس ۵۰۰ کیسه نقود و اشیاء، از نابوس^۸ فلمنگ که در اثنای محاصره حضور داشت، از هر وقیه‌ای (واحدی مثل کیلو) که بیع کرده بود، ۴۰ قروش اخذ کردند. با صورت تقریر مرافق (کاری یا چیزی که از آن سود و بهره ببرند) از

۱. در نسخه دوم، ابتدا مطالبی بیشتر چون تعیین یک محل در دولت‌خانه برای شاه و نیز تعیین محل‌هایی در زوایای دولت‌خانه برای ۱۳ شاهزاده‌هایی که به ذن غالب راوی «هر یک بعدها خرمن وجودشان به باد فنا سپرده شد». نیز اینکه شاه دو دختر داشت که در دولت‌خانه ساکن نبودند، به خاطر خویشاوندی یکی را به... ص ۲۸a,b پس از این در قسمت بعد با تیتیری تحت عنوان: «سلوک میر به تألیف قلوب عجمیان»، مباحث ادامه می‌یابد. ص ۲۸b. در صفحه ۶۷ ترجمه مبحث قید شده، ولی تیتیری برای آن عنوان نشده است.
۲. در نسخه دوم، نوشته «به اشد مجازات دچار می‌شوند». ص ۲۹a
۳. در نسخه دوم، این موارد با تیتیری تحت عنوان: «سلوک کردن میر محمود به تحصیل مال و ثروت» این تیتیر در ترجمه دکتر شاهین با عنوان «جمع‌آوری مال و ثروت توسط محمود افغان» (ص ۶۸) قید شده است. ص ۲۹a
۴. در نسخه دوم، «تاجر میمندی که مولانا تعبیر می‌شد»، قید شده است. ص ۲۹b
۵. البته این احتمال هم می‌تواند صحت داشته باشد که لغت یسار به مفهوم یسار شاه منظور باشد. در نسخه دوم نوشته که: حکیم باشی دربار و بسیار نافذالکلام و نظر کرده و مقرب شاه حسین بود. ص ۲۹a.
۶. در نسخه دوم، این قسمت با تیتیری تحت عنوان: «معامله میر محمود با ایلچیان ملوک نصاری». ص ۲۹a. این تیتیر در ترجمه دکتر شاهین قید نشده است. مبحثش نیز در این قسمت درج نشده است. از دیگر تغییراتی است که در ترجمه دکتر شاهین با آن روبرو هستیم. موارد دیگری نیز این چنین مشاهده شد.
۷. در نسخه دوم، بالیوز انگلتره قید شده است. ص ۳۰a
۸. در نسخه دوم، بالیوس قید شده است. ص ۳۰a

قیمت چند مخزن شکر [در اصل: سکر] بیشتر از ۶۰ آقچه گرفتند. به این اقتضا، ۲۴۴۰ کیسه نقود و اشیاء، اخذ و تحصیل کرده بودند. ۱ و از بالیوس فرانسه چون زمانی که به نزدیک اصفهان آمده بود، در ابتدای امر به سایه همایه‌اش التجا برده بود و علاوه بر اینکه هنوز مایه‌دار و مقتدر نبود، فقط به نام هدایا، ۱۰ کیسه آقچه از وی گرفته شد و کدخدای پورتقال، اگر چه از نظر مالی، متمول بود، لکن شیبیه مردم محتاج و مفلس دیده شد، به وجه آنچه گفته شد؛ از وی نه چیزی طلب شد، بلکه به مال وافر دسترسی پیدا کرد. ۲

به سبب امتداد و استمداد [در اصل: استنداد] امر محاصره، عسکر اوغان، نقصان دیده بود و تعدادی جهت تسخیر قلعه و اطراف و اکناف آن ارسال شدند. شاید کما ینبغی، برای محافظت از اصفهان و حوالیش، کافی بودند، لذا تصمیم گرفته شد که از قندهار تعداد ۱۵ هزار نفر [۳۰a] عسکر، تدارک دیده شود و به ملا [در اصل: منلا؛ لغت ترکی ملا] موسی، خزینه دار (در اصل: خزینه دار) ۶۰۰۰ هزار کیسه تسلیم شد و با ۶۰۰ نفر، عسکر منتخب اوغان، جهت رفتن به قندهار، تعیین گشت. به بادیه نجات که واصل شدند، میرزا اسماعیل بیگ [در اصل: بیگ] محافظ قلعه‌ای به نام تمبیر^۴ [تمبیر به ترکی یعنی آهن] با ۵۰۰ نفر سرباز قزلباش، علی‌الغفله، به آنها شبیخون زد. ایراث گیر (به احتمال از لغت وارث، منظور میراث بر) انهزام شدند^۵ و از خزینه مزبوره اغتنام وافر، اخذ و به طهماسب میرزا خان [در اصل: خان] ایثار و ماجرا را اعلام کرد.

با توجه به مرور آنچه در بالا ذکر شد، طهماسب میرزا با فرار از اصفهان، به قزوین، جلوه مکث برقرار کرده بود. پس از آن وقت نیز با قید جمع کردن عسکر، اوقات می‌گذاراند، لکن کسی برای کلام وی اعتبار قائل نبود. این هنگام بلده اصفهان و شاه حسین به دست استیلای اوغان گرفتار بود. طهماسب میرزا بی‌شاهی شعارش بود و با این شأن، سزا دید، بر مبنای قاعده ایران به ترتیب ارکان قیام کند و مقدماً، رجب علی خان که به جای پدرش قائم مقام اصفهان شده بود، به عنوان اعتمادالدوله، به سمت ایلچی‌گری دولت علیه

۱. در نسخه دوم: . تمام محتویات مخزن ایشان فروخته نشده بود... میر مرقوم از این حال آگاه شد و با تقریر صورت مرافعه، از سود اضافی دریافت کرده ایشان، مالیات دوباره دریافت کرد. ۳۰a
۲. در نسخه دوم: در لباس یک پاپاز (روحانی مسیحی) همان پدر روحانی است. ص ۳۰a. سرانجام پس از چندی دستور داد، تمام تجارتخانه های اروپایی را غارت و ویران کنند. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا تاریخ روابط ایران... ص ۱۳۷.
۳. در نسخه دوم، تیتیر: «خزینه میرمحمد فرستاده شده به جانب قندهار برای تحریر کردن عسکر». قید می‌شود. ص ۳۱a
۴. در نسخه دوم «وادیه سجستان و نزدیک به قلعه بم» قید شده است. ص ۳۱a
۵. در نسخه دوم، ۱۵۰۰ نفر قید شده است. ص ۳۱a
۶. در نسخه دوم: «بعضی از آنها را به قتل رساند و برخی فرار کردند و اغلب خزینه را برای طهماسب میرزا فرستاد. پیش از این حال، شاه طهماسب در کمال مضیقه بود. مقداری قدرت گرفت و درباری برای خود، تدارک دید.» ص ۳۱a
۷. در نسخه دوم به این مطلب اشاره دارد که قبل از فتح اصفهان، کسی به طهماسب میرزا اهمیت نمی‌داند، ولی پس از فتح اصفهان و گرفتاری شاه حسین، برخی از وی اطاعت کردند. ۳۰b

تعیین شد. مرتضی قلی خان را به قورچی [در اصل: قورجی] باشی تعیین کرد. با این شکل، نظام سمت‌های امور را آغاز کرد. مخصوصاً از هزینه‌ای که از طرف میرزا اسماعیل دریافت شد، برای حصول به آن مراد [۳۰b] کما ینبغی، امداد گرفت. از ضرورت قمع، تدارک مهمات شاهی و جمع کردن تعداد زیادی، قزلباش بود. میر محمود، از این حال خبردار شد. با این تقریب، مردم را از بیعت با میرزا طهماسب تنفیر کرد^۱ و برای تغییر تسلیم معامله‌ای که مسموع شد، به شاه آگاهی داد. شاه حسین به قلم خود، فرمان‌هایی که به اصطلاح اعجام، رقیم تعبیر می‌شود، تقریر کرد و عموم سکان ممالک ایران را به اطاعت از میر محمود فرا خواند. خودش خصوصاً، دعوت میرمحمود را تسطیر کرد و در اطراف و اکناف، نشر داد و ارسال کرد،^۲ لکن هیچ چیزی، مفید نشد. طهماسب این حرکت خوب [در اصل: باعجه، لکن کلمه یاغجه یعنی خوب، در متن می‌گنجید] میر محمود را فقط رخاوت یا اراده برای انس و الفت خواند.

ماعداً، به این سبب که در اثنای شدت شتا، وقوع این حرکت را احتمال نمی‌داد، احتیاط لازمه را رعایت نکرد. به خاطر اسباب رای سست اعتمادالدوله، به قشلاق عسکری که تدارک دیده بود، رخصت داد و رشته فرصت را به دست انتهاز خصمیّه داد. میرمحمود، تأسی جستن به قناده شک عدم انقیاد طهماسب میرزا، از اوامر منشوره شاه حسین را شایع کرد تا وی را اخذ و گرفتار کند، زیرا می‌دانست مطاوعت عموم خلق ایران، قرین امکان نمی‌شد. [۳۱a] طهماسب در این اوقات، غفلت خود را احساس کرد. ۷ هزار نفر از اوغانان موجود در کنارش را انتخاب کرد و ۴ هزار عجم از اعقاب به جا مانده در اصفهان را به آنها اضافه کرد و امان الله را به دازین (شاید ذاصاحب زین منظور صاحب منصب) سپهسالاری آنها نصب و تعیین کرد تا به هر صورت ممکن، قزوین را تسخیر کرده و طهماسب را دستگیر کنند. مخصوصاً این امر را به سردار مرقوم توصیه و تلقین کرد، لکن طهماسب میرزا، از این کیفیت خبردار شد و با خطابای [در اصل: خطابای] مسارعت و استعجال به اتباع حاضرش، سوار شد و از راه سلطانیه و زنجان به تبریز فرار کرد. امان الله تا نزدیکی قزوین رسید. اهالی شهر به استیصال دچار شده بودند. در خصوص طهماسب میرزا، ماجرای حال را اعلام کردند. شهر را طوعاً، به امان الله تسلیم کردند و امان الله، خود به سرای طهماسب^۳ نزول کرد و اتباعش به قوناقهای (تقریباً قصر یا خانه بزرگ) درون شهر، نزول کردند.

هنوز ده روز از توزیع و تقسیم (منظور سربازان) مرور نکرده بود که اوغان‌ها، اسباب صور تعدی و دست

۱. با توجه به وجود اغلاط املائی در این نسخه، امکان دارد کلمه تنفیر که اینجا مفهوم کلمه تنفر فارسی از آن برداشت شده است، تنفیذ باشد؛ یعنی جمله چنین باشد: که مردم را از تنفیذ بیعت با طهماسب میرزا بازداشت.
۲. در نسخه دوم، نوشتن و ارسال رقیم را در اطراف و اکناف، حیل خود میر محمود و حتی نویسندگی خودش نسبت می‌دهد؛ نیز به نرسیدن مرادش صحه می‌گذارد، جز اینکه اغفال طهماسب میرزا را سبب شد. ص ۳۱a
۳. در نسخه دوم: محمود از این فرصت استفاده کرد و در شدت شتا عسکری را به همراه سردار امان الله، نصرالله و پسر عمویش اشرف سلطان، بدان سو فرستاد. ص ۳۱b. تیترا این مبحث در ترجمه دکتر شاهین «حمله افغانه به قزوین»، ص ۷۰ است، ولی تیترا در نسخه «فرستاده شدن عسکر از جانب میر برای محاصره قزوین» قید شده است.
۴. در نسخه دوم: دولت‌خانه، ص ۳۱ب

درازی را آغاز کردند و دست استیلایشان را به سوی اموال و اعراض مردم دراز کردند. با این حرکت، طاقت [در اصل: طاقتکداز] فرسا، باثره فتنه و آشوب [در اصل: اشراب] را تهییج کردند. در این بین، قتال تعداد فراوانی به وقوع پیوست. امان الله [۳۱b] در سرای سکونت خود، در محاصره بود. ^۱ امان الله و اشرف سلطان، عمو زاده میر محمود، با راهنمایی حسین قلی خان، برادر محمد قلی خان، اعتمادالدوله شاه حسین، به طریقی از محاصره در این سرای فرار کردند. اشرف سلطان، پسر عموی میر محمود با ۲۰۰ نفر اوغان، حرکت به جانب قندهار را عزم کردند. ^۲ در این معرکه دوزخ سزا [در اصل: سزار] به مقدار ۱۶۰۰ نفر، از طائفه اوغان خاکستر [در اصل: خاکستر] شدند. ^۳ چون میر محمود، از این خبر [در اصل: خبر] آگاه شد که طایفه عجم بر حسب عدم امنیت، امان الله را همراهی نکردند و از اینکه خود اوغانیان را نادیده گرفته بود، پشیمان و از حرکت اعجام هراسان شد. از تأسی به تنبیه آنان، اغفال کرد. به دونامه خود امر داد برای اغفال ناس، طبل و نقاره [در اصل: نغاره] بزنند. به سیر این حال، اشتغال داشت که در این اثنا، بقیه السیوف لشکر اوغان و اعجامی که با امان الله بودند، به اصفهان واصل شدند. مقداری از دغدغه و اضطراب میر محمود، کم و آرامشی حاصل شد.

بعد از این جراحی [در اصل: تجروینده یا تجروینده؟] که از حرکت سرکشانه کلان طایفه قزلباش، و امثال آن که به وجود آمده بود را ترتیبی داد، سائران تحریر و مرادش را ترجیب گفتند [در اصل: تریب]. راهنمای [در اصل: رهنما] امان الله [۳۲a] حسین قلی [در اصل: قولی] خان، برادر ^۴ محمد قلی خان ^۵ خلاص شد و ماعدا تعداد ۸ هزار نفوس از رجال و امرای دولت عجم و سائر طائفه قزلباش را در مدت ۱۵ روز، عرضه شمشیر قهر و تدمیر کرد. بعد ذالک، چه با توشیح (توشیح: ... یا دفن کردن) دائره ظهور و چه کمابینی برای ایراث ضعف و فتور به طائفه قزلباش، ^۳ هزار عسکر اوغان را با نصرالله، سردار ثانی، به جانب طهران تعیین کرد. اطراف و اکناف شهر ورامین غارت و جسارت عیانی به طرف شهر همدان اماله کرد، خان اسیویانی همدان ^۷ و خان دیگری با ۳ هزار عسکر عجم، با مقابله و محاربه آهنینی مقابله کردند، لکن باد نصرت، به جانب نصرالله وزان بود و خان مزبور، منهزم و پریشان شد و در قلعه تحصن کرد. نصرالله، ۷۸ روز قلعه را محاصره کرد. وقتی به عدم امکان تسخیر آن یقین حاصل کرد، اطراف قلعه را با غارت و تاراج،

۱. در نسخه دوم: عسکر عجم گروه گروه از اطاعت میر، روی گردان شدند. ص ۳۲a

۲. در نسخه دوم: به هزار زحمت واصل شدند. ص ۳۲a

۳. در نسخه دوم، به کشته شدن و مجروح شدن تعداد زیادی از عسکر عجم نیز اشاره دارد. ص ۳۲a

۴. در نسخه حاضر، کلمه برادر، ولی در نسخه دوم قرنداشی، قید شده است. ص ۳۲b

۵. در نسخه دوم. عفو اعتمادالدوله محمد قلی خان، به خاطر صداقت برادرش در معرکه قزوین، قید شده است. ص ۳۲b

۶. در نسخه دوم، ابتدا به حضور ایلچی والی بغداد در اصفهان که در اثنا قتل های تنبیهی به اصفهان رسید، اشاره می کند، سپس تیتیر جدید: «فرستاده شدن نصرالله سرعسکر برای تخریب کردن بلاد و قری» قید شده است. ص ۳۲b

۷. در نسخه دوم «اوستویان ویردی خان» نوشته است.

آزده کرد و اهالی سنی مذهب ساکن در قزوین و خلق سنی درگزین را، برای ملاحظات مورد نیاز، خارج کرد و در اصفهان، اسکان دادند^۱ و شهرهایی به نام خوانسار [در اصل: خونسار] و کاشان [در اصل: قاشان] [۳۲b] را با ویران کردن، ضبط و تسخیر کرد و گفت برای مکافات معرکه قزوین، لازم است سه هزار عسکر قزلباش، از کاشان [در اصل: قاشان] اخراج کرده و همه آنها را با قهر، تدمیر کرد.

در راه شیراز، شهری به نام قمشه [در اصل: ممشا]^۲ را نیز ویران و فتح کرد و از طرف خود، حاکمی برای آن تعیین کرد و عسکر ۷،۸ هزار نفری اعراب هویزه [در اصل: حویزه] که در راه شیراز، نزدیک قصبه‌ای^۳ به نام تیر.. ص (این لغت کامل قید نشده است) جمع شده بود را منهزم کرد. مهارشان را، طعمه شمشیر تیز فلاکت بارور شده قهر و کین کرد. از طرف اهالی شیراز، افرادی حضور یافتند و مطابق الحکم لمن غلب، از طرف خود و دیگران، امان طلب کردند. حاکمی برای آنان ارسال شد.^۴ داتره اقبال را وسیع کردند. اگر چه برای میر محمود، تحریر شد که از هر جانب نیل به فوز و نصرت مشهود است، لکن برای وصول به اقال مقدره محاربات مزبور، بر حسب قلت مزاج عسکر خود و به علت طاری شدن امنیت^۵، برای هر یک هزار نفر اوغان، دو هزار نفر ارمنی انتخاب کرد.

مقداری خزینه از طرف میر محمود به شخصی به نام محمد ثانی، [در حاشیه: ایشیک آغاسی] اعطا و به سوی قندهار ارسال شد. [۳۳a] والدهاش^۶ که در قندهار، کارفرما بود، اگر چه جهت جمع و تدارک سرباز مسارعت و استعجال اعمال کرد، ولی همه چیز در دست اشرف سلطائف^۷، پسر میر عبدالله عموی میر محمود و به قتل رسیده توسط وی بود. اشرف سلطان، پس از معرکه قزوین، در قندهار قرار یافت و جوینده طریق خسارانش نزد میر محمود بود. برای جلوگیری از عزیمت اوغانیان به طرف اصفهان، مخصوصاً به خاطر

۱. در نسخه دوم: «آنها زمانی که فرصت یافتند فرار کردند.» ص ۳۳a

۲. در نسخه دوم قمشه [در اصل: قومشا] و از تسلیم مردم آن خبر می دهد. ص ۳۳a.

۳. در نسخه دوم، نام قصبه یزدخاص قید شده است. نیز «نصراالله مرقوم به آنها هجوم برد و آنها را شکست داد و سر میر فرمانده آنها را، از تنش جدا کرد.» ص ۳۳a

۴. در نسخه دوم، این مبحث با تیترا «فرستاده شدن خزینه به قندهار برای تحریر کردن عسکر از جانب میر» قید شده است.

۵. در نسخه دوم: به علت کثرت حرکات و محاربات، سربازان میر محمود نقصان یافته بودند. ص ۳۳b

۶. انه نشیک یا اته نشیک آغاسی و در نسخه دوم ایشیک آغاسی محمد که نشان سلطانی داشت، قید شده است.

۷. در نسخه دوم: والده میر محمود قائم مقام وی بود. ص ۳۳b

۸. در نسخه دوم: «وی که از معیت میر به قندهار فرار کرده بود، فرزند میر عبدالله بود که به دست میر محمود به قتل رسیده بود. وی ضد میر محمود و از او بیزار بود. در دماغش فساد بود و بداندیش میر محمود و زوال خواه دولت او بود. (اشرف السلطان) و در کوهها سرگذشت می گذراند و مانع از رفتن اوغانیان پیش میر محمود می شد و در این باب، تا جایی که برایش مقدور بود، تلاش کرد.» ص ۳۳b

تحریر میر محمود، بسیار کوشش و اهتمام [در اصل: اهتمام] کرد. به علاوه، تعداد کلانی از اوغانیان با میر محمود از قندهار آمده بودند {ناخوانا...} و تدارک دوباره، ممکن نشد. بالضرورت ۲ هزار نفر از ارامنه، ۲ هزار نفر از مجوسان و از عجم ۵، ۶ هزار نفر، عسکر، تحریر کردند. با این تقریب، بالذات از اصفهان به اطراف حرکت نکرد و تا مرتبه‌ای که امکان داشت، برای محافظه بلدان با صرف سرمایه، تدابیری می‌اندیشید. ^۱طهماسب میرزا، از قزوین فرار و از وسائل خطر [در اصل: خطر] دور، مکث و قرار حاصل کرد. اتساع (در اصل اتساع) دائره حکم تصرف میر محمود را یوما فیوماً استماع می‌کرد. وی گفت: به هر شکل لازم است، این درد و طبایع [در اصل: طبایع] تدمیر شود و با همه مشورت کرد. بعضی افراد کاردان، اهدا کردن [در اصل: استحقاق] کامل عرض حال و نوال به درگاه عنایت دولت علیّه و دستگاهش [در اصل: دسته گاه] که مرجع ملاذ [در اصل: حلاز؟] عالم و عالمیان است را ایراد کردند. [۳۳b]

فرج الله خان^۲، اعتمادالدوله‌اش، گفته بود التجا بردن به دولت علیّه، اظهار ضعف خواهد بود. اشعار عدم مقاومت [در اصل: بق بدون نقطه] به خود دولت و سرکشان مملکت ماست. در بعض ظرفای [در اصل: ظرفای] عجم صبر و قرار نمانده بود. نه عافیت غریب، طشت حق ز بام [در اصل: ز بام] افتاده و ولوله ای برای موذات [در اصل: موذات] درعالم اشتهار داد. گفتند: مگر [در اصل: مگر] دولت هنوز از سرگذشت [در اصل: سرگذشت] فلاکت [در اصل: حرف ت بدون نقطه] ما خبردار نشده است. ^۳تحصیل وقوف احوال ما، وصف [در اصل: موصوف] مقال ما، در آفاق [در اصل: افام] بسط داده شده است. تعداد زیاد افاوایل واصل شده، مقیاس است [در اصل: مسیاس]. پس بر اساس این قاعده که الغریق بتثبث بکل حشیش در پیش رو قرار داده شد و ایلچی مخصوصی به طرف دولت علیّه ارسال کردند و در تبریز ریم پایا^۴ از فرانسه^۵، چاسار نمچه، پادشاه فرانسه [در اصل: قرال فرانجه] و چار مسقو، با نامه‌های رجای امداد، افاده حال کردند. بر این وجه، از یک طرف میرزا طهماسب چشم انتظار ظهور مدد و دستگیری [در اصل: دستگیری] بود.^۶ میر محمود نیز از طرفی، مزبوران را به دست آورد و داعیه آنان را فرصتی شمرد. عسکر مسقو با وسیله قرار دادن امداد به شاه عجم، به باکو آمد و بدون جنگ و جدال، باکو را و بعد از آن گیلان را نیز به دست آورد

۱. در نسخه دوم: به دو جمله آخر از قریب لغت «با تقریب به بعد»، اشاره نکرده و پیش از پرداختن به میرزا طهماسب، تیتری با عنوان «احوال طهماسب میرزا و مشورت عجم در تبریز و تخشوان [در اصل: نخجوان] ص 33b، قید شده است.

۲. در نسخه دوم: فرز الله خان. ص ۳۴a.

۳. در نسخه دوم «این برهان از لغویات و سخریات است.» ص ۳۴a

۴. در نسخه دوم: ریم باپایه

۵. در نسخه دوم: «با عنوان شاه به طرف طهماسب» نوشته شده است. ص ۳۴a

۶. در نسخه دوم، به ارسال ایلچی به طرف مسکو اشاره دارد. «شخصی به نام اسماعیل بگ را به سوی چار مسقو فرستادند. پس از آن باز ایلچی به نام حافظ بگ را تعیین کردند. احتمال می‌رود که واصل نشده باشد» ص 34a

و تسخیر کرد^۱ و سایر [۳۴a] محلات ضبط و تصرف و رای و تدمیر را اعمال و میان اوغانیان شایع شد. کیفیت احوال طائفه مسقو از ترجمانی این حالات تقریر شده سؤال و حقیقت حال، استطلاع شد. اگر چه چندان از این کیفیت، صورت تألم اظهار کردند، لکن وقتی خبر فتح تفلیس، توسط دولت علیه مسموع شد، خودش خوف عظیمی برای ایشان ایجاد کرد و باعث و حامل ظهور تلاش شد. نیز اندیشه و اضطراب جلی آنان، حادث شد و این ترجمان مسفور، کلام را خاتمه (در اصل: حتم) داد و در این اثنا، جهت طریق فرار به جانب روم، فرصت پیدا کرد و رهایی و نجات یافت. کتب الکتاب، اعلام شد. م. م. لسنه سته و اربعین و مائه و الف فی شهر جمادی الاخر یوم ثلاث العشر. تاریخ ۱۱۴۶

[مطالبی که در زیر قید می‌شوند، دیگر صفحات نسخه دوم است که در نسخه حاضر قید نشده است.]
[۴b] استماع کرده، خوف و حزن اظهار کردند. عادات این طائفه بر غایت ستر و اخفای قصد و عزیمتشان در امور، می‌باشد. با اخفا کردن امورش و چستی و چالاکگی کردن و شدت صبر کردن، به عجم غلبه می‌کنند. این خطیر نیز محاصره طول و دراز شدت و کثرت تغییرات و تبدیلات و وقایع موحیسه خوف و اندیشه و احوال منفور و مخوف فکر و ملاحظه آن به جانمان کار کرده (تأثیر گذاشته) در ماه ذی الحجه سنه ۱۱۳۵ از اصفهان فرار، به خونره [در اصل: خونره] که آمد، با اشقیای قزلباش روبرو شدم. از دوایم مجروح و بالغ ۸ کیسه وسائل و نقودم را گرفته و مرا عریان کردند. خدمتکارانم عقب فرار کردند به هزار زحمت به همدان آمد. تعمیر حصار [در اصل: حصار] به تازگی تمام شده بود. با تاجری ارمنی [در اصل: ازمنی] اهل قبرس همراه شدم، به قزوین رسیدم. مردم قزوین همه مسلح و برای محافظه حاضر و آماده بودند. از آنجا به گیلان رسیدیم. در شهری به نام رشت، به ضابط مسقو رسیدیم و از حال من آگاه شد. مخارجی که تاجر ارمنی صرف کرده بود را پرداخت و مقدار هشت هزار جهت خرج راه به من اعطا کرد و وافر تکلیف کرد که در آنجا بمانم. [۳۵a] (حاشیه متن: و فرض [در اصل: فرزند] الله خان، خان همدان؛ در اولین هجوم اوغان به همدان شکست خورد؛ زبانش را قطع کردند و ارمنیان کاپانستان [در اصل: قاپانستان] با تهمت عصیان قره داغ، با کمک سربازان مسقو، خان نخجوان را قتل عام کردند).^۲

و لکن هوای گیلان به غایت ثقیل بود. سربازان مسقو نیز تحمل نکرده و بسیاری از این سربازان مردند. از بعضی خانه‌هایی در گیلان که به آن خانه‌های بیاض (احتمالاً شهر ماسوله باشد) تعبیر می‌شد، گذشتم و از بین سنی‌ها، به اردبیل آمدم. از آنجا به قره داغ [در اصل: قره طاغ] آمده، جهت رفتن به اردوباد، از رودخانه ارس عبور کردم. از آنجا به نخجوان رسیدم. فرستاده طهماسب نیز از تبریز به نخجوان آمده بود. مرتضی قلی خان را در آنجا به قتل رساندند. نیز فرستاده طهماسب، نزد حضرت عبدالله پاشا آمده بود. راه‌ها کاملاً بسته بود. در قریه ارمنی، به نام اگلیس، مکث کردم. چون روان و نخجوان «در اصل: نخشوان»،

۱. در نسخه دوم: «در این اثنا، عسکر مسقو به باکو آمد و آنجا را محاصره و با جنگ تصرف کرد. پس از هفت روز، با شتاب

به گیلان رسیدند» ص 34a

۲. نوشته قسمتی از متن حاشیه خوانده نمی‌شد. ترجمه پایان نامه قید شد.

از طرف دولت، تسخیر شد، راه‌ها گشوده شد. با کاروان به ارزروم [در اصل: ارض روم] و از آنجا، به راه توقات، نزد ایلچیگری فرانسه در استانبول آمد. باقی امر و فرمان و کرم و عنایت، من له الامر است. برخی متصرفات، مدتی توسط شاهان عجم خاندان صفویه، قبض و تخت حکومتشان قرار یافته بود؛ لذا ممالک ایران و مضافاتش عبارتند از: به مملکت خراسان، قندهار، سجستان، زابلستان، مکران، کرمان [در اصل: کرمان]، فارس [در اصل: حرف را مکسور]، خوزستان، لرستان [در اصل: لورستان] که عراق عجم [۳۵b] نیز به مازندران، گیلان، آذربایجان، روان، شروان [در اصل: حرف شین مکسور و را مفتوح]، گرجستان [در اصل: کورجستان]، داغستان [در اصل: طاغستان] و جزیره بحرین، اقلیم جبل می‌گویند و هر کدام از ممالک مرقومه، طبق قانون عرف عجم، یک اقلیم تعبیر می‌شود.

بعضی از این ایالات، وسیع و کثیر الامارت، بودند و به چند ایالت، تقسیم، و بر هر کدام، یک والی نصب و به این شکل، ضبط می‌شد. ^۱ این سال‌ها، جمله احوال و حادثه عجیب که در تقرب شاه عجم به ظهور پیوست، ضبط شد. طریق انتزاع و انفکاک تحریف [در اصل: تحرفن]، در مضمون تقریر عیان و نمایان است، ولی در اثنای این معرکه [در اصل: معارکه] عظیم، قصد و عزیمت هیچ نوع امدادی از طرف مملکت مکران به اصفهان، به ظهور نیبوست. غالباً، کرمان قریب جوار و متصل به آن بود، غارت می‌شد، نیز ناشی از بعید بودن از اصفهان است و کذالک، نیز از ارسال امداد و عنایت والی یا عسکری از طرف گیلان و مازندران به سوی شاه، خبری شنیده نشد. زابلستان نیز با قندهار همجوار بود. علاوه بر آن، به سجستان ملحق بود، خان سجستان خود، به اتفاق میر محمود، به شاه عصیان کرده بود و [۳۶a] مستولی شدن آنها بر مشهد، در بالا بیان شد و دیگر اینکه تقریر آمدن یا نیامدن ما بقی، چون اهالی عراق عجم و آذربایجان [در اصل: آذربایجان] و روان و شروان و گرجستان و داغستان به جهت امداد شاه، از مضمون خالی بود و علاوه بر آن، کذالک احوال میر محمود و طور و طرز و مقدار عساکرش معلوم و مفهوم شده است و هنگام عزیمت این حقیر از طرف جنوب اصفهان به این طرف، تعداد هشت هزار عساکر اوغان در نزد میر محمود میرویس زاده، وجود داشت. حتی برای تدارک دو هزار ارمنی و دو هزار مجوسی و ۵، ۶ هزار عسکر عجم، تحریر کرده بود، چرا که اغلب اوغانان، مال و ثروت تحصیل کرده بودند و به غایت سوداء رجعت به وطن آرزوی آنها بود.

۱. در کتاب ایران عصر صفوی این مناطق: مناطق عربستان، لرستان، گرجستان و کردستان بودند که یکی از مهمترین مناصب امرای سرحدی بنام والی آنها را اداره می‌کردند. ۱۳ ولایت بنامهای قندهار، شروان، هرات، آذربایجان، چخورس عد(ارمنستان)، قراباغ، استراباد، کوه کیلویه، کرمان، مروشاهجهان، علیشکر، مشهد و قزوین بودند که توسط بیگلربیگان اداره می‌شد. در هر ایالت و ولایت نیز خانان و سلطانان متعدد در نواحی مختلف حکومت داشتند که عزل و نصبشان در اختیار ولات و بیگلربیگان بود. برای مطالعه ی بیشتر به کتاب: تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه. قدیانی، عباس. ص ۱۰۱ الی ۱۳۲. مراجعه شود.

چند نکته: سعی شد به علت زیاد بودن پاورقی و عدم اختلاط آنها، برخی توضیحات در پرانتز یا قلاب و درون متن قید شود؛ از این رو خواننده محترم ممکن است کمی خسته شود، ولی با بزرگواری خود بر ما ببخشاید.

منابع و مأخذ:

1. TİFLİSİ, Yozefo, Vâkı'ât-ı Mîr Veys ve Şâh Hüseyin, Topkapı Sarayı Müzesi Türkçe Yazmaları, Revan Köşkü, R. 1487, İstanbul

۲- تغلیسی، ژوزف، وقایعات میرویس و شاه حسین (حوادثی در بین میر اویس و شاه حسین)، باکو، آذر، ۱۹۹۲.

۳- سالیمنیان، ژوزف آپی، سقوط و زوال صفویان (بر اساس گزارش‌های ژوزف تغلیسی)، شاهین فاضل و شهرام شمس، اصفهان، ۱۳۸۸.

۴- Ilia M. Tabagoua، گرجستان در منابع تاریخی ربع اول قرن ۱۸، ترجمه، جمع آوری و تصحیح پروفیسور

sergi Jikia، Metshierwba، Teblissi. 1982.

۵- ساری اوغلو، گلجان، برگردان و تصحیح اثر یوزفو تغلیسی به نام واقعات میرویس و شاه حسین (پایان نامه فوق لیسانس)، گروه تاریخ دانشگاه مصطفی کمال شهر انطاکیه، ۲۰۰۸.

YOZEFO TİFLİSİ'NİN "VÂKİ'ÂT-İ MİR VEYS VE ŞÂH HÜSEYİN" ADLI ESERİNİN TAHLİL VE TRANSKRİBİ GÜLCAN SARIOĞLU YÜKSEK LİSANS TEZİ HATAY/2008 MUSTAFA KEMAL ÜNİVERSİTESİ

۶- جعفریان، رسول، صفویه از ظهور تا زوال (۱۱۳۵-۹۰۵)، ج ۴، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۷.

۷- سیوری، راجر، ایران عصر صفوی. ترجمه عزیزی، کامبیز. نشر مرکز. تهران، ۱۳۷۲

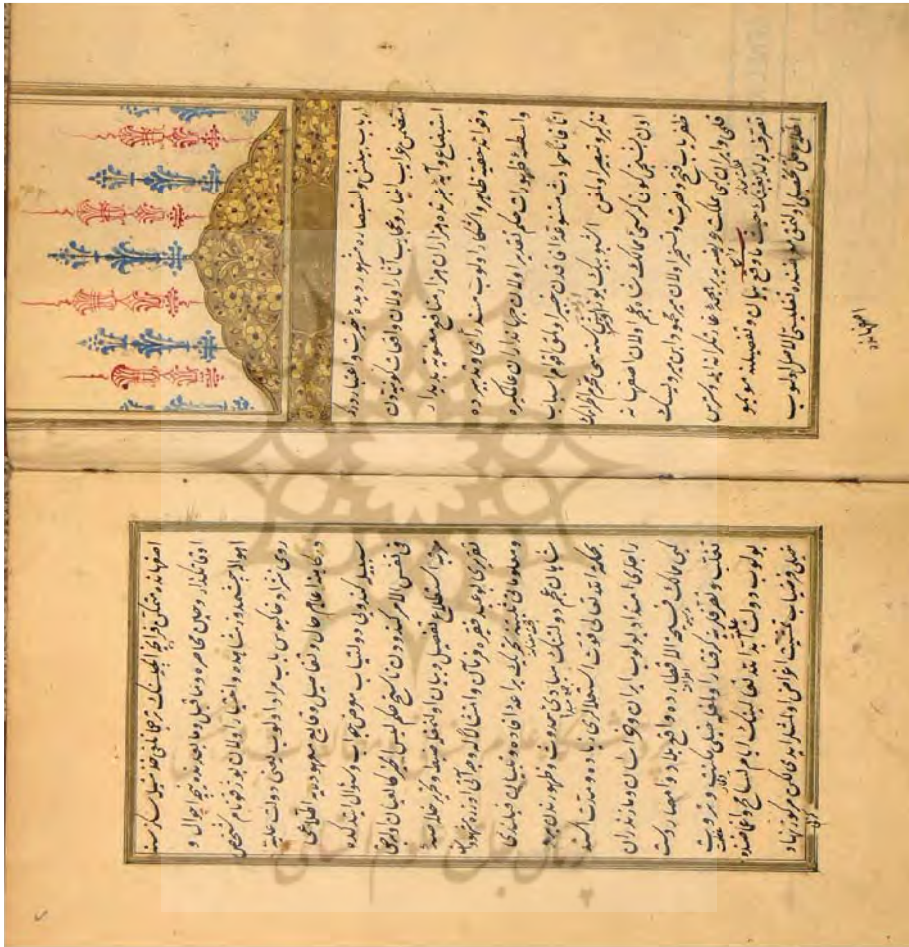
۸- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی ۱۵۰۰-۱۹۴۵). تهران، سیمرغ وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۵.

۹- حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ جنبش‌های مذهبی در ایران از کهن ترین زمان تاریخی تا عصر حاضر. ج ۳، تهران، کومش، ۱۳۷۷.

۱۰- قدیانی، عباس، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه، تهران، فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۴.

۱۱- علی بابائی، غلامرضا، تاریخ ارتش ایران از عصر هخامنشی تا عصر پهلوی. تهران، آشیان، ۱۳۸۲.

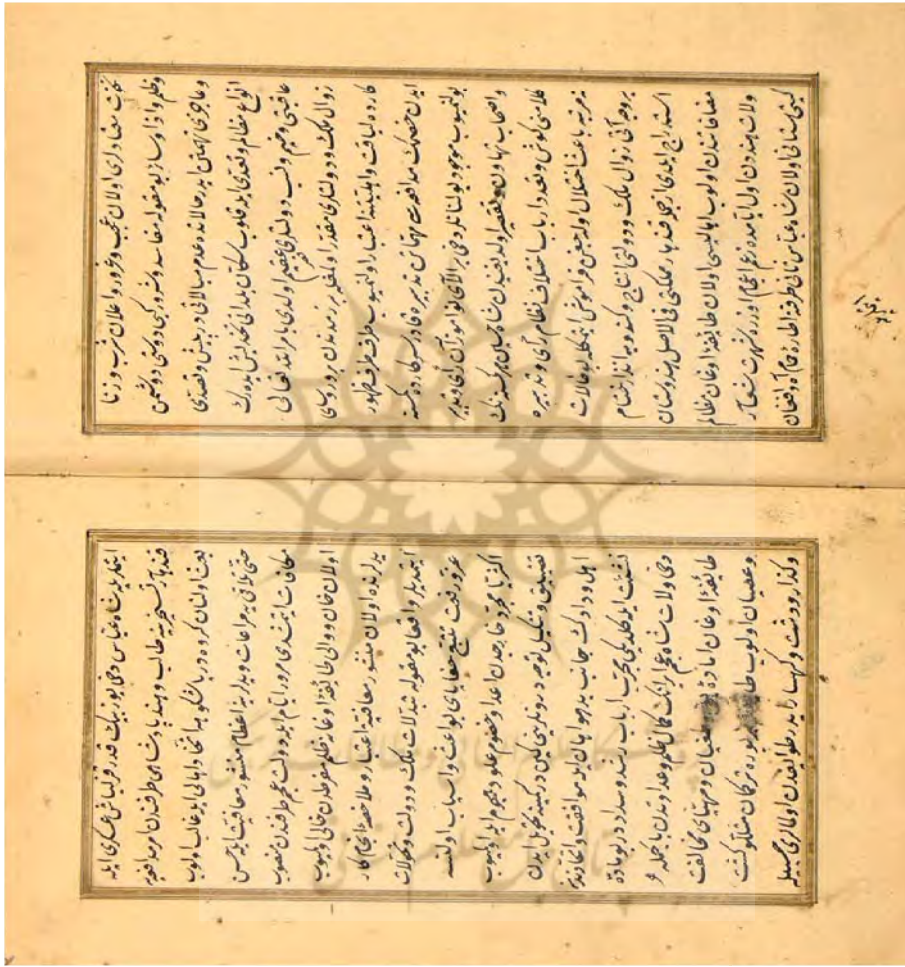
۱۲- تکمیل همایون. ناصر، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران. ج ۱، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۶.



اصفا نه در شمشیر فراخ الجیگک تر جان یعنی نغمه شویس کرسنا
 اونی تکندار و چین صحرا و ما قیاس و ما بعد نه بچرا جمال و
 اهورا لاجنه و درش بهر و اوشیا را اولان بو ز فغانم شخص
 روی نژاد عاکبوس باب مراد اولوب یعنی دولت عالی
 و با یندا عالم عالی دنیا سیران قانع صهرودیه القالی
 سسبو کندون و ولایت اب موصی بجزاب و سوال یندا کده
 فی نفس الامر کند و دن ناسخ حکم لیس لکیر کاجان اولون
 حوزا اسکلیغ قضییل دیان اولان قیاضه و غیر خلاصه
 نظیری اوجی غیره زمان و ایشا گاه و آئی توره و غیره
 و معنای قیاضه ترکیله بر عداقه و ضعیفان فیله ی
 شایان هم و ایشیک سیاه و بی صورت و ظهور ناک هم
 جگه تار دنیا لی قوت استعمالی نیا و مدت است
 راجعی است ابلولوب ابران و حواس ان و ما نوزان
 لیس مالک شمس الاقطار و واقعه جاد و اوجها روست
 نقیب و تقوی تر کنش را و اعلی شمس کسینی و شرفیت
 بلولوب دولت آتیه دنیا لیکت ابرام حج و غاضده
 شعیب و ضعیف شقیات اعراف و ایشا بره قانک مکره نیا و

اراد بپیش استنصار و مشهور و دره بجزت و اعجاب و دره
 شخص غراب لیا و عجاب آثار اولان واقعات کویوتون
 استنباع و آینه نزهه هزاران هزار شافع معصوم به چادار
 و قرائت ضعیف ظلم و الظلم اولوب مشه رای و تدبیر ده
 واسطه قیودات حکم تقدیر اولان جهان ناران عاکبیره
 آتا قانجا حرافت شنود قان قدس خیر اولی اولم سیاب
 تکریم تفسیر اولمن انبیا بیک بود اوقتی کسی تکریم اولان
 اولان شمشیر کون کرمی مالک شایم و اولان اصفا نه
 ظفر یاقوت و صورت و شیر اولان بجز و این بر و وسک
 قلی و ازان می ملک و فیض بر بهر غا نکران اید و کرمی
 تقوی بود ایزدین کسک با وقع جوان و تقصیده مویکو
 اقلع علی شخص اولی اولان و تقصیده علی الاصل اولوب

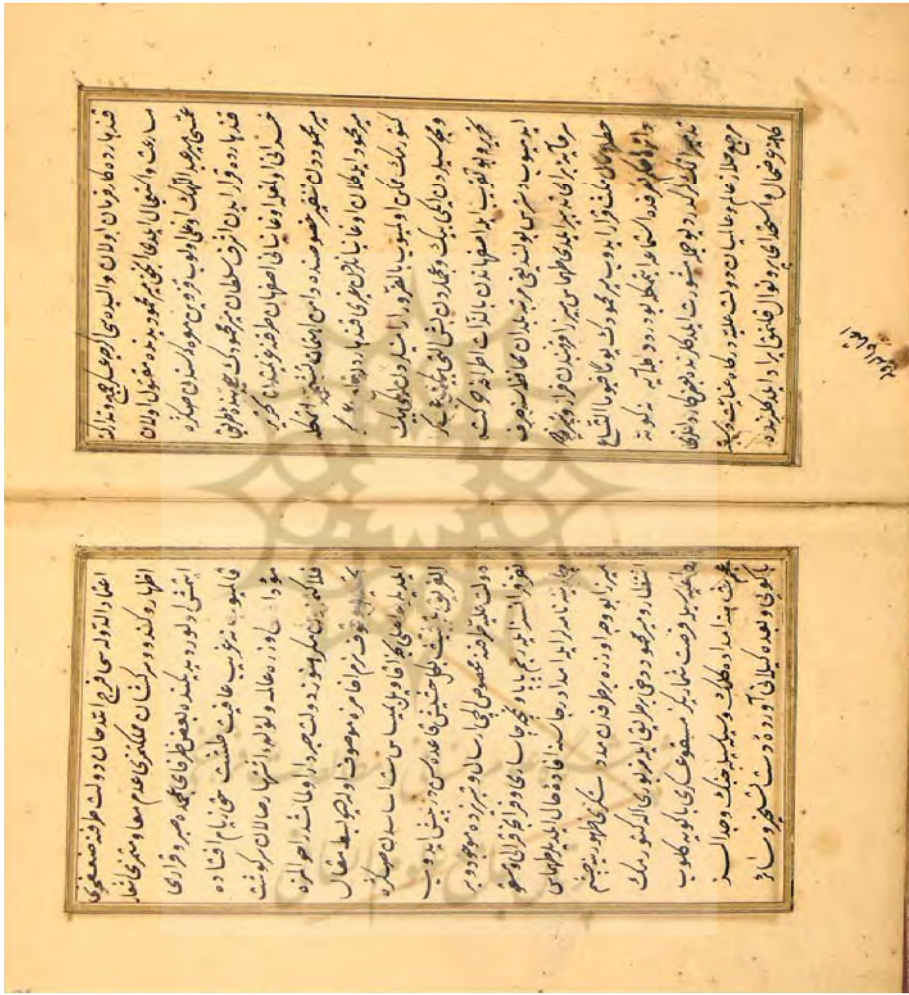
المهدی



تخت معاری اولان نجیب و غرور و علان شرب و زنا
 و علم و از اسرا زاید مقبوله سفاس و شکر و کرمی و کوشی و کوشی
 و عاویز آهنگن بدرع لانه عدم سبالانی در پیش و قهقهی
 انواع عظام و قهقهی بر کلوب کلبان بدنی تحذیرش بدک
 عایشی و مهم و نسب و دولت بی تغییر اولدی با مرادته عالی
 زوال ملک و دولت بی مقدر اولمغیر بر زمین برور و کرمی
 کار و لیاقت و البته نیندیش را و انبویب طرف طرف ظهور
 این خصمک سافهتسرتان تیر بر وفا و کسلی و کسلی
 بولیموب محبوب و بودنا توده فی راکالی اموزان آری و غیر
 واصحاب نهان و ان فقیر اولدینین شامچین کسلی
 کلامی کوش و قهقهه در با سبب شادف نظام آری و تیر بر
 زمرتیه با عیش اشکال و این چنین فراموشی بنکله بود حالات
 بر و جاتی زوال ملک و دولت نتایج و کسلی و کسلی
 استبراج ای بی ای نجوف با بر حکمتی فی الاصل بر نورشان
 مصافقتان اولوب با لیبسی اولان طایفه اوغان عالم
 ولات بنددن اول آینه زنگ اشیا و زور و شهرت شکر
 کیمی سنانی اولان شایسته نانی طریقه اولدیکه آه افغان

تغلیسی

اینگه بر شایسته و عیاشی و کوشی بود نیک قدر و قریب شکر ای
 قدر و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 بعین اولان کرم و در با کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 حتی کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 ملاحظه سابتیشی هرور آیم ایودولت مجتهدان نسوب
 اولان خان و والی طایفه اوغان و کسلی و کسلی و کسلی
 پیرایه اولان منته رسالتیه اشیا و ملاحظه ناچای کار
 ایتمه بر واقعا بود مقبوله شیدلات ملک و دولت و کسلی
 عورت و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 اکثریا کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 قشیری و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 اهل و دولت جانب بر هر با این بود موافقت و کسلی
 انشیت ایوکلدی کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 دخی ولات شایسته و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 طایفه اوغان ساد و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 و عیاشی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی
 و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی و کسلی



محلّی ضبط و تصرف اعمال ژای و تدبیر اید کله و غایب
میانده شایع اولدوقده مسقوط ائف سنک کیفیت
حالتین اشبو حالانی نظر ایدن تر جانندن سئوال
و استطلاع حقیقت حال ایدوب بو کیفیتدن بندگان
صورت ثالم اظهار ایدیلرکن طرف دولت علیه دن
تخلیس الید یعنی جبری مسموع اولدوقده کند واره عظیم
خوف تلاش ظهورینه باعث و حاصلیده چیل
اندیشه و اضطراب حادث اولمشیدی
دیونر جان مسقوط حتم کلام و یوشار
فراطریقید جانب رومه فرصتید
رها و نجات اولدینین
اعلام ایددی
مکتاب
مکرم
پرویشک کله ایلی و مطالعات فرجه
رتال بین علوم انسانی